



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



بہائیت بہر وایت

تاریخ

پیرام الخراسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بہائیت به روایت تاریخ

نویسنده:

بهرام افراسیابی

ناشر چاپی:

پرستش

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	بہائیت به روایت تاریخ
۹	مشخصات کتاب
۹	درآمد
۱۰	باییت: یا آبشخور بہائیت
۱۰	بابیہ
۱۰	علی محمد شیرازی معروف بہ « باب » کہ بود؟
۱۳	عزیمت بہ عراق و پیوستن بہ شاگردان سید کاظم رشتی
۱۳	اشارہ
۱۴	شیخگیری
۱۸	چگونگی دعوی
۲۰	انتقال علی محمد شیرازی بہ اصفهان و انگیزہی آن
۲۴	بروز آشوبہا ناشی از عوامل گوناگون در پوشش « باییت »
۲۴	اشارہ
۲۶	وقایع قلعه طبرسی
۳۰	حوادث زنجان
۳۲	قرۃ العین و حوادث مربوط بہ او
۳۲	اشارہ
۳۴	دشت بدشت
۳۵	احضار علی محمد شیرازی از زندان چہریق...
۳۵	اعدام علی محمد شیرازی
۳۸	علی محمد شیرازی توبہ نامہ می‌نویسد
۳۸	اشارہ

- ۴۱ جواب علماء تبریز در پاسخ به توبه نامه علی محمد شیرازی
- ۴۱ دولت امیرکبیر و مسئله بایگیری
- ۴۲ امیر نظام، دستور از بین بردن علی محمد شیرازی را صادر می‌کند
- ۴۵ کلماتی چند از علی محمد شیرازی
- ۴۵ سران بهائیت در سیاست
- ۴۵ حمایت سیاست‌های خارجی از زمان علی محمد شیرازی تا به امروز (۱۲۶۰ - ۵ - ق تا...)
- ۴۵ اشاره
- ۴۵ ازلی‌گری
- ۴۶ توطئه قتل ناصرالدین شاه و تبعید بابیان از ایران
- ۴۸ مروری بر احوال میرزا یحیی و میرزا حسینعلی سران ازلی و بهائی
- ۴۹ حمایت روسیه تزاری
- ۵۱ حمایت‌های سیاسی دولت عثمانی از سران بهائی
- ۵۳ حمایت دولت انگلستان از بهائیان
- ۵۷ بهائیت و حمایت صهیونیسم
- ۶۰ مرکزیت دادن بهائیان در دل اسرائیل
- ۶۱ مثلث « صهیونیسم - بهائیسیم - امپریالیسم »
- ۶۲ مروری بر تحولات تاریخی بهائیت به روایت صبحی
- ۶۲ اشاره
- ۶۵ ملاقات
- ۶۶ از کرامات شیخ ما چه عجب
- ۶۷ چهره‌ی سومین پیشوای بهائیت
- ۶۷ تشکیلات و سازمانهای بهائیت
- ۶۷ طرح ریزی نقشه دهساله
- ۶۷ اشاره

- ۶۷ نقشه دهساله چیست؟
- ۶۷ طرح نقشه دهساله
- ۷۰ شوقی افندی جانشین عبدالبهاء (خلیفه‌ی سوم)
- ۷۰ اشاره
- ۷۱ شوقی افندی و مسئله بیت‌العدل
- ۷۱ تشکیل بیت‌العدل
- ۷۲ چهارمین پیشوای بهائیان، میسن ریمی یا «ولی عزیرالله» کیست؟
- ۷۳ سازمان اداری و تشکیلات آئین بهائی و شبکه‌های آن در ایران
- ۷۳ اشاره
- ۷۴ وظیفه‌ی بیت‌العدل اعظم و محافل تابعه
- ۷۵ تأمین مخارج بیت‌العدل‌ها
- ۷۵ اصطلاحات خاص فرقه بهائی
- ۷۵ بیت‌العدل اعظم یا بزرگترین مرکز فعالیت بهائیت
- ۷۵ اهمیت و موقعیت بیت‌العدل اعظم
- ۷۵ اختیارات بیت‌العدل اعظم
- ۷۶ شرایط اعضاء بیت‌العدل اعظم
- ۷۶ مدت دوره بیت‌العدل اعظم
- ۷۶ محل تشکیل بیت‌العدل اعظم
- ۷۶ دوره اول بیت‌العدل اعظم
- ۷۶ دوره‌ی دوم بیت‌العدل
- ۷۶ دستخطهای بیت‌العدل اعظم
- ۷۷ دستخطهای بیت‌العدل اعظم
- ۷۷ اشاره
- ۷۷ آفریقا

- ۷۷ آمریکا
- ۷۸ آسیا
- ۷۸ استرالیا
- ۷۸ اروپا
- ۷۸ طریقه انتخاب و کلای انجمن شور روحانی ملی
- ۷۹ تصمیمات هیئت جلیله مشاورین
- ۸۰ دستخطهای بیت‌العدل اعظم
- ۸۰ تصمیمات هیئت مشاورین
- ۸۲ تصمیمات هیئت مشاورین
- ۸۲ موقعیت بهائیت در رژیم پهلوی
- ۸۲ گفتارها و کردارها
- ۸۵ خوانندگان! حین خواندن این مطلب حدس بزنید چنین متنی در کجا می‌تواند مطرح شود؟
- ۸۶ دخالت یا عدم دخالت بهائیت در سیاست
- ۸۷ صورت مجلس سال ۱۳۴۶ بهائیان
- ۸۸ سرلشگر مقربی تیرباران شد
- ۸۹ بهائی - فراماسونرها
- ۸۹ اشاره
- ۸۹ لژ حافظ شماره‌ی ۶۸ در شیراز
- ۹۱ چهره‌ی یکی دیگر از « بهائی - فراماسونرها »: علینقی خان نبیل الدوله
- ۹۲ پاورقی
- ۱۰۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بہائیت به روایت تاریخ

مشخصات کتاب

- سرشناسه : افراسیابی، بهرام، - ۱۳۲۰
- عنوان و نام پدید آور : بہائیت به روایت تاریخ / بہرام افراسیابی
- مشخصات نشر : نشر پرستش، ۱۳۶۶.
- مشخصات ظاہری : ۲۷۹ ص. مصور، نقشه، جدول، نمونه، عکس
- شابک : بہا: ۷۵۰ ریال
- وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی
- یادداشت : ہمراہ با رہنمای نقشہ دہسالہ ۱۱۰ - ۱۲۰ : ۱۹۵۳ - ۶۳ بوسیله محمد لیب
- یادداشت : کتابنامہ به صورت زیر نویس
- موضوع : بہائیکری
- موضوع : بابیکری
- موضوع : بہائیکری — ایران
- ردہ بندی کنگرہ : BP۳۳۰/الف ۷۵ب ۹
- ردہ بندی دیوبی : ۲۹۷/۵۶۴
- شمارہ کتابشناسی ملی : ۶۶-۲۷۱

درآمد

سنگینی فشارهای طاقت فرسای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر پیکر جامعه‌ی ایران دوران قاجار تنش‌های تنیدی در مردم به وجود آورده بود. فتوایسم در قالب دستگاه حاکمه بر ایران حکومت می‌کرد و سران آن در پی کسب منافع شخصی خویش به بهای ویرانی و حراج کشور و فقر و فلاکت ملت از هیچ خیانتی فروگذار نمی‌کردند: «... وقتی که متن آن در جهان انتشار یافت معلوم شد که حاوی تسلیم در بست و غیر عادی کلیه منابع صنعتی یک کشور پادشاهی به بیگانگان است که حتی در عالم خیال هم تصور نمی‌رفت امتیازی حتی به مراتب کمتر از آن در تاریخ واگذار شده باشد» [۱]. تنگناهای شدید اجتماعی و غفلت دولتمردان نسبت به حال عامه مردم قشرهای زحمتکش ایران را سخت به ستوه در آورده بود. اعمال فشارهای فزاینده بر مردم و به سر آمدن صبر و تحمل آنان جوی انفجار آمیز پدید آورد که برای شعله‌ور شدن تنها به جرقه‌ای [صفحه ۸] نیاز داشت. با توجه به چنان شرایط عینی اگر شرائط ذهنی مناسبی فراهم می‌شد، حرکت و جنبشی در پی می‌داشت که پایه‌های و بنای حکومت دستگاه حاکمه را به شدت می‌لرزاند و چه بسا که آن را سرنگون هم می‌ساخت. اما از آنجا که استبداد راه هر گونه حرکت و فعالیت سیاسی را سد کرده بود، اعتراضات و نارضایتی‌های مردم نسبت به اوضاع راهی برای عنوان شدن از مجراهای سیاسی نداشت بنابراین ناگزیر از گزینش راه‌های دیگر برمی‌آمد. در این فرآیند جریانهای سیاسی به محافل مذهبی، که بنا به ویژگیهای خاص خود از آزادی نسبی بیشتری برخوردار بودند، راه می‌یافت. از این رو چنین حرکت‌ها و جریان‌هایی جت مطرح شدن روندی مذهبی به خود می‌گرفت و دریافت و پوشش مذهب عنوان می‌گردید. در طول تاریخ مبارزات مردم ایران علیه دستگاه‌های حاکمه و اعتراض آنان نسبت به مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی همین ویژگی همواره به چشم می‌خورد که «تحریم تنباکو» یکی از موارد بارز آن است: «بسم الله

الرحمن الرحیم - الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است. حرره الاحقر محمد حسن الحسینی. « [۲]. [صفحه ۹] ناشی از چنین فرآیندی به ویژه در زمان قاجار در ایران در خور بررسی‌های عمیق‌تر و دقیق‌تری است. در آن مقطع، در ارتباط با عوامل نامبرده، جریانی تحت عنوان «بایت» یا «بایه» در ایران بسیاری از مسائل را تحت الشعاع خود قرار داده که پیامدهای سوئی هم در پی داشت: طی حوادث و وقایع خونین درونی به بهای جاری شدن حمام‌های خود و قتل هزاران بی‌گناه، دیگران از درگیری‌های مزبور بهره‌برداریهایی گوناگون نمودند. [صفحه ۱۲]

بایت: یا آبشخور بهائیت

بایه

واژه‌ی «بهائیت» «بایه» گرفته شده است و یا به عبارتی دیگر فره «بهائیت» از فرقه «بایت» یا «بایه» منشعب می‌شود. «بایه» خود از واژه‌ی «باب»؛ به معنی «در» مشتق شده است. «باب» لقبی است که «علی محمد شیرازی» برای خود برگزیده [۳] در این مورد چنین می‌خوانیم: «هنگامی که با یکی آشنا می‌شد و کاملاً به سادگی وی اطمینان می‌کرد. به او می‌گفت: «فادخلوا البيوت من ابوابها»، یعنی باید از در خانه‌ها داخل شوید. و اغلب این حدیث مشهور را به گوش آنها می‌خواند: «انا مدینه العلم و علی بابها» یعنی: «من شهر علم و علی در آن است»، مقصودش این بود که همان طور که رسیدن به خدای تبارک و تعالی جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن بدین مراتب هم جز از طریق واسطه مشکل و غیرممکن است و من آن واسطه‌ی کبری هستم، چنان که داخل شدن به خانه جز از آن در جائز نیست، همچنین داخل شدن در خانه نبوت و ولایت جز از «باب» آن روا نیست و [صفحه ۱۳] من «باب» آن می‌باشم. بدین جهت اسم خودش را «باب» گذاشت. و از آن موقع به بعد هیچ گاه به غیر از این لقب به خود اشاره نمی‌کرد و اسم اصلی خود را به کلی ترک نمود. [۴]. فضل الله مهتدی صبحی کاتب مخصوص عبدالها (قصه گوی سابق رادیو) در خاطراتش چنین می‌نویسد: «... در سال هزار و دوست و بیست خورشیدی یک نفر که به او «سید علی محمد» می‌گفتند و بازرگان زاده بود از شیراز برخاست و خود را برگزیده‌ی پیشوای دوازدهمین شیعیان خواند و در این زمینه سخن‌ها بر زبان راند و سرانجام بی‌پرده گفت: من همان کسی هستم که شما چشم به راه او هستید و پیشوای دوازدهمین شماست. «این سخنان را گاهی گفت که کمتر از بیست و پنجسال داشت و شگفت‌آور می‌نمود که چنین جوانی کیش و آیینی بیاورد و مردم را به آن بخواند... و چون خود را «باب» می‌خواند پیروانش را «بابی» می‌گفتند. [۵]. و در جای دیگر در این مورد، چنین سخن رفته است: «نظام العلماء گفت: شما را «باب» می‌گویند. این اسم را که به شما گذاشته و کجا گذاشته‌اند؟» «سید گفت: این اسم را خدا به من داده است.» «نظام العلماء گفت: در خانه کعبه، بیت المقدس یا بیت المعمور» «سید گفت: هر جا هست اسم خدائست» «نظام العلماء گفت: البته در این صورت راضی هستید به اسم خدائی» «معنی «باب» چیست؟» «باب گفت: «باب»؛ انا مدینه العلم و علی بابها» «نظام العلماء گفت: شما «باب» مدینه علم هستید؟ علی محمد» [صفحه ۱۴] «شیرازی گفت بلی» [۶]. [صفحه ۱۵]

علی محمد شیرازی معروف به «باب» که بود؟

در اوائل محرم سال ۱۲۳۵ ه. ق (برابر با ۱۸ آبان ۱۱۹۹ شمسی) و (نهم اکتبر ۱۸۲۰ م) در شیراز طفلی به دنیا آمد که او را علی محمد نام نهادند. پدرش «محمدرضا» معروف به «محمدرضا بزاز شیرازی» بود و مادرش «خدیجه» نام داشت. محمدرضا بزاز پدر علی محمد قبل از آنکه فرزندش یک ساله شود فوت کرد و از آن پس «سیدعلی قاجر» دائی طفل - معروف به «خال» -

سرپرستی خواهر خود - خدیجه - و خواهرزاده‌اش - علی محمد - که طفلی یتیم بود به عهده گرفت. [۷]. علی محمد هنگام طفولیت در شیراز به مکتب « شیخ عابد » که پیرو عقائد و آراء « شیخ احمد احسائی » [۸] بود، می‌رفت: « و کتب « میرزا ابوالفضل » فی کتاب خطی بان کان یبلغ من العمرست او سبع سنوات عندما دخل مدرسه الشیخ عابد و کانت المدرسه تعرف باسم قهوه اولیاء و مکث الباب فیها خمس سنین تعلم فیها مبادئ اللغه - الفارسیه. » ترجمه: میرزا ابوالفضل در کتاب خطی می‌نویسد: به اینکه علی محمد باب شیرازی ۶ [صفحه ۱۶] یا ۷ ساله بود که وارد مدرسه شیخ عابد گردید و مدرسه معروف به قهوه‌ی اولیا بود و باب در آن مکان برای مدت پنج سال مبادی لغت فارسی را می‌آموخت. [۹]. و آن گونه که از نوشته‌های بعدی علی محمد شیرازی برمی‌آید وی در آن مکتب رنج بدنی بسیار دیده است. در کتاب بیان عربی [۱۰] صفحه ۲۵ در مورد خاطرات گذشته‌اش علی محمد حتی از معلم خویش به نام « محمد » یاد می‌کند ضمن اینکه یاد آور می‌شود که از معلمش تقاضا می‌نمود هنگام تنبیه، وی را از حد وقار بیرون نبرد. [۱۱]. با این وجود « عباس عبدالباها » [۱۲] یکی از جانشینان « علی محمد شیرازی » - که بعداً درباره‌ی وی سخن خواهد رفت -، در کتاب « گفتگو بر سر ناهار » (مفاوضات) [۱۳] این نکته را منکر شود که علی محمد شیرازی به مکتب رفته باشد: « اما « حضرت اعلی » [۱۴] روحی له الفدا در سن جوانی یعنی وقتی ۲۵ سال از عمر مبارک گذشته بود قیام فرمودند. در میان طائفه‌ی شیعیان عموماً مسلم است که ابداً حضرت در هیچ مدرسه تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی می‌دهند... » [۱۵]. گرچه رهبران بهائی سعی بر آن دارند که نشان دهند « علی محمد شیرازی » پیرو مکتبی غیر از افراد عادی است و از این ویژگی « نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت » برخوردار بوده، اما این ادعا با آنچه دیگران گفته و گفتار « علی محمد شیرازی » در این مورد هماهنگی ندارد؛ در زیر در این مورد چنین می‌خوانیم: « علی محمد شیرازی در کودکی و نوجوانی، بنا به تصریح « محمد نبیل زرنندی » و « میرزا ابوالفضل گلپایگانی » در کتاب [صفحه ۱۷] « کشف الغطاء » [۱۶] و اشراق خاوری [۱۷] در کتاب « گنجینه حدود احکام » [۱۸] و مقاله‌ی: « نفحات مشکبار » [۱۹]، و رساله‌ی: « ایام تسعه [۲۰] و کتاب: « ریح مختوم [۲۱]، و کتاب « قاموس توفیق صنیع » [۲۲] و عبدالحسین « آواره در کتاب: کواکب الدویه [۲۳] و فاضل مازندرانی در کتاب: « اسرار الاثر خصوصی » [۲۴] و کتاب: « ظهور الحق » [۲۵] و احمد یزدانی در کتاب نظر اجمالی به دیانت بهائی [۲۶] و علی اکبر فروتن در کتاب « درس نهم اخلاق » [۲۷] به دستور و خواسته دانی خود « سید علی تاجر » در سن ۸ - ۶ سالگی در مدرسه‌ی قهوه‌ی اولیاء شیراز به مجلس درس شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد که شیخی مسلک بوده، می‌رفته است. علی محمد شیرازی برای مدت پنج سال به تحصیل قرائت و کتاب فارسی اشتغال داشته سپس با توجه به تأثیراتی [صفحه ۱۸] که « شیخ عابد » بر روح و فکر وی نهاده. » [۲۸]. شخص علی محمد خود به درس خواندنش اقرار نموده است؛ وی ضمن مباحثه‌ای که با علماء بر سر موضوع مورد دعوی خود داشته به طور صریح به این مطلب اشاره می‌نماید که وی درس خوانده و این مطلب و یا آن مطلب را فراموش کرده است. در ذیل به قسمتی از این مباحثه در ارتباط با اظهار صریح علی محمد شیرازی مبنی بر شرکت در کلاس و مدرسه به نظر می‌رسد: « نظام العلماء به (علی محمد شیرازی) باب گفت: علم فروغ مستنبط از کتاب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف است بر علوم بسیار مثل و نحو و معانی و بیان و منطق. شما که باید « قال » را صرف کنید. باب گفت: کدام « قال » را؟ نظام العلماء جواب داد که: « قال، یقول، قولاً، سپس خود به مانند اطفال نو آموز دبستان صرف کرده گفت: « قال، قالاً، قالوا - قالت، قالتا، قلن - » و رو به باب کرده و گفت باقی را شما صرف کنید. علی محمد شیرازی جواب داد: در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است. [۲۹]. صاحب کتاب « فتنه باب » در این زمینه می‌نویسد: « تحصیلات باب چندان مفصل نبوده است. معلم او شیخ محمد عابد از مکتب داران شیراز بوده و پس از اظهار امر باب، این معلم به شاگرد خود ایمان آورده است (الکواکب الدریه ص ۳۱). ولی در کتاب (بی بهائی باب و بهاء) به کلی موضوع ایمان آوردن شیخ محمد تکذیب شده. » [۳۰]. در کتاب « تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی » در صفحات شش و هفت آن چنین [صفحه ۱۹]

می‌خوانیم که: « علت کناره‌گیری او از تحصیل معلوم نیست. شاید کندی ذهن او باشد. » و در کتاب « باب کیست و سخن او چیست در ص ۶۲ آمده است که: « باب نزد شیخ عابد کتابت فارسی و عربی و حساب سیاق. [۳۱] را فرا گرفت و مدت‌ها دفاتر تجارتي دو تن از دائی‌های خود « حاج سید علی » و « حاج سید محمد » را به عهده گرفت. » [۳۲]. به هر حال آن گونه که از شواهد و مدارک استنباط می‌شود « علی محمد شیرازی » پس از ترک تحصیل همراه « سید علی »، دائیش، جهت اشتغال به کار به بوشهر رفته است: « ... آنگاه مبادی زبان فارسی و عربی را یاد گرفت و همت در فرا گرفتن خط نستعلیق گماشت و در آن تبرز و اشهاری پیدا نمود همین که به سن بلوغ رسید، دائیش او را با خود وارد تجارت کرد و فنون داد و ستد را به وی آموخت... میرزا علی محمد را دائیش از شیراز به بوشهر برد و او تا سن بیست سالگی نزد دائیش بود در این اثنا به روحانی اشتغال پیدا کرد و اوقات خود را به عبادت و ریاضت مصروف داشت وی خواست روحانیت ستارگان را تسخیر کند! [۳۳]. دهخدا در لغت نامه خود درباره‌ی علی محمد شیرازی چنین شرح می‌دهد: « ... در طفولیت سید محمد رضای بزاز وفات یافت، و (علی محمد شیرازی) تحت حمایت دائی خود (دهخدا عمو ذکر کرده است) به بوشهر برای تجارت رفت و به قولی پنج سال در بوشهر توقف داشت. » [۳۴].

علی محمد شیرازی در بوشهر دستخوش ناراحتی‌های روحی شد و این امر ناشی از ایستادنش زیر آفتاب سوزان آن دیار در تابستان است. هم مورخین مسلمان و هم بابی و بهائی در مورد باب و اقامت وی در بوشهر و دچار شدن وی به آشفتگی‌های روانی و دماغی اتفاق نظر دارند: « ... حضرت باب غالب اوقات در بوشهر به تجارت مشغول بودند. [صفحه ۲۰] و با آن که هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می‌بردند و به نماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت حرارت می‌تابید و لکن هیکل مبارک قلبا به محبوب واقعی متوجه... » [۳۵]. و در جای دیگر در این مورد چنین می‌خوانیم: « در قرب آن ایام با آن حر تموز (گرمای تابستان) در بوشهر آب را در کوزه می‌جوشانید با کمال لطافت و نزاکت سوری تام ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار در بلندی بام ایستاده در برابر آفتاب بخواندن زیارت عاشورا و ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند. [۳۶]

. در صفحه ۳۱۹ کتاب « تمدن ایرانی » تألیف جمعی از خاور شناسان در این مورد چنین می‌خوانیم که: « ... تأثیر آفتاب سوزان و فعالیت دائمی وی اثری عمیق در آشفتگی خاطرش داشتند، به علاوه تماس وی با اروپائیان در آن مکان، انحرافات در طرز فکری وی به وجود آورد و عامل دیگری در تغییر روحيات وی بشمار می‌رفت. » در مورد آشفتگی روحی علی محمد شیرازی در کتاب « باب کیست و سخن او چیست » [۳۷] به نقل از منابعی که نگارنده آن را از طرف « بابیه » و « ازلی » ذکر می‌کند می‌خوانیم که: « میرزا علی محمد » مشهور به « باب فرزند بزازی بود و در شیراز متولد گردید. سپس به بوشهر رفت حجره‌ای برای تجارت بگشود. وی در بوشهر به تسخیر شمس پرداخت آفتاب سوزان و چند ساعت متوالی در قبال آفتاب ایستادن و اذکاری بر زبان راندن و بخور دادن و برای تقویت حافظه کندر تناول کردن و ادامه دادن به آن دگرگونی خاصی در افکار و عقاید او پدید آورد هنوز روشن نشده که باب تسخیر شمس را از چه کسی آموخته، فقط احتمال دارد در آن ایام که باب تجارت بین فارس، به ویژه بوشهر با هند برقرار بود، باب از این طریق به وسیله کسانی تشویق شده باشد. نگارنده کتاب مزبور در ادامه این بحث چنین اظهار نظرش می‌نماید: « اما از جنبه علوم غریبه تسخیر شمس نادرست بوده. [صفحه ۲۱] بعینه مانند علم احضار ارواح است که هر دو غلط تفهیم شده است. اصل قضیه ارتباط شمس و ارتباط با ارواح است نه تسخیر آن. اگر کسی در صدد ارتباط یا به رغم خود تسخیر شمس پرداخت موجب تباهی سلولهای مغزی است و اگر فردی بدین کار دو ماه بپردازد خط بطلان باید به روی وی کشید و هیچ دکتر متطبی و روان شناسی قادر به معالجه وی نیست و از عهده مداوای چنین کسی بر نخواهد آمد. [۳۸]. « زعیم الدوله » نگارنده کتاب [۳۹] « باب الابواب » نیز نظری مشابه با آنچه گفته شد با؛ وی در این مورد چنین خلاصه می‌کند: « میرزا علی محمد را دائیش با خود از شیراز به بوشهر برد و او تا سن بیست سالگی نزد دائیش بود. در این اثنا به امور روحانی اشتغال پیدا کرد و اوقات خود را به عبادت و ریاضت مصروف داشت و می‌خواست. روحانیت ستارگان را تسخیر کند! در همان اوقاتی که در بوشهر در سرای « حاج

عبدالله « با دائیش بود، گاهی بالای پشت بام می‌رفت سرش را برهنه می‌ساخت. از هنگام ظهر تا عصر زیر برق آفتاب می‌ایستاد. و اوراد و اذکار مخصوصی زمزمه و تلاوت می‌کرد. خوانندگان باید بدانند که هوای بوشهر زیاده از اندازه گرم است و حد متوسط حرارت آن به چهل و دو درجه می‌رسد. در جریان این ریاضت دشوار، در هوای گرم بوشهر، قوای جسمی او تحلیل رفته و نوعی نوبه عصبی بر او عارض شد. دائیش در کار او سرگردان ماند و هر چه او را پند و اندرز می‌داد سودی نمی‌داد، ابتدا او را از این اعمال طاقت فرسا منع می‌کرد، سرانجام دائیش خشمگین شد و با مشورت برادران و فامیل خود، او را به کربلا و نجف فرستاد تا شاید در اثر تغییر آب هوا و استشفاء به آن دو مقام از این مرض عصبی بهبودی و شفا حاصل کند. » [۴۰]. با توجه به این مطلب که تأیید بر عمل ریاضت کشی « علی محمد شیرازی » مغایر دعوی اوست، و من جانب الهی است، بهائیان در پاره‌ای از آثار خود چنین موضوعی را انکار کرده‌اند: [صفحه ۲۲] « ... اینکه مشهور شده که آن جناب متحمل ریاضات می‌شدند یا آن که خدمت پیری و مرشدی باشد افترای صرف و کذب محض است. » [۴۱]. این افکار از آن جا ناشی گردید که با توجه به ملاحظه‌ی نوشتارهای « علی محمد شیرازی » و اصرار شخص وی در تداوم تسخیر شمس و ریاضت در هوای گرم بوشهر دلیل خبط دماغ و عییلی مغزش دانسته و بنا به گفته « میرزا رضا قلیخان هدایت » چنین برمی‌آید که: « اثرات سوء حرارت شمس رطوبت دماغش را به کلی زائل و به بروز شمساتش نائل ساخت. » [۴۲]. در عین حال از مدارک موثق موجود غیر بهائی و بابی و نیز مدارک موثق موجود خود، بهائیان و بایان در مورد ریاضت کشی و آشفستگی روحی علی محمد شیرازی به طور کلی چنین بر می‌آید که وی اقدام به چنین عملی نموده و در نتیجه دچار ناراحتی‌های عصبی شده: « ... روزها در آن آفتاب گرم که حدتی به شدت دارد سر برهنه ایستاده به دعوت عزائم عزیزت تسخیر شمس داشتی... » [۴۳]. و یا « ... گویند وقتی برای تهذیب و تکمیل نفس در بوشهر بر بام‌ها بر می‌آمد. » و در برابر آفتاب با سر برهنه می‌ایستاد و اوراد مجعوله می‌خواند... [۴۴]. در بوشهر « علی محمد شیرازی » به دلیل همین گوشه‌گیری و بام نشینی مشهور شده بود و چون مرتباً اوراد زمزمه می‌نمود او را « سید ذکر » لقب داده بودند. وی از همان موقع به جمع‌آوری و رونویسی مناجات‌ها و ادعیه اسلامی روی آورد و رفته رفته دعانویس و مناجات پرداز شد. [۴۵] تاریخ « نیل زرنندی » این موضوع را تأیید می‌کند که علی محمد شیرازی بر پشت بام به ریاضت می‌پرداخته: « ... از صبح تا شام بر بالای بام خانه می‌ایستاده و رو به آفتاب اوراد اذکار می‌خوانده است. » حضرت باب « غالب اوقات در شهر بوشهر به تجارت مشغول بودند، و با آنکه هوا در نهایت درجه‌ی حرارت [صفحه ۲۳] بود هنگام روز بالای پشت بام تشریف می‌بردند و به نماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت می‌تابید... از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر به عبادت می‌پرداختند... حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می‌فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجه کرده با لسان قلب با نیر اعظم به راز و نیاز می‌پرداختند، مردم نادان و غافل چنان می‌پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند. » [۴۶]. [صفحه ۲۴]

عزیمت به عراق و پیوستن به شاگردان سید کاظم رشتی

اشاره

ریاضت دشوار در هوای گرم بوشهر منجر به تحلیل رفتن قوای جسمی علی محمد شیرازی شد و سرانجام وی را دچار نوعی نوبه عصبی نمود. « سید علی تاجر » دانی‌اش از این پیش آمد نگران گشت و پس از ناامید شدن از معالجات ظاهری بر آن شد که با مشورت فامیل علی محمد شیرازی (خواهر زاده‌اش) را به کربلا و نجف بفرستد تا شاید در اثر تغییر محیط و متوسل شدن به آن دو مقام از این مرض عصبی بهبودی و شفا حاصل کند. [۴۷]. علی محمد در کربلا با بعضی از شاگردان « سید کاظم رشتی » آشنا شد و در محضر تدریس و تعلیم سید کاظم حضور پیدا کرد. سید کاظم خود از شاگردان « شیخ احمد احسائی » پایه‌گذار فرقه‌ی شیخیه

بود. از آنجا که شیخیگری، بابی‌گری را در پی داشت و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی از بنیان‌گزاران این فرقه‌اند شناخت این دو ضرورت دارد.

شیخیگری

« شیخیگری » را « شیخ احمد احسائی » [۴۸] بنیان‌گذار دارد. وی در زمان فتحعلی شاه در [صفحه ۲۵] کربلا بسر می‌برد و به علت پارسائی و زهد فراوانی که از خود نشان می‌داد و با برخورداری از هوش و فصاحت کلام، شاگردان بسیاری دور او جمع شدند. دامنه شهرتش به ایران، عراق و جنوب عربستان هم رسید. به طوری که بعداً جزء علماء بزرگ و طراز اول زمان درآمد و این شهرت تا آنجا جلو رفت که وقتی شیخ احمد احسائی به ایران سفر کرد فتحعلی شاه و پسرانش پیشواز و پذیرائی نیکی از وی به عمل آوردند. [۴۹]. شیخ از یک سو به شیخیگری دلبستگی و علاقه داشت و از سوی دیگر به فلسفه یونان پرداخته بود. این دو ویژگی درون یک قالب نمی‌گنجد زیرا کسانی که در علوم مذهبی قدم می‌نهند اگر به فلسفه بپردازند و گفته‌های افلاطون و ارسطو را مطالعه نمایند باید از این دو راه یکی را برگزینند. بنابراین چون فلسفه یونان با شیخیگری سازشی نداشت و شیخ احسائی هم به هر دو علاقه داشت لاجرم دگرگونی‌هایی در شیخیگری پدید آورد. اگر چه وی به طور وضوح نمی‌توانست عقائد فلسفی‌اش را ابراز دارد اما در لفافه آنچه را که در درون پرورانده بود بروز می‌داد. از این رو طرز فکرش را نتوانست مخفی نگاهدارد لذا شیوه‌ی فکری شیخ احمد احسائی بر سر زبانها افتاد. از این نظر شیخ احمد احسائی با علماء ایران اصطکاک پیدا کرده به طوری که وی و شاگردانش از دید علماء ایران کافر محسوب می‌شدند. از آنجا که شاگردان شیخ در شهرهای ایران فراوان بودند و در برابر روحانیون ایستادگی کردند کشاکش بزرگی پدید آمد و در بعضی از شهرها از جمله تبریز این جریان به یک حادثه‌ی خونین انجامید. این تضاد بر تیرگی‌ها و اختلافات مذهبی افزود و شکاف موجود را عمیق‌تر کرد به گونه‌ای که در عراق و ایران فرقه‌های « شیخی » و « متشرع » به وجود آمد. سخنان تازه‌ای که شیخ احسائی از خود بنابر مطالعات فلسفی و عقاید مذهبی‌ش توأماً ارائه می‌داد بسیار طویل و خارج از بحث ما است. در اینجا تنها جهت آشنائی با چگونگی آنچه وی در این مورد اظهار کرده به دهنمون اشاره می‌شود: ۱- در فلسفه مبحثی به نام « شونده‌های چهارگانه » یا (علل اربعه) است، افلاطون و [صفحه ۲۶] ارسطو یا دیگران گفته‌اند که برای پدید آمدن چیزی چهار « علت » ضروری است. مثلاً این لباسی که پدید آمده چهار « علت » را در خود داشته است: الف - « علت فاعلی » یا خیاط که آن را دوخته. ب - « علت مادی » یا پارچه‌ای که لباس از آن دوخته شده. ج - « علت صوری » و یا رویه و شکلی که دوخته شده. د - « علت غائی » پوشیدن که لباس به سبب آن دوخته شده است. این فراز خود مبحثی است در فلسفه ولی « شیخ احمد احسائی » دنبال آن را گرفته می‌گوید: شونده‌های چهارگانه امامان هستند. شونده‌های چهارگانه آفریده شدن امامان ما بوده‌اند. و ادامه می‌دهد که آفریننده‌های این جهان هم امامان بوده‌اند. روزی دهنده و گرداننده نیز آنها هستند. خدا رشته کارها را به دست آنان سپرده است. سپس نتیجه می‌گیرد و می‌گوید: این تن‌های ما نیز از آن امامان است، از این رو هر امامی هر گاه که خواست به تن هر کسی که مایل باشد تواند درآید. وی دلیل آورده و می‌گوید: از این راه بود که امیرالمؤمنین (ع) توانست در یک شب در چهل منزل میهمان باشد و نیز از این راه بود که در « جنگ جمل » چون مروان تیری انداخت و طلحه را کشت، او می‌گفت: « علی مرا کشت. » ۲- نمونه دوم نظریه شیخ احمد احسائی در مورد معراج است. وی بنا به فلسفه معراج را نپذیرفت و از طرفی دیگر با توجه به اینکه پذیرش معراج [۵۰] از ضروریات دین شمرده می‌شود و یک مسلمان نمی‌تواند آن را انکار کند به ویژه فردی مانند شیخ احمد احسائی که خود پای‌بند محکم و استوار اخبار بوده لذا به فکر چاره‌جویی افتاد که این موضوع را با فلسفه توجیه و تطبیق دهد. در کتاب‌های یونانی گفته شده زمین ما از خاک است ولی روی آن کره‌ای از آب پدید آمده که دریاها است و روی آن کره‌ای از باد می‌باشد - منظور هوا است - و پس از همه کره‌ای آتشی است که گرد جهان را فرا گرفته. پس از این

کره‌ها آسمان‌ها قرار دارند. [صفحه ۲۷] شیخ احمد احسائی از این گفتارها سود جسته و چنین گفته: « پیغمبر ما چون به معراج می‌رفت در گذشتن از کره خاک عنصر خاکی خود را، و در گذشتن از کره آب عنصر آبی خود را، و در گذشتن از کره آتش عنصر آبی خود را، و در گذشتن از هوا عنصر هوایی خود را، و در گذشتن از کره آتش عنصر آتش خود را انداخت. از این رو تن مادی رها گردیده توانست از کره‌های آسمان در گذرد. » آنچه که در بطن کلام شیخ احمد احسائی نهفته، آن است که پیغمبر (ص) تنها روانش به آسمانها رفته و این یکی از ایرادهای بزرگی بود که روحانیون و علماء به او می‌گرفتند. به هر حال از گفته‌های شیخ احسائی دو نکته با زمینه بحث ما مربوط می‌شود: نخست آنکه شیخ احمد احسائی هزار سال زنده ماندن امام ناپیدا (ع) را با فلسفه سازگار نمی‌دیده، لذا در آن باره گفته است: « و اما مولای صاحب الزمان فخاف من اعدائه و فرود خل فی العالم الهور قلیائی ». معنی آنکه: آقای من صاحب الزمان چون از دشمنان خود ترسید، گریخت و به جهان هور قلیائی رفت، که منظور از جهان هور قلیائی همان جهان برزخ است. از طرفی چون شیخ نمی‌خواست امام غائب (ع) را نیز انکار نماید بلکه بر عکس دلبستگی بسیاری هم به این موضوع داشته به طوریکه خود را یکی از « باب » های امام غائب (ع) بر می‌شمارده است، و این ادعا در حالی عنوان می‌نمود که در لفافه اظهار می‌داشت، امام غائب (ع) به جهان هور قلیائی [۵۱] شتافته است. دوم آنکه شیخ احسائی چنین می‌گفته که باید میانه امام غ (ع) و مردمان یک تن میانجی باشد، و وی بر همین مضمون ادعای « باب » شدن سر داد و همین ادعا بعدها سرمایه‌ای برای « علی محمد شیرازی » شد. شیخ احمد احسائی در سال ۱۲۴۲ ه.ق. مرد ولی پیروانش با همان حرارت باقی ماندند و شاگردانش در کربلا به دور « سید کاظم رشتی » یکی از برجسته‌ترین شاگردان شیخ گرد آمدند و او را به جای « شیخ احمد » نشانند. « سید کاظم » شاگرد « شیخ احمد » ولی استاد. [صفحه ۲۸] در بافندگی می‌بود. از وی چرند بافی‌هایی در دست است که انسان از شنیدنش بسیار حیرت زده می‌شود. کتابی از سید کاظم رشتی در میان است به نام « شرح القصیده ». داستان این کتاب آن است که در همان زمان‌ها یکی از « خدام نجف » خوابی دیده که امیرالمؤمنین (ع) به او گفته شمشیری (یا درفشی) از نجف برای والی بغداد فرستاده شود و این دستور به کار بسته شده پاشا و عبدالباقی عمری که یکی از شاعران به نام آن زمان می‌بوده قصیده‌ای در ستایش والی بغداد و در پیرامون این داستان ساخته که در دیوان او هست [۵۲] سید رشتی چون با عبدالباقی دوستی می‌داشته آن قصیده را شرح کرده و به کتابی برگردانید، و آن شعر این است: هذا رواق مدینه العلم انی من بابها قذضل من لایدخل یعنی: این رواق شهر دانش است... چون عبدالباقی جمله « انا مدینه العلم و علی بابها » را در شعر خود آورده بود، سید کاظم در شرح آن چنین گفته: « مدینه العلم شهری در آسمان است که هزاران کوی می‌دارد. و بهر کوئی هزاران هزار کوچه می‌باشد. وی گفته است که من نام‌های همه این کوی‌ها و کوچه‌ها را می‌دانم ولی چون شمردن همه آنها بسیار دراز می‌شده تنها به شمردن برخی از آنها پرداخته و جملا-تی نوشته که بیشتر به پندار دیوانگان مانند مثلا نوشته؛ « عقد صاحبه رجل اسمہ شلحاحون » کوچه‌ای است که دارنده‌اش مردی به نام شلحاحون است. یا « عقد صاحبه کلب اسمہ کلحاحون » کوچه‌ای است که دارنده‌اش سگی به نام کلحاحونست. وی ۲۱ محله از آن شهر را با نام‌های عجیب و غریب می‌شمارد و می‌گوید محله ۲۲ « نیران » است که در زیر بحر ۳۶۰ کوچه وجود دارد که چون دانستن این کوچه‌ها و صاحب آنها و نام‌های صاحبان آنها بسیار سودمند است آنها را برای شما می‌شمارم و همان طور که اشاره شد وی نام‌های کاملا عجیبی به روی کوچه‌ها و افراد خیالی نهاده که چند نمونه‌ی دیگر آن ذکر می‌شود: اول - کوچه‌ای است که صاحبش مردی است و خنجری در دست دارد به نام « رخیبا ». دوم - صاحب آن مردی است که صفحه‌ای حمل می‌کند که نامش « شمشالک » است. سوم - صاحب آن لوط هشا نام دارد و صورتش مثل سگ است. چهارم - کوچه‌ای است به نام « سقطون سحسویلا » است، کوچه پنجم. [صفحه ۲۹] « ده در ده », دیگری « ارهوط » به صورت گوسفند، دیگری کوچه‌ای است. که صاحب آن عقابی است به نام « لطناسده » و کوچه دیگر « سمیسور » صاحبش دارای دو شاخ است و در دست خرچنگی دارد، کوچه دیگر صاحبش ماری است دارای دو بال و نامش « طلا لوریا » [۵۳]. هر چه هست « سید کاظم

رشتی « با این سخنانش شیخیان را هر چه بیشتر گرمتر می‌گردانید و شجری را که شیخ احسائی کاشته بود هر چه بیشتر آبیاری می‌کرد. از طرف دیگر در بیرون نادانی و جهل مردم در این یاوه گوئی‌ها عامل اصلی به شمار می‌آمد. سید کاظم هفده سال جانشین شیخ احمد می‌بود تا آن که در سال ۱۲۵۹ ه.ق. مرد. یکی از سخنان او در زندگیش این می‌بوده که زمان پیدایش امام غایب (ع) نزدیک است و به همین دلیل هم می‌بوده که کسی را جانشین خود نگردانید. در وقتی که پیروان شیخیان یعنی « شیخ احمد احسائی » و « سید کاظم رشتی » هر کدام دسته‌ای به دنبال خود کشانیدند، سیدی هم در شیراز به نام « علی محمد » به دعوی برخاست که منظور همان « باب » بوده که خود از جمله شاگردان سید کاظم رشتی به شمار می‌رفت. این بود مکتبی که علی محمد شیرازی در آن آموزش دید. علی محمد شیرازی در کربلا به محضر تدریس و تعلیم سید کاظم حضور پیدا می‌کرد و شرحی را که او بر کتب شیخ احمد احسائی (مانند فرائد و شرح آن و شرح زیارت جامعه و شرح عرشیه) می‌داد، می‌شنید ولی اقوال و عبارات و اصطلاحات شیخ و سید را درست نمی‌فهمید و فراموش می‌کرد، ولی بعد از مدتی به وضع تدریس و مسلک آنان آشنا شد و دیگر ملازمت خدمت سید را اختیار کرد. پیوسته به محضر درس او حاضر می‌شد و آنچه را از عبارات و اشاراتش نمی‌فهمید از خودش توضیح می‌خواست. [۵۴]. در مورد اقامت علی محمد شیرازی در کربلا اختلافاتی بین بایبان، بهائیان و دیگر منابع موجود به چشم می‌خورد، ولی آنچه که در این زمینه اهمیت دارد مدت اقامت نامبرده در کربلا می‌باشد. در مدت اقامت « علی محمد شیرازی » در کربلا و استفاده‌ی او از درس سید رشتی میان گفته‌ی بایبان و بهائیان و گفته مخالفان آنها اختلاف فاحشی وجود دارد. بایبان و بهائیان مدت اقامت علی محمد شیرازی را در کربلا دو ماه ذکر کرده و اصولاً حضور او را در درس‌های سید کاظم رشتی انکار کرده‌اند، بهائیان سعی بر این دارند که بگویند که علی [صفحه ۳۰] محمد شیرازی درس نخوانده و مانند پیامبران سلف « امی » بوده است. اما مخالفان بهائیان مدت اقامت علی محمد شیرازی را در خدمت سید رشتی خیلی بیش از آنچه بوده نوشته‌اند و گفته‌اند: حداقل مدتی که سید باب در پای درس سید کاظم رشتی بوده؛ چهار سال است. ولی یک مدرک تاریخی در دست است که خود باب در نوشته‌هایش به آن اشاره کرده و گفته است: مدت یک سال در خدمت سید کاظم رشتی بوده است. این که آن را در این جا نقل می‌کنیم: (به نقل از شیخ‌گیری، بایگیری ص ۷۴). « ... پیش از ورود به مطلب مناسب است به این نکته توجه شود که آیا سید علی محمد باب هم جزو شاگردان سید کاظم رشتی بوده است یا نه؟ اگر بوده چه مدت و چگونگی آن چه بوده؟ برای روشن شدن این قسمت، بهتر است از بیانات خود سید باب آورده شده او نخست در پایان خطبه‌ی اول تفسیر سوره‌ی بقره گوید: خبر فوت دانشمند جلیل و معلم من (یعنی سید کاظم رشتی) رسید، پیش از رسیدن این خبر خوابم را به برخی از مردم خبر دادم که فوت او را در خواب شنیده بودم... » علی محمد شیرازی در این بیان به طور وضوح سید کاظم رشتی را معلم خود خوانده و نیز در یکی از آثارش که نویسنده‌ی ظهور الحق هم اصل خط نقطه‌ی اولی (منظور علی محمد شیرازی) را در میان دو صفحه ۲۶۳ و ۲۶۴ گراور نموده و رونوشت آن را با اسقاطهای زیادی در صفحه ۲۲۳ چاپ کرده است، می‌نویسد: « از آن جایی که همیشه صبح می‌دیدم قرآن تلاوت می‌کردند... خواستم کشف غطاء شود، که عمل مطابق ذکر قولی شود، از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد (الاه) باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶ حول یک حرف (بسم الله الرحمن الرحیم) گذشت و چهار سند مزید بر صورت جمع چهار کلمه بود، که به زبان شیعه خالص، یعنی حاج سید کاظم علیه صلوات الله ثم علیه سلامه گذشت و از این جهت بود که حروف بسم الله الرحمن الرحیم که کل قرآن در اوست، نزد او جمع شدند و ۱۹ روز به اول ظهور سرمانده، به ملا علی و اصلا و اول سنه ۱۲۶۰ اول ظهور سر (یعنی ظهور باب) بود... ». « از این بیان علی محمد شیرازی استنباط می‌شود که حتی او با سید کاظم رشتی شب‌ها را به صبح آورده است، که خواندن و تلاوت او را می‌دیده است و در دعای زیر شرح داده است که سال‌های عمر خود را تا سی [صفحه ۳۱] سالگی در کدام شهرها به سر برده است، او در آن دعا چنین نوشته است: یا الهی تعلم ان من اول یوم... ای خدای من می‌دانی که از هنگام آفرینش من از باب محبت تا پانزده سال از عمرم در زمینی که در آن [شیراز] مرا آفریدی، بوده‌ام و سپس به

جزیره‌ی دریا [بوشهر] مرا بردی و تا پنج سال در آن جا تجارت نعمتهایت را نمودم و سپس به زمین مقدس [کربلا] بردی، یک سال در آنجا از عمر من گذشت و آن گاه برگردانیدی مرا به شیراز زمین مولودم، و در سال بیست و پنجم به بیت الحرام بردی و یک سال در آنجا از من گذشت و باز مرا به زمین مولودم برگردانده و در آنجا مرا شاهد بخشش‌ها و عنایت‌های خود ساختی در راه دوستیت شکیبائی نمودم تا آن که مقرر فرمودی به اذن از آنجا بیرون آمدم و نصف سال را به زمین صاد (اصفهان) گذرانده و هفت ماه در کوه اول (ماکو) بودم و در آنجا بر من نازل فرمودی آن چه سزاوار جلال و قدس بخشش و بلندی فضل و امتناعت بوده است، اینک که سی ساله‌ام یک سال است مرا در این کوه شدید «مشاهده می‌فرمائی» [۵۵]. در این قسمت چنان که صریحا گفته است، یک سال از عمر خود را در کربلا گذرانده است و به مناسبت تساوی شماره‌ی حروف، ماکو را (باسط) چهریق را «کوه شدید» نامیده است. بنابراین یک سال اقامت سید باب در کربلا و استفاده از درس سید کاظم رشتی مسلم است. وی در اواخر آن مدت با چند نفر از همدرسانش مدتی به کوفه رفته و در مسجد بزرگ آن که مسکن مرتاضان و معتکفان و چله‌نشینان بود، به ریاضت و چله‌نشینی و اعتکاف پرداخته است. [۵۶]. آن جا که از مدارک و منابع مختلف در این مورد استنباط می‌شود آن است که علی محمد شیرازی مدتی را در کربلا در محضر سید کاظم رشتی جهت تعلیم گذرانیده و سپس مدتی در مسجدی در کوفه به چله‌نشینی و بست نشستن پرداخته است؛ چنان که در کتاب باب - الابواب می‌خوانیم: «..... پس از آن مدتی محضر سید را ترک نموده و به اتفاق چند نفر به کوفه [صفحه ۳۲] رفت تا در مسجد علی علیه‌السلام مشغول ریاضت شوند و به اصطلاح مرتاضین اربعین یا به فارسی چله بنشینند پس از اتمام ریاضت با قیافه غیرعادی از خلوت به جلوت آمد و باز هم در محضر تدریس سید مذکور حاضر می‌شد ولی مانند اشخاص دیوانه وحشت زده بود، وی در این میان با شاگردان برجسته «شیخ» و «سید» مانند میرزا حسن گوهر و میرزا محیط کرمانی و حاج محمد کریم‌خان و ملا محمد مامقانی و دیگران سخنانی به میان آورده که آنها سخنان را خارج از شریعت اسلام و مخالف با سنت شریف پیغمبر (ص) می‌دانستند. آنها ابتدا با وی ملاطفت و مدارا کردند ولی سرانجام او را از خودشان طرد کردند. او هم شروع کرد به اینکه محرمانه مردم را به سوی خود دعوت کند و چنان به زهد و سخت‌گیری بر نفس ظاهر می‌کرد که بسیاری از مردم ساده به او تمایل پیدا کردند. [۵۷]. در هر صورت علی محمد شیرازی تا قبل از فوت سید کاظم رشتی در کربلاء بوده [۵۸] و تا «سیوطی» [۵۹] و حاشیه «ملا عبدالله» [۶۰] نیز بیشتر درس نخوانده که بنا به تصریح «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» و به نقل از «شوقی افندی» [۶۱] در کتاب: «مطالع الانوار» [۶۲] در آغاز ربیع الاول سال ۱۲۵۷. ه. ق. از کربلاء و نجف به شیراز برگشته است. [صفحه ۳۳] با توجه به اینکه در سال ۱۲۳۵ ه. ق. متولد شده است هنگام بازگشت از کربلاء علی محمد شیرازی حدود ۲۱ سال داشته و یکی از یاران جوان شیخیه محسوب می‌شده است. مرگ سید کاظم یک سال بعد از حمله‌ی «نجیب پاشا» به کربلا (۱۲۵۸ ه. ق.) صورت گرفته یعنی وی در سال ۱۲۵۹ وفات یافته [۶۳] بنابراین معلوم می‌شود که اولاً علی محمد شیرازی هنگامی در کربلا به سر می‌برده و در درس شرکت می‌جسته که کربلا محیطی ناآرام بوده و اختلافات شدیدی بین علماء شیعه و شیخیه وجود داشته است. دوم آن که با توجه به سن علی محمد شیرازی (۲۱ سال) وی حالت عاطفی داشته است. از آن جا که او سخت تحت تأثیر عقاید شیخیه واقع شده، باید به دو ویژگی در این مورد اشاره کرد: الف؛ گرچه اغلب یاران اولیه علی محمد شیرازی از شاگردان سید کاظم رشتی بودند و خود او هم در «بیان» فارسی به این نکته تأکید می‌کند از طرفی هم وی به طور جدی مورد مخالفت و اعتراض دیگر شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم واقع شده. ثانیاً با توجه به ارتباطی که بین سوابق تحصیلی و اکتسابات علی محمد شیرازی به منظور ارتباط شیخیه و بایه عنوان شده دو نکته بسیار حساس در این جا قابل بررسی و ذکر است که کمال اهمیت را دارد. اول در مورد نحوه‌ی تحصیل، طبق مدارک موجود و رسمی خود بهائیان، علی محمد شیرازی مدارج تحصیلی را تا همان «سیوطی» طی کرده و طبق گفته «عبدالحسین آیتی» در کتاب «کشف الحیل» و «لاریب فیه» خود بهائیان به این درجه اعتراف دارند. [۶۴]. نکته دوم آن است که علی محمد شیرازی نه تنها جهت آموختن و فراگیری مقدمات

کتابت و قرائت و بعدها اکتساب به معارف دینی، آن هم غالباً به سبک شیخیه اشتغال داشته، بلکه برای کسب مواهب معنی به انجام «ریاضت» و ذکر و اوراد به طریقه شیخیه روی آورده است. [صفحه ۳۴]

چگونگی دعوی

در سال ۱۲۵۹ ه.ق سید کاظم رشتی یعنی کسی که آشکارا و نیم نهان دعوی «بابی» را بعد از «شیخ احمد احسائی» عنوان می‌کرد و علی محمد شیرازی را هم تحت تأثیر افکار خود قرار داده بود وفات یافت. از طرفی پس از مرگ وی شاگردانش سراسیمه به دنبال امام غایب (ع) می‌دویدند. از جمله‌ی شاگردان سید کاظم یک نفر از اهالی خراسان به نام «ملاحسین بشرویه‌ای» بود که در مسجد کوفه هم به اعتکاف نشسته با دعا از خداوند خواستار ظهور و نشان دادن امام (ع) شد. بعضی از شاگردان سید هم رو به شهرها آورده و برای همین منظور به گردش پرداختند. این پژوهش و جستجو بدین منظور پس از مرگ سید کاظم صورت گرفت که وی به شاگردانش اطلاع داد، ظهور امام غ (ع) نزدیک است، بروید و او را پیدا کنید. در حقیقت سید کاظم رشتی مسئله بابت و ظهور امام را به نحوی به شاگردانش آموزش داده بود که تمامی آنان در انتظار ظهور قریب الوقوع امام (ع) به سر می‌بردند و از این لحاظ خود را در زمره‌ی یاران حقیقی او به شمار آورده برای دستیابی به مقام نیابت و بابت و در جستجوی شیعه کامل و تعیین رکن رابع عبادت کرده و دست به ریاضت می‌زدند و هر یک دیگری را سوگند می‌داد. که اگر وسیله تشریف به حضور امام را و یا احیاناً از علائم ظهور امام آگاهی یافتند دیگری را بی‌خبر نگذارد، در چنین لحظاتی که شاگردان سید کاظم در آن طی طریق می‌کردند حاج محمد کریم خان، یکی از شاگردان نامبرده، خود را جانشین سید کاظم خواند و فرد دیگری به نام «میرزا شفیع تبریزی» فرقه شیخیه‌ی. [صفحه ۳۵] دیگری به پا کرد و مدعی جانشینی سید کاظم شد. در برابر این فرقه شیخیه‌ی جدید حاج محمد کریم خان به مخالفت برخاست. [۶۵]. در این میان علی محمد شیرازی، شاگرد دیگر کاظم رشتی، ادعای مقام بابت امام زمان را نمود و شاگردان دیگری به نام میرزا طاهر، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی الله، میرزا همدانی و چند تن دیگر هر یک ادعای مقام «بابت» کردند به طوری که تعدادشان به ۳۸ نفر رسید. از میان این شاگردان دو تن یعنی «علی محمد شیرازی» به عنوان «باب» و باییه و «حاج محمد کریم خان» به عنوان شیخ و شیخیه از موقعیتی چشم‌گیر برخوردار شدند به گونه‌ای که اکثر شاگردان سید کاظم یا پیرو علی محمد شیرازی و یا تابع حاج محمد کریم خان گشتند. بدین طریق شاگردان سید کاظم در همان روز در شیراز به نزد علی محمد شیرازی آمده و به او گرویدند. [۶۶] در این جا بود که وی آمادگی پیدا نمود تا ادعایش را دنبال کند. اما وی در این راه به مشکلاتی برخورد زیرا در کتاب‌ها آمده بود که امام (ع) با شمشیر از مکه سربرآورد و نیز در جائی دیگر سخن از درفش‌های سیاهی می‌رفت که از خراسان هویدا می‌شود، لذا وی پنداشت با خلق چنین صحنه‌هایی ادعایش صحت پیدا خواهد کرد. بنابراین به ملاحسین بشرویه‌ای - یکی از اولین مریدانش - دستور داد که به خراسان برود و دسته‌ای گرد آورده و از آنجا با درفش‌های سیاه رو به شیراز نهد و خود نیز آهنگ مکه کرد که در آنجا آواز بلند گرداند و با شمشیر پدید آید. این مسئله نشان‌گر ساده دلی آن مرد است. «ملاحسین» که به خراسان رفت و درصدد برآمد آوازه‌ی ظهور «باب» را به گوش‌ها رساند. وی در کارش موفق شد و در میان مردم تکانی پدید آورد. از آن سوی علی محمد شیرازی خود عازم حجاز گشت ولی در مورد حضور وی در آن شهر سخت اختلاف است. بایبان می‌گویند علی محمد شیرازی به حجاز مسافرت نمود به مکه هم رسید و در مجمع بزرگی دعوت خویش را علناً بر جمیع مسلمین اظهار داشت، ولی مسلمانان این موضوع [صفحه ۳۶] را نمی‌پذیرند و معتقدند که علی محمد شیرازی نه تنها موفق نشد به حجاز سفر کند بلکه اصولاً داخل مکه نشده است زیرا دریا طوفانی بوده و علی محمد شیرازی از غرق شدن در دریا ترسید به این جهت با پیروان خود در بندر بوشهر از کشتی پیاده شد و از سفر منصرف گشت. در حالی که در مورد رسیدن علی محمد شیرازی به حجاز در میان منابع مختلف واقعیت مبهم است اما آنچه که مورد تأیید همگان قرار

دارد و هیچ گونه اختلافی به چشم نمی‌خورد پیاده شدن علی محمد شیرازی از کشتی در بوشهر است و نیز در مورد ورود وی به خانه‌ی دائی‌اش میرزا سید علی شیرازی که قبلاً درباره‌ی وی سخن رفت جای هیچ گونه شکی نیست. در پی تأیید ورود علی محمد شیرازی به خانه‌ی «سید علی تاجر» منابع مختلف صریحاً این موضوع را مورد تأیید قرار داده‌اند که سید علی تاجر - خال - پس از آن که چیزهائی از خواهر زاده‌اش شنید که مخالف با شریعت اسلام بود، از وی نفرت پیدا کرد و با توجه به تعصب و معتقدات مذهبی خود و آشنائی با خوی و رفتار خواهرزاده خویش ناچار از طرد وی گردید. علی محمد شیرازی خانه‌ای برای خود گرفت و تدارکات دعوت خویش را فراهم نمود. [۶۷]. نخستین جائی را که باب مورد نظر قرار داد شیراز بود، پس از آن اصفهان را که مرکز محققین علمای ایران بود مورد توجه خویش قرار داد. علی محمد شیرازی عده‌ای از پیروان ماهر خود را انتخاب نمود و به آنها تعلیمات لازمی داد سپس بعضی را به شیراز فرستاد و عده‌ای را هم روانه اصفهان نمود. یاران علی محمد شیرازی به شیراز رسیدند و نخست توجه‌شان را به رئیس فقهاء آن شهر یعنی «شیخ ابوتراب» معطوف داشتند. «شیخ ابوتراب» که سخنان آن عده را مغایر با اخبار و دلائل مربوط به ظهور امام دانست دستور داد علماء شیراز در یک جا جمع شدند و از قضیه آگاهی یابند. آنها بر این شدند که تا این جریان شیوع نیافته داستان را به حاکم وقت «حسن خان مقدم» ملقب به «نظام الدوله تبریزی» خبر دهند. استاندار پس از وقوع از حادثه و چگونگی جریان پیروان علی محمد شیرازی را احضار نمود و در حضور تمام علماء آنها را استنطاق کرد. آن دعوات و فرستادگان این موضوع را تأیید کردند و گفتند از طرف علی محمد شیرازی مأمور این وظیفه‌اند. آنان در کلامشان تزلزل در زبان‌شان لکنتی پیدا نشد و محکم و استوار بر سر حرف خود ایستادند. در اینجا فریاد جمعیت بلند شد و شور و هیجانی حضار را فرا گرفت و صدای علماء در هم پیچید. والی شیراز «حسین خان نظام الدوله تبریزی» در این مورد از علماء خواست تصمیم بگیرند تا وی رأی آنان را [صفحه ۳۷] به اجراء گذارد. علما به کفر و وجوب قتل فرستادگان فتوی دادند سپس والی شروع به اندیشیدن کرد و پس از مدت طولانی فرمان داد تا فرستادگان را رگ زدند - دوم شعبان ۱۲۶۲ ه.ق و در چاهی افکندند. وی جریان را به حکومت تهران اطلاع داد و نیز در شانزدهم شعبان چند سوار فرستاد تا علی محمد شیرازی را تحت الحفظ از بوشهر در شب نوزدهم رمضان ۱۲۶۲ به شیراز آوردند و وی را در خانه پدری‌اش جای دادند. حسین خان نظام الملک تبریزی پس از چند روز علی محمد شیرازی را احضار نمود و اجتماعی تشکیل داد. [۶۸] والی شیراز قبل از تشکیل این اجتماع شبی باب را محرمانه احضار کرد و تا اندازه‌ای در اکرام و احترام وی مبالغه نمود و گفت بر من روشن شد که سخن تو صدق است و طریقت تو پسندیده و در خواب دیدم که تو بر من وارد شدی و سر انگشت به پای من مالیدی و مرا بیدار کردی و گفتم: ای حسین خان در جبین تو نور ایمان مشاهده کرده‌ام و از این جا است که فرستادگان... «علی محمد شیرازی» این سخنان را باور داشت و گفت تو خواب ندیدی بلکه بیدار بودی خودم بودم که به بالین تو آمدم و چنان کردم! حسین خان نظام الدوله حاکم فارس در نهایت خضوع دست او را بوسه زد و گفت جان و مال در قدم تو ریزم و این توپخانه و سرباز که اکنون در شیراز در اطاعت من است به حکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو جنگ نمایم. [۶۹] و سخنان این چنانی بین آن دو رد و بدل گردید. و چون حسین خان نظام الدوله خاطر علی محمد شیرازی را از دهشت و اضطراب آسوده ساخت، مجلس دیگری برپا نموده و علمای شهر را جمع کرد و به علی محمد شیرازی گفت حال ادعای خود را در این مجمع بیان نما. [۷۰]. «علی محمد شیرازی» با دلی قوی به مجلس علماء آمد. [۷۱] چون سخن آغاز شد بی‌ترس و بیم سر برداشت و گفت: (چگونه شما از اطاعت من بیرون می‌روید و از من مطابعت نمی‌کنید!!! از آن پیغمبر که شریعت آن دارید، در میان شما جز قرآن معجزه‌ای باقی نمانده و اینک قرآن من فصیح‌تر از قرآن شما و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست.) بی آنکه تیغ‌ها انگیخته گردد و خون شما ریخته شود حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق [صفحه ۳۸] خلاف و نفاق مسپارید. چون سخن بدین جا رسید علمای مجلس به همان قراری که با حاکم حسین خان نظام الدوله گذاشته بودند به او جوابی نگفتند. حسین خان گفت خوب گفتم، بهتر آن است که مذهب خود را بنویسی تا هر کس بخواهد

بدان نگرند و سپس به آن بگردید. علی محمد شیرازی قلم به دست گرفت و چند سطر نوشت. علمای مجلس عبارات عربی او را از قاعده و دستور عربی خارج دانستند. حاکم گفت: با این که هنوز لفظی چند را نتوانی تلفیق کرد این چه ترهات است که خود را بر خاتم الانبیاء (ص) فضیلت دهی و ترهات خود را بر کلمات خدای تعالی تفضیل نهی و حکم داد تا او را چوب و فلک کردند. بدین سان که وی را از مجلس بیرون کشیدند، فرش پوستی که محکومین به قتل و تعزیر اختصاص دارد در صحن خانه جلو اطاق مختص به غربا انداختند، پاهای او را به چوبی که به زبان مصری (فلقه یا عده) (و در فارسی فلک) می‌نامند بستند و با چوب‌های محکمی شروع به زدن کردند. وی در زیر چوب التماس می‌کرد ولی کسی به فریادش نمی‌رسید، و پناه به مردم می‌برد اما کسی او را پناه نمی‌داد، به قدری او را چوب زدند که به حالت غش رسید، سپس توبه و استغفار کرد تا او را رها کردند. در اینجا مؤلفین به علی محمد شیرازی نسبت می‌دهند که از شدت درد بر خلاصی از کتک سخنان زشت و کلمات قبیحی بر زبان جاری می‌ساخته که از عفت کلام خارج است. شیخ ابوتراب از علی محمد شیرازی پس از خلاصی از چوب خوردن در مورد دعویش سؤال کرده، وی گفت: «نه من و کیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غائب و مردم می‌باشم.» امام جمعه گفت: همین مطلب را روز جمعه در مسجد و کیل در مقابل عموم مردم تکرار کنید. چون شیخ ابوتراب برخاست و مجلس بر هم خورد حاکم شیراز حسین خان برای رهائی علی محمد ضامن خواست. سید علی خان، دایی علی محمد شیرازی که از تجار شیراز بود ضمانت کرد که علی محمد شیرازی بر خلاف اسلام رفتار نکند و الا او از از عهده برآید. [۷۲]. روز جمعه علی محمد شیرازی در مسجد و کیل گفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا و کیل امام غائب بداند.» «لعنت خدا بر کسی که مرا «باب» امام بداند.» «لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم.» «لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت هستم.» «لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند.» [صفحه ۳۹] «لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه بداند» به نقل از تاریخ نبیل زرنندی از بایبیه دوره‌ی باب جریان حوادث مزبور همان گونه که ذکر شده از منبع بایبان و بهائیان ذکر شده و در این مورد هدایت می‌گوید: «روی او را سیاه کرده و به مسجد و کیل بردند او اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود و پای فضایل مآب شیخ ابوتراب امام جماعت بوسیده و استغفار کرد.» «روضه الصفا» مهم‌تر از همه مدرک زیر گفته عبدالباها می‌باشد، در مقاله سیاح این مطلب چنین آمده: «بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید.» (مقاله سیاح ص ۱۰) محمد علی شیرازی آن گاه از منبر پائین آمد و به زندان افتاد و مدت شش ماه را در حبس گذراند. در این مدت از مکاتبه و مقابله با مردم ممنوع بود ولی از لحاظ زندگی و ارزاق در وسعت و رفاه به سر می‌برد. [۷۳]. [صفحه ۴۱]

انتقال علی محمد شیرازی به اصفهان و انگیزه‌ی آن

گفته شد که علی محمد شیرازی مبلغین خود را به شهرهای ایران فرستاد، که عده‌ای به شیراز و عده‌ای هم به اصفهان رفتند. اصفهان در آن زمان مرکز علماء، پژوهشگران، محققین، و حکماء بود. در این میان حکومت یا والی شهر به عهده شخصی به نام «منوچهرخان گرجی» واگذار شده بود. این فرد از بقایای امراء گرجستان بود که «آغا محمدخان» مؤسس دولت قاجاریه آنان را با پانزده هزار نفر از گرجستان و ارمنستان از تفلیس پایتخت قفقاز در تاریخ شانزدهم ربیع الاول ۱۱۹۰ به اسارت گرفته بود [۷۴]. منوچهرخان و برادرش گرگین خان گرجی به دربار آغا محمدخان قاجار راه یافتند و شاه آنان را از اطرافیان نزدیک خود قرار داد. گرچه این دو رغبتی به دخول و پذیرش دین اسلام از خود نشان دادند و ظاهراً مسلمان هم شدند ولی در باطن اعتقادی نداشتند. منوچهرخان لقب «معمد الدوله» گرفت و به والی اصفهان برگزیده شد. هنگام ورود مبلغین علی محمد شیرازی به اصفهان وی آنان را احضار کرد و با آنها به گفتگو پرداخت. منوچهرخان با مبلغین به ملاطفت پرداخت و بیش از اندازه دوستی و مهربانی کرد. وی از هر جهت به آنان تأمین داد و از لحاظ مالی و دیگر شئون شرائط را برای فعالیت‌های تبلیغاتشان تسهیل نموده و خود را نیز

کاملاً علاقه‌مند به آن مسئله نشان داد. [صفحه ۴۲] مبلغین علی محمد شیرازی با مواجه شدن با چنان برخوردی بی اندازه خوشحال شدند و شروع به انتشار رساله و اوراق تبلیغاتی و سایر امور مربوطه به مأموریتشان برای آماده ساختن اذهان جهت پذیرش عقاید «علی محمد شیرازی» کردند. در آن روند دو قشر خاص خیلی زود جلب شده و تحت تأثیر قرار گرفتند؛ اول قشر گدایان و فقیران بودند که با دریافت درهم و دیناری چند مطیع و مطاع گشتند چنان که گفته‌اند: «معاش له لا من معادله» دوم رؤسای حریص که با وعده و وعیدهای بزرگ و خیالی ضلع دیگری تشکیل دادند. قابل توجه آن که در آن میان عکس العمل و مخالفت مردم مسلمان آن هم در شهری چون اصفهان نسبت به چنان ادعایی با خونسردی و بی تفاوتی منوچهرخان مواجه شد. در همان موقع ناگهان خبر شیوع وبا در شیراز و اختلال در امر حکومت به گوش منوچهرخان گرجی والی اصفهان رسید. معتمدالدوله منوچهرخان گرجی چند سوار مورد اطمینان به شیراز فرستاد تا علی محمد شیرازی را از بند رهانیده و پنهانی به اصفهان رسانند. وقتی سواران «معتمدالدوله» منوچهرخان گرجی به فارس رسیدند در آن بلاد ناخوشی «وبا» شدت داشت و مردم آشفته خاطر بودند. سواران از آشفتگی ناشی از شرائط موجود استفاده کرده و علی محمد شیرازی را بدون زحمت برداشتند و به اصفهان آوردند. منوچهرخان گرجی او را به احترامی تمام وارد اصفهان نمود: «... نمایندگان استاندار - منوچهرخان گرجی (علی محمد شیرازی) باب را از زندان شیراز ربوده به طرف اصفهان رهسپار شدند، استاندار هر گاه با علماء روبرو می شد آنان را مخاطب قرار داده از امر «باب» می ترسانید و چنین اظهار می داشت که امر باب شیوع پیدا نموده و دامنه دعوتش توسعه یافته است. وی در ظاهر از این پیشامد اظهار تأسف و تکدر می کرد. تا در شبی که علماء در مجلس ولیمه‌ای که در منزل یکی از آنان منعقد شده بود جمع بودند، ناگهان استاندار بر آنان وارد شده، خبر داد که باب از زندان شیراز گریخته و نزدیک به اصفهان رسیده است او «نسبت می داد» که فرار وی به دسیسه یکی از علماء اصفهان واقع گشته است. آن گاه شروع به لطمه زدن بر صورت و اشک مصنوعی ریختن کرده، برای این مصیبت وارده بر دین حسبن الله می گفت، برای هلاک شدن ملت «لاحول ولا قوه الا بالله» بر زبان جاری می ساخت تا مردم به لرزه افتادند، ناله‌ها بلند گردید، اشکها جاری شد، دندان‌ها از لرزه به هم خورد و قوای آنها انحلال [صفحه ۴۳] پیدا کرد. پس از قدرت و همت او استمداد کردند تا این مصیبت وارده و این بلیه‌ی نازله را از مسلمین رفع کند، زیرا وی نایب الحکومه و «معتمدالدوله!» بود. [۷۵]. بدین صورت «معتمدالدوله» یا منوچهرخان گرجستانی حيله‌اش مؤثر افتاد و شرایطی را که در نظر داشت فراهم نمود. وی روحانیون را بر این پیشنهاد راضی گردانید که جمعی از آنان به استقبال علی محمد شیرازی روند و وی را در منزل یکی از علماء وارد نمایند. وی گفت: «... در ظاهر چنین وانمود کنید که وی ذریه‌ی رسول خدا و یکی از فقهای است که از مشاهده مشرفه عراق مراجعت کرده پس بنا بر رسم و عادت که در مراجعت علماء از مشاهده مشرفه دارید، از وی تجلیل و احترام کنید تا بدین وسیله طناب حیل‌ی ما به پای او بسته شود و از راهی که نفهمد در دام ما بیفتد. آن گاه در ضمن آمد و رفت و نشست و برخاست با طبقات عالیه مردم با خالی بودن جعبه و پیمان‌ه رسوا و مفتضح گردد و حرمت او در میان مردم بریزد، و ما به مقصود خود نائل شویم، و پس از این جریان اگر شما صلاح دیدید مجلس پر جمعیتی تشکیل می دهیم تا در آن مجلس ثابت گردد که وی از دین اسلام خارج گشته و...» [۷۶]. «جمعیت حاضر رأی او را تصویب نمود و از حسن تدبیر وی سپاسگزاری کرد!!» [۷۷] در پی این تمهید دسته‌ای از علماء خود را برای استقبال «علی محمد شیرازی» انتخاب و قرار شد که وی در منزل «سید محمد» ملقب به «سلطان العلماء» وارد شود. فردای موعود هیئت منتخبه به استقبال علی محمد شیرازی می‌رود و در بین راه او را ملاقات نموده و با وی به منزل میزبان مراجعت می‌نمایند. در پی این فریب خوردگی علماء موجهین و افراد معتبر هم از «علی محمد شیرازی» دیدن می‌نمایند: «معتمدالدوله منوچهرخان گرجی به مقتضای حکمت به امام جمعه [صفحه ۴۴] اصفهان پیغام نمود که مدعی باب امام علیه‌السلام تشریف آورده‌اند آدم بفرست به خدمت ایشان و وعده بخواهید تا به منزل شما تشریف فرما شوند. سرکار امام نیز چنین نمود [۷۸]. معتمدالدوله منوچهرخان گرجی به تأیید «شوقی افندی» در کتاب «قرن بدیع» ارمنی نژاد و نامسلمان بود.

[۷۹] و به گفته‌ی «عباس افندی» «علی محمد شیرازی»: «سؤال از نبوت خاصه» نمود [۸۰] و علی محمد «جوابی در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم شد» که به تصریح شوقی افندی: «پس از نگارش آن تحت تأثیر واقع شده و به دیانت اسلام گروید» [۸۱] و به روایت نیبل زرنندی «به صدای بلند اعتراف نموده که تا آن زمان به دین اسلام ایمان قلبی نداشته است». [۸۲]. عباس افندی می‌نویسد: «معتدالدوله (منوچهرخان گرجی) امر فرمود که جمیع علماء جمع شوند و در یک محضر با او (علی محمد) مناظره نمایند و سؤال و جواب عینا بدون تحریف به وساطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود تا به طهران ارسال شود و آنچه امر و اراده پادشاهی بر آن قرار گیرد مجری شود. [۸۳]. مؤلفان بابی و بهائی چنین قلمداد کرده‌اند که: «علماء این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند» [۸۴] و به گفته‌ی یکی دیگر از مؤلفان مبنی بر این که عدم پذیرفتن علماء بدین خاطر بود [صفحه ۴۵] که: «در صورت غلبه، جامعه دیانت را از مجاب جوانی عامی فخری نیست. و در صورت مجاب شدن وهنی بزرگ روی خواهد داد» [۸۵] به هر حال «معتدالدوله منوچهرخان گرجی» در نظر داشت با برپایی مجلسی و با شرکت اکثر علمای معتبر اصفهان گفتگویی را میان علی محمد شیرازی و علمای اعلام به راه اندازد و از این رهگذر برای مدعی «باییت» کسب موقعیت کرده و به نحوی او را تأیید و گفته‌هایش را تثبیت کنند. اما هوشیاری علماء و عدم شرکت آنان در آن توطئه دامی را که منوچهرخان گرجی گسترده بود باطل نمود. «عباس افندی» در این مورد چنین اظهار کرده است: «علماء این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند». [۸۶]. علیرغم عدم پذیرش و روبرو شدن با جوانی که چنان دعوی عجیبی داشت، سه مجتهد و حکیم قرار شد در نشستی علی محمد شیرازی را بیازمایند و همین مهم مجالی کم نظیر و شهرتی بزرگ برای مدعی «باییت» بود. «آقا محمد مهدی ابن مرحوم حاجی کلباسی»، «میرزا حسن ابن مرحوم ملاعلی نوری» و میرزا سید محمد، از میان هم‌قطاران که در علم فقه و اصول مقام و موقعیتی خاص داشتند در این نشست شرکت جستند. [۸۷]. آقا محمد کلباسی رئیس اصولیین [۸۸] به مناظره با علی محمد شیرازی مبادرت ورزید. «اعتضاد السلطنه» وقایع نگار ایام ناصری شرح این نشست را چنین نوشته است: «... باب به مجلس در آمده اول مرتبه آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت که آن مردم که طریق شریعت سپرند بیرون از دو فرقه نباشند، یا مسائل شرعیه خویش را از اخبار و احادیث استخراج [صفحه ۴۶] و استنباط فرمایند و اگر نه، مقلد مجتهدی باشند. باب در جواب گفت: که من تقلید کسی نکرده‌ام و نیز هر کس با ظن خویش عمل کند حرام دانم. آقا محمد مهدی گفت امروز باب علم مسدود است و حجت خدای غائب باشد. بی آنکه امام وقت حاضر شود و مسائل حقه را از زبان وی بشنوی چگونه به مطلبی به گروهی و به راستی عمل نمائی. با من بگوی این علم از کجا اندوختی و این یقین را از کجا آموختی؟ باب در جواب گفت تو متعلم و کودک ابجد خوانی. مرا مقام و فؤاد است ترا نرسد که با من محاجه نمائی.» «چون مناقشه ایشان به این جا رسید، آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکمت، خاصه در مؤلفات ملاصدرا مسلط بود به سخن در آمده به وی گفت بدین سخن که گفتی تأمل کن. ما در اصطلاح خویش از برای ذکر فؤاد مقامی نهاده‌ایم که هر کس بدان جا رسد به تمام اشیاء همراه باشد و هیچ شیئی از وی غائب نماند و هیچ نباشد که نداند آیا تو نیز مقام ذکر و فؤاد را چنین شناخته‌ای و احاطت وجود شما بر اشیاء چنین است؟» «میرزا علی محمد بی لغزش خاطر و لکنت زبان گفت چنین است، می‌خواهی پرس.» «میرزا حسن گفت: از معجزات انبیاء و ائمه‌ی هدی یکی طی الارض است. بگوی تا بدانیم که زمین چگونه در نوردد. مثلا حضرت جواد (ع) قدم از در مدینه برداشت و در طوس گذاشت. مسافت طوس تا مدینه به کجا رفت؟ آیا زمین میان این دو شهر فرو رفت یا مدینه به طوس متصل گردید. چون امام (ع) به طوس رفت دیگر باره زمین برآمد و این نتواند بود. چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد، ولی همه باید خسف شود و جانداران باید تباه شود و اگر گویی زمین‌ها با هم متراکم شوند و تداخل کردند، این نیز ممکن نخواهد شد. چه بسیار شهرها باید محو شود و مدینه به طوس منتقل شود و حال آنکه... و همچنان بگوی که چگونه امیر المؤمنین علی (ع) در یک شب و یک حین در چهل خانه مهمان شد؟ اگر گویی علی نبود و صورتی نمود نپذیرم زیرا که خدای و رسول دروغ نگویند. علی (ع) شعبده نکند. و اگر به

راستی او بود چگونه بود و همچنان در خبر [صفحه ۴۷] است که آسمان‌ها در زمان سلطان جابر به سرعت سایر باشد و در روزگار ائمه هدی بطئی سیر دارد. اول آن که از برای آسمان دو سیر چگونه تواند بود. دیگر آن که سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه معاصر بودند. پس باید آسمان را بطئی سیر و سرعت سیر در یک زمان باشد این سر را نیز مکشوف نما. « باب گفت اگر خواهی این مشکلات را شفاها بگویم و اگر نه بنویسم میرزا حسن گفت مختار هستید. باب قلم و کاغذ برداشت و به نوشتن مشغول شد. در آن هنگام شام حاضر کردند. او سطری چند بنگاشت، میرزا حسن برداشته و نگاه کرد و گفت گویا خطبه‌ای عنوان کرده‌ای و حمدی و وردی آورده‌ای و مناجات به درگاه قاضی الحاجات نموده‌ای و به مطلب خود اشاره‌ای نکرده‌ای. سخن در این جا ناتمام ماند، هر یک از دایره‌ای جمع به یک جا رفتند. » [۸۹]. رأی علماء در مورد علی محمد شیرازی دو نوع بود؛ « میرزا سید محمد سلطان العلماء » میزبان سابق الذکر علی محمد شیرازی و عده‌ای دیگر به جنون و پریشانی فکر وی و عده‌ای دیگر به کفر وی و بیرون رفتن وی از دین و به وجوب قتل او فتوی دادند که آقا محمد مهدی کلباسی و سایر فقها از آن گروه بودند. [۹۰] هنگامی که علماء حکم قتل علی محمد شیرازی را به « معتمدالدوله منوچهرخان گرجی » والی اصفهان دادند تا آن را اجرا نماید وی گفت که اجرای چنین حکمی از اختیار وی خارج است و باید جریان را به مرکز - تهران - گزارش نماید و در انتظار تصمیم از آن ناحیه به سر برد. وی علیرغم میل علماء و بنا به نیت و قصد خاص خود ظاهراً علی محمد شیرازی را زنجیر نمود، ولی همان شب وی را آزاد و در خانه‌ی خود در اطاق مخصوصی از او پذیرایی کرد. [۹۱]. معتمدالدوله منوچهرخان گرگین والی اصفهان در ارسال گزارش جریان علی محمد [صفحه ۴۸] شیرازی به تهران نظر شخصی خود را در ذیل گزارش ذکر نمود تا بدین طریق بر تصمیم گیری هیئت حاکم در مورد مجازات و سرنوشت علی محمد شیرازی اعمال نفوذ کرده باشد، چنان که در باب الابواب در این زمینه می‌خوانیم: « ولی در شب همان روز سرا باب را آزاده کرده، به خانه‌ی خودش برد، او را با کمال تجلیل و احترام در اطاق مخصوصی جای داد، هر طور دلش می‌خواست قضیه را به تهران گزارش داد و نظر خصوصی خود را هم در ذیل نامه اعلام نمود. وی در ذیل نامه نوشته بود: کشتن باب در این موقع در اصفهان با تمایل اکثر اهالی اصفهان خطر انقلاب دارد و رأی صواب آن است که باب را در زندان نگاهداریم تا آتش دوستی و دشمنی از طرفین خاموش شود و سپس هر طور هیئت دولت صلاح بداند دستور دهد. پس خدعه این مرد نادرست در هیئت وزراء مؤثر شد و رأی او را تصویب کردند. [۹۲]. از طرفی دیگر علمای اصفهان از حمایت روز افزون معتمدالدوله منوچهرخان گرجی و اعمال و نیت وی که می‌خواست به وسیله‌ی علی محمد شیرازی یک رشته اقدامات ضد شیعی و ضد علمای اصفهان بر پا دارد، و از این رهگذر همه گونه مساعدت نسبت به علی محمد شیرازی روا می‌داشت، بر آن شدند که خود نامه‌ای به صدر اعظم وقت « حاجی میرزا آغاسی » نگاشته و خواستار رفع فتنه‌ای شدند که زیر پوشش اسلام گاهی به نام « باییت » و زمانی توبه و انکار دعوی با بیت، در حال پیشروی بود. « حاجی میرزا آغاسی » با توجه به اطلاعاتی که از منابع مختلف در این مورد به دست آورده بود و با توجه به گسترش این فتنه نو ظهور در یازدهم محرم ۱۲۶۲ ه. ق نامه‌ای در پاسخ اعتراض علمای اصفهان نوشت و به مضمون زیر و در آن یادآور شد که: « خدمت علمای اعلام و فضلالی ذوی العز و الاحترام مصدع می‌شود که در باب شخص شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده نوشته بودند که چون ضال مضل است بر حسب مقتضیات دین و دولت لازم است مورد سیاست اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداه شود تا آینده را عبرتی [صفحه ۴۹] باشد. آن دیوانه‌ی جاهل جاعل دعوی نیابت نکرده بلکه دعوت نبوت کرده زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت رأی در مقابل با آن که آیه‌ی شریفه‌ی « فأتو بسورة من مثله » دلالت دارد که مقابله‌ی یک سوره‌ی اقصر محال است، کتابی از مزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده و حال آنکه « لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ضهیرا » چه رسد به « قرآن » آن نادان که به جای کهیعیص مثلاً - کاف‌ها، جیم، دال نوشته و بدین نمط مزخرفات و اباطیل ترتیب داده، بلی حقیقت احوال او را من بهتر می‌دانم که چون اکثر این « طایفه شیخی » را مداومت به چرس و

بنگ است که آن بد کیش به این خیالات باطل افتاده و من فکری که برای سیاست او کرده‌ام این است که او را به ماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس مؤبد باشد. اما کسانی که به او گرویده‌اند و متابعت کرده‌اند مقصود شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده به من نشان بدهید تا آنها مورد تنبیه و سیاست شوند. باقی ایام فضل و افاضت مستدام باد. [۹۳]. معتمدالدوله منوچهرخان گرجی بر خلاف دستور وزارتی باب را محرمانه به قصر مخصوص خود در حرمسرا برد [۹۴] و او را تحریر و تقریر کتب آزاد گذاشت تا وی در این قصر کتابی به نام «نبوت خاصه» تألیف کرد. منوچهرخان گرجی جهت خاموش کردن اعتراضات ابتدا چنین وانمود کرد که علی محمد شیرازی را به مرکز فرستاده است: «... معتمدالدوله علی محمد شیرازی را با جمعی سواران خاص خویش از اصفهان به خارج فرستاد و چون به «مورچه خوار» رسیدند به پنهان امر رجوع به اصفهان فرمود و در خلوت سرپوشیده‌ی خویش مأمن و مأوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان معتمد نفسی [صفحه ۵۰] از باب مطلع نبودند [۹۵]. با توجه به تاریخ نامه «میرزا آغاسی» یعنی یازدهم محرم ۱۲۶۲ ه. ق. و تاریخ مرگ منوچهرخان والی که چندین ماه بعد از دریافت آن مبنی بر دستور اعزام علی محمد شیرازی به تهران، قویا استنباط می‌گردد که وی علی محمد شیرازی را از روی قصد و به جهاتی در منزل خود جای داده زیرا به مجرد آن که وی مرد جانشین وی «گرگین خان» علی محمد شیرازی را به مأمورین داد و علی محمد شیرازی در معیت سربازان «شاهسون» تحت سرپرستی «بابا بیک بیات ماکوئی» از راه کاشان به طرف تهران گسیل داده شد. [۹۶]. در کاشان، «حاجی میرزا جانی» مؤلف کتاب معروف «نقطه الکاف» [۹۷] با دادن صد تومان رشوه علی محمد شیرازی را به خانه‌ی خود مهمان کرد. فردا صبح دوباره به راه افتادند تا نزدیک قصبه‌ی «کلین» (به ضم کاف تازی و فتح لام) آمدند. از آن جا «علی محمد شیرازی» اجازه‌ی ورود به تهران خواست. ولی محمدشاه به دستور حاجی میرزا آغاسی اجازه نداد و به علی محمد شیرازی نامه‌ای نوشت که مختصرا چنین است: «چون موکب همایون در جناح حرکت از تهران است و ملاقات به طور شایسته ممکن نیست، شما به ماکو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت کنید و به دعاگویی دولت قاهره مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست». [۹۸]. «محمد بیک چپارچی» که مأمور بردن علی محمد شیرازی به ماکو بود، دستور داشت که او را از خارج شهرها به ماکو برساند. او هم به همین جهت نگذاشت که «علی محمد شیرازی» از داخل قزوین و زنجان عبور کند. سرانجام علی محمد شیرازی به ماکو رسید. وی از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی الاولی ۱۲۴۶ در ماکو بود [۹۹] ولی چون مریدان او [صفحه ۵۱] کتبا یا شخصا با او مراد داشتند وی را به قلعه‌ی چهریق که علی محمد شیرازی آن را طبق اعداد ابجدی «جبل شدید» نامید، بردند. از این تاریخ تا هنگام قتل یعنی ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ وی در آنجا محبوس بود - مگر در خلال محاکمه در تبریز - در این میان آقا حسین کاتب یزدی نیز با علی محمد شیرازی به سر می‌برد. [۱۰۰]. [صفحه ۵۲]

بروز آشوب‌ها ناشی از عوامل گوناگون در پوشش «بابیت»

اشاره

در خلال توقف علی محمد شیرازی در اصفهان مبلغین و دعوات وی در شهرهای مختلف ایران به تبلیغات پرداختند. این روند تا هنگامی که وی در اصفهان بود تنها در همان چارچوب تبلیغ و دعوت مردم محدود می‌شد، اما پس از انتقال وی از اصفهان به زندان «ماکو» مبلغان شیوه‌ی تبلیغ را به تحریک و آشوب تبدیل کردند و مردم را به شورش واداشتند. در رأس مبلغین «علی محمد شیرازی» مردی به نام «سید حسن» یا «ملا حسین بشرویه‌ای» سخت فعالیت می‌کرد. «ملا حسین» پسر «ملا عبدالله صباغ» بود که در سال ۱۲۹۹ ه. ق متولد شد [۱۰۱] تحصیلات اولیه را در «بشرویه» - از توابع مشهد - سپس در مشهد در مدرسه «میرزا جعفر» گذراند. به قول صاحب ناسخ التواریخ: «روزگاری از عمر خود را در علوم رسمیه از قبیل صرف و نحو، فقه و اصول مصروف

داشته بود» پس از آشنایی با مبادی عقائد شیخ احمد احسانی به کربلا رفت و در حلقه‌ی شاگردان سید کاظم در آمد. وی همراه با علی محمد شیرازی ۴۰ روز در مسجد کوفه اعتکاف کرد، در شیراز اول کسی بود که نزد علی محمد شیرازی رفت و به همین جهت علی محمد شیرازی او را «اول من آمن» نامید و در اعداد «حروف حی ۱۰ به اضافه ۸ مساوی ۱۸» قرار دارد. [۱۰۲]. [صفحه ۵۳]

«ملا حسین» در کسب علوم چندان موفق نبود، لذا به خیالات باطل افتاد [۱۰۳]. و هنگامی که شنید علی محمد شیرازی از بوشهر به شیراز آمده است و ادعای مرام تازه‌ای می‌نماید به نزد وی شتافت و جزء اولین کسانی در آمد که به علی محمد شیرازی پیوست. ملا حسین بعد از این جریان به طرف خراسان رفت. وی به هر ده و شهری که می‌رسید تبلیغات دامنه‌داری از مردم به عمل می‌آورد. ملا حسین به اصفهان رفت و «ملا- محمد تقی هراتی» را که از فقهای آن شهر بود فریفت «اعتضاد السلطنه» تاریخ نویس «دوران ناصری» که خود در جریان این حوادث بوده در این مورد می‌نویسد: «... در سال ۱۲۶۷، که در کتاب اعلیحضرت شاهنشاهی در صدارت میرزا تقی‌خان امیر نظام» به دار السلطنه اصفهان وارد شدم، ملا محمد تقی هراتی را که در آن وقت تائب و نادم از عمل خویش بود ملاقات کردم. «میرزا عبدالرحیم هراتی» برادر وی از علوم ظاهری فقه و اصول معانی و بیان عربیت بهره‌ی کافی داشت و در ریاضی نیز بی‌ربط نبود سبب آن حرکت را سؤال کردم، جوابی شافی نداشت جز این که گفت خبط و خطا که لازمه‌ی بشریت است، مرا بدین حرکت واداشت. اکنون که تاریخ ۱۲۹۵ ه ق - است ظاهراً وی در عتبات عالیه در قید حیات است». [۱۰۴].

«ملا حسین» از اصفهان به کاشان رفت «حاجی آقاجانی» را که یکی از تجار کاشان بود فریفته و از آنجا عازم دارالخلافت گشت و چند روزی را در تهران گذراند. وی کتابی به محمد شاه، سلطان وقت و «میرزا آغاسی» از طرف علی محمد شیرازی ارائه داد و گفت که اگر بیعت علی محمد شیرازی را بر گردن نهید و از او اطاعت کنید وی سلطنت شما را بزرگ و دول خارجه را تحت فرمان شما در خواهد آورد. [۱۰۵]. ملا- حسین چون ناامید شد به خراسان رفت و نامه‌ای به «حاج محمد علی بار فروش» که از حروف «حی» (میریدان اولیه) علی محمد شیرازی بود نوشت و نامه‌ای هم برای دختر «حاجی ملا- صالح برغانی»، «قره العین» [۱۰۶]. فرستاد و از آنها خواست که به خراسان بیایند. [صفحه ۵۴] در خراسان ملا حسین تبلیغات دامنه‌داری را ادامه داد و جمعی را به سوی خود جلب کرد. ملا حسین از خراسان عازم مازندران شد و به «بار فروش» (بابل فعلی) رسید. هنوز هفته‌ای از اقامت وی در بار فروش (بابل) نگذشته بود که سیصد تن از مردم بار فروش (بابل) با او متفق و همراه شدند. چون این جریان به گوش علماء مازندران رسید، سید العلماء و دیگر روحانیون مازندران جمعی از تفنگچیان را به حفظ حراست خود گماشتند و موضوع را به «احتشام الدوله خانلر میرزا» والی مازندران خبر دادند. در این مقطع جماعت بایبه به سرپرستی ملا حسین از بار فروش (بابل) بیرون رفته و در نزدیکی کوه منزل کردند ولی پس از مدتی دوباره به بار فروش وارد شدند. سید العلماء به «عباسقلی خان لاریجانی» شرح و چگونگی قضایا را اطلاع داد چون پیغام به وی رسید سیصد تن تفنگچی لاریجانی را به سرکردگی شخصی به نام «محمد بیگ یاور» برای دفع «بایان» به بار فروش فرستاد. این عده با بایان در سبزه میدان شهر درگیری پیدا نمودند. دوازده تن از بایان و نیز تعدادی از مردم لاریجان کشته شدند. [۱۰۷]. همان طور که خواهیم دید شورش بایان در شهرهای مختلف ایران شدت گرفت و مبدل به برادرکشی و خونریزی‌های هولناکی گردید. چنین آشوب‌ها و شورش‌هایی گرچه در پوشش «باییت» سر برآورد اما خمیر مایه حرکت مردم در اصل زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و تضادها و اختلافات طبقاتی داشت و در واقع شرائط را برای شورش مهیا کرده بود. به طور خلاصه اوضاع نابسامان اقتصادی، اجتماعی جامعه‌ی ایران دوران سلطنت و حکومت قاجاری به ویژه زمان طولانی ناصرالدین شاه را می‌توان چنین خلاصه کرد، یعنی علل و عواملی که باعث شد یک جریان سطحی به موجی خون مبدل شود: بدی از وضع اقتصاد کشاورزی و محدود دوره‌ی قاجار بر اساس سیستم فنودالسم قرون وسطائی و در نتیجه کمبود ارزاق عمومی در اکثر دهات، نفوذ مالکان اعم از درباری و یا تجار و اعمال فشار و جبر آنها بر مردم و دهقانان و به بیگاری گرفتن کشاورزان و به شیوه‌های برده‌داری و بهره‌کشی از آنان از عوامل اصلی نارضایتی‌ها بود. برای رهایی از این مهلکه مردم حاضر به

توسل به هر نیرویی بودند: بافت طبقه حاکمه که به طور کلی عموماً از فئودالها، منتسبین به دولت و خاندان قاجار بودند اقلیتی را در برابر اکثریتی بی‌نوا تشکیل می‌دادند و تضاد و شکاف عمیقی را در جامعه به وجود آورده بودند استفاده از افراد قلدر و بی‌بند و بار به عنوان «مأمور دولت» در دستگاه حکومت قاجار جان مردم را به لب رسانیده بود این افراد زمینه را برای هر نوع انقلاب و شورش در مردم علیه دستگاه حاکمه به وجود آورده بودند. [صفحه ۵۵] در ولایات به دور از هر گونه بازخواستی حاکمان و والیان آنچه را که می‌خواستند به طور مستبدانه انجام می‌دادند و چون مسئولین در قبال اعمالشان یا آن چه بر مردم روا می‌داشتند بازخواستی وجود نداشت به جور و ظلم می‌پرداختند و مردم را هر چه بیشتر ناراضی می‌نمودند. عدم وجود مراجع قضائی جهت رسیدگی به شکایات مردم و سرگردانی مردم برای پناه بردن به وسیله‌ای که بتواند آنان را از آن گونه تنگناها نجات بخشد همه و همه باعث شد که به آن پدیده‌ی واهی یعنی «باییت» روی آورند تا بلکه بدان وسیله راه به جایی یابند. آن چه افکار عمومی مردم را در جریان شورش باییه در ایران بیشتر به خود جلب کرد همانا مخالفت آن فرقه علیه دولت وقت بود، که اگر آن را در معادلات سیاسی قرار دهیم نوعی شرائط ذهنی جهت خیزش به حساب می‌آید؛ البته خیزشی که به حمام خون منجر گشت. این حرکت نه تنها سودی برای مردم ایران نداشت بلکه زمینه‌هایی به وجود آمد تا بعدها از آن بهره برداریهای سیاسی شود. به هر حال با چنین انگیزه و حول چنین محوری عده‌ای به باییه گرایش پیدا کردند و همانگونه که ذکر شد اصطکاک هم به وجود آمد که منجر به کشته شدن تعداد کثیری نیز گردید. «ملا- حسین بشرویه‌ای» و باییان همراه با «حاجی محمدعلی» یکی از یاران وی بعد از آن درگیری در سبزه میدان لاریجان به کاروان سرای سبزه میدان رفتند و به اصطلاح سنگر بستند. عباسقلی خان (والی وقت لاریجان) چون جریان را بدین منوال دید خود را آماده‌ی نبرد کرد. «ملا حسین» به مجرد ورود خبر عباسقلی خان برای وی پیغام داد که قصد دارد شهر را ترک نماید، وی این تمهید را به علت اندک بودن یارانش اندیشید تا از مهلکه جان سالم بدر برد. عباسقلی خان در جواب گفت بهتر آن است که اگر حرفی دارید در خارج از مازندران بگویید و جماعتی از تفنگچی‌ان را گماشت آن جماعت را تا علی آباد [۱۰۸] برده و خود مراجعت کنند [۱۰۹]. «ملا حسین بشرویه» و دیگر باییان بعد از این که در علی آباد ظاهراً رها شدند در آن جا گروهی را با خود همدست نمودند، زیرا آنها مردم را تطمیع می‌کردند و به وعده و وعید می‌فریفتند [۱۱۰] در این میان «خسرو بیگ قادی کلانی علی آبادی» به طمع مال با عده‌ای به دنبال ملا حسین روان شد تا به اصطلاح آنها را لخت نماید، اما ملا حسین که فردی نیرومند بود با شمشیر خسرو بیگ را کشت. [۱۱۱] در مورد کشته شدن خسرو بیگ قادی کلانی در «کواکب و نبیل زرنندی» [صفحه ۵۶] چنین می‌خوانیم: «... کشتن خسرو بیگ قادی کلانی شخصاً از طرف ملا حسین نبوده و باز شاهزاده‌ی مؤلف مسامحه کرده است. پس از توافقی که بین عباسقلی خان و باییه می‌شود، تصمیم می‌گیرند که ملا- حسین و یارانش از بارفروش (بابل) راه بیفتند (آنها) به راهنمایی خسرو بیگ و همراهانش باییه را به بیراهه کشیدند [بکشند] و در پناه درختان و جنگل‌های انبوه تا توانستند از باییه کشتند تا این که ظهر گذشت و ملا حسین از نرسیدن به شیرگاه نسبت به خسرو بیگ ظنین شد و توقف کرد. خسرو در این حال پیش آمده به ملا حسین گفت که اگر بخواهید جان سالم بدر برید باید اسب و شمشیر خود را به من دهید، طی این جر و بحث «میرزا تقی جوینی» (یکی از یاران ملا حسین) با خنجر به شکم خسرو زده او را کشت.»

وقایع قلعه طبرسی

«ملا حسین» بعد از این حادثه به «شیخ طبرسی» پناه برد و خواست در آن اراضی سنگر برپا کند. از قضا بر سبیل اتفاق در آن هنگام بزرگان مازندران برحسب فرمان عازم تهران بودند تا آغاز سلطنت ناصرالدین شاه را تهنیت بگویند، ملا حسین از این غیبت سود جست و با خاطری آسوده در قلعه طبرسی [۱۱۲] به ساختن قلعه پرداخت و حصار محکمی بنا نهاد و برج آن را ده ذرع ارتفاع داد و به روی آن برج دیده‌بانی بنا کرد و در اطراف آن خندق عمیقی نیز حفر [صفحه ۵۷] نمود و به خاکریز و دیگر تمهیدات

جنگی پرداخت. خاکریزها را طوری تعبیه کردند که با برج‌های قلعه در یک سطح قرار داشت. خندق‌ها را طوری تعبیه کردند که با برج‌ها در ارتباط باشد و دو هزار تن از بایبان در آن موقع در آن جا گرد آمدند و آماده‌ی نبرد شدند. در میان قلعه و در هر خاکریز هم گودال‌های عمیقی حفر کردند و سر آن را با خاک و خاکریز پوشاندند. بعد از فراهم آوردن این مقدمات به دهات اطراف برای جمع‌آوری آذوقه و مواد خوراکی روی آوردند و تا می‌توانستند علوفه و دیگر مایحتاج لازم را در قلعه گردآوری کردند. چنان‌چه در «کواکب» می‌خوانیم: «... قبل از محاصره شدن به قدر مقدور آذوقه و ذخیره در قلعه فراهم کرده حتی گاو و گوسفندان خود را به قلعه آوردند و علی‌المشهور در ابتدای ورود به قلعه چهل گاو شیره، چهارصد رأس گوسفند و مقدار کافی برنج آوردند. اما اسلحه‌هایشان در ابتدا منحصر به شمشیر بود. اخیراً پنجاه قبضه تفنگ و مقداری سرب و باروت تدارک کرده فقط برج‌ها را مواظب می‌شدند که کسی نزدیک نیاید و عقب نشاندن سپاه را با حملات نزدیک و دست به گریبان و کار بردن شمشیر متصدی می‌گشتند و فقط چهل رأس اسب دارا بوده، یعنی کلا پیاده بودند» [۱۱۳]. چون ملا حسین از انجام مقدمات فراغت حاصل کرد، شروع به دعوت از مردم نمود. وی به ساده‌دلان نویده‌های امید بخش داد و گفت: سال دیگر میرزا علی محمد باب هفت اقلیم را تحت تصرف خود خواهد آورد و دین حق آشکارا خواهد گشت و شریعت‌ها یکی خواهد شد. [۱۱۴]. و بدین تمهیدات و حیل‌ها مردم را به ویژه آنان که در پی مال و جاه بودند از دور و نزدیک به دور خود جمع نمود. در این میان «حاجی محمدعلی» (یکی از علماء وقت که به باب‌گرویده بود) لقب حضرت اعلی‌گرفت و برایش سرافریده و نشیمنگاهی مهیا شد و طوری طرح ریختند که بایبان کمتر او را ببینند، تا منزلت بیشتری پیدا کند به طوری که روزی وی قصد گرمابه رفتن به دهی نزدیک داشت چون از سرافریده بیرون آمد جماعت بایبه صف [صفحه ۵۸] کشیدند و با آنکه زمین همه شل و گل بود به مجرد دیدن وی یکباره بر زمین افتادند و صورتشان را بر زمین که مملو از شل و گل بود مالیدند و تا حاجی محمدعلی بدان‌ها اجازه نداد به همان حال باقی بودند. حاجی محمدعلی هم هر یک از بایبان را لقبی بخشید، یکی را مظهر امام ثامن (ع) و دیگری را «امام رضا» (ع) نامید. و به هر یک این مژده را می‌داد که اگر در جنگ کشته شوند پس از چهل روز بیشتر یا کمتر زنده شود و در قیامت به بهشت می‌رود و نیز در همین جهان به هر یک وعده پادشاهی مملکتی را و یا حداقل حاکم ولایتی را می‌بخشید. بعضی‌ها را سلطنت «چین»، «ختا» و «روم» ممالک اروپایی می‌بخشید و بعضی دیگر را به فرمانداری و استانداری شهرهای ایران دلخوش می‌نمود در روضه‌الصفاء ناصری در این مورد چنین می‌خوانیم: «... جمعیت متابعین ایشان به دو هزار کس رسید که مرگ را حیات خود می‌دانستند... و هم آئینان آنان در دارالخلافه و سایر امکنه مردمان را بدیشان دعوت می‌کردند و یا اسلحه برای ایشان روانه می‌داشتند... در آن ولایات مشتهر گردید که نائب حضرت صاحب الزمان و گروهی از شیعیان او ظهور کرده‌اند و سابقاً نیز درباره‌ی باب بعضی سخنان عوام پسند گوشزد خلاق شده بود و غالب زیرکان در امر آنها متردد بودند و اغلب دل در آنها بسته داشته». چون خبر بایبان در «شیخ طبرسی» و تجاوز آنان در نهب و غارت اطراف مازندران به گوش دولتیان و شاه رسید، دستور داد بزرگان و مسئولین مازندران که در آن مجلس حضور داشتند فوراً یادداشتهایی به نزدیکان خود نوشتند که آنچه در توان دارند بکار برند و قلعه‌ی طبرسی را که بایبان در آن سنگر گرفته‌اند تار و مار کنند. سید العلماء هم در این میان همراه با سایر دولتمردان در جهت رفع این پیشامد تلاش نمود. به مجرد دریافت خبر و احکام دویست تن از اهالی هزار جریب به سرپرستی مصطفی‌خان هزار جریبی با تفنگچی سورتی به «ساری» آمدند و در آنجا تعدادی از اهالی سواد کوه و نیز افاغنه اهالی ساری همراه با عده‌ای از مردم علی‌آباد بعد از عبور از رود تالار به قریه‌ی لاد رفته و به سوی قلعه رهسپار شدند. در نزدیکی قلعه‌ی طبرسی آنها نیز به ساختن حفره‌های مارپیچی شکل پرداختند. ملا حسین طی حمله‌ای در نیمه شب تعدادی از افراد را کشت، چون صدای درگیری بلند شد «آقا عبدالله» سرکرده‌ی نیروهای دولتی وارد معرکه گردید اما [صفحه ۵۹] ملا حسین در یک موقعیت با شمشیر او را کشت. نزاع سختی بین بایبان و قوای دولتی در گرفت که به تلفات و شکست نیروهای دولتی منجر شد. بایبان پس از کشتن تعداد زیادی از نیروهای دولتی آنها را که فرار می‌کردند

دنبال کرده تا قریه‌ای به نام «افرا» رسیدند. آنها نخست تفنگچیان را طعمه شمشیر ساختند سپس به کار اهل قریه پرداختند و هر کس را اعم از زن، مرد و کودک که می‌دیدند بدون کوچکترین شفقتی با شمشیر و خنجر می‌کشتند. بعد از قتل عام دسته جمعی مردم قریه «افرا» بایان هر آنچه که در آنجا بود غارت کردند [۱۱۵]. چون خبر این قتل عام در مازندران پیچید و بیرحمی آن فرقه دهان به دهان گشت رعب در دلها افتاد و مردم هراسناک شدند.. وقتی شاه از خبر قتل آقا عبدالله و غارت قریه افرا مطلع شد «شاهزاده مهدیقلی میرزا» را فرمان داد تا با لشکری به قلعه طبرسی رود و شر بایان را کوتاه کند. ماه محرم سال ۱۶۶۵ ه. ق. یکی از افراد به نام عباسقلی خان لاریجانی مأمور شد که از طریق دماوند و لاریجان به سوی آمل کوچ نماید و لشکری برای مقابله با بایان فراهم کند و به شاهزاده مهدیقلی میرزا پیوندد. هنگامی که مهدیقلی میرزا به حوالی سوادکوه رسید تعدادی سوار مسلح از اهالی جریب، و تعدادی کرد و ترک در قریه «واسکس» (از توابع علی‌آباد - یا شاهی - که در یک فرسنگی قلعه طبرسی واقع بوده روضه الصفاء) فرود آمد. در این هنگام برفی سنگین شروع شد و افراد شاهزاده مهدیقلی با دست کم گرفتن دشمن فراغ بال بیاسودند. ملا حسین بشرویه‌ای و «محمدعلی» چون از موقعیت افراد و قوای دولتی باخبر شدند در نیمه شب پانزدهم صفر ۱۶۶۵ - ه. ق. با سیصد سوار به قوای دولتی شبیخون زدند آنها خود را از طریق واسکس در حالی که از مشک‌های فراوانی به عنوان قایق استفاده می‌کردند بعد از عبور از رودخانه به لشکریان و قوای دولتی رسانده و شکست سختی بدان‌ها دادند. در «کواکب الدریه» در این مورد چنین می‌خوانیم: «طرز لباس پوشیدن و جنگیدن و عربده کشیدن بایه بسیار هول انگیز بود اما هیبت آنان از ترتیب لباس و آداب به طرز مخصوصی بود که مشاهده‌ی آن خالی از وحشت نبود. یعنی یک پیراهن کرباس به عوض لباس پوشیده بودند که آستین آن تا سر مرفق و دامان تا سر زانو بود، و هر کدام قداره با شمشیری حمایل افکنده و به یک فورم هر یک کلاه شبی بر سر داشتند» [۱۱۶]. [صفحه ۶۰] بایان با شمشیرهای کشیده با قراولان عمارت شاهزاده مهدیقلی میرزا در آویختند سپس آن عمارت را با تمام ساکنینش به آتش کشیدند و همه را سوختند و هر کس را دیدند کشته و در آتش افکندند. در این میان مهدیقلی میرزا خود به نحوی فرار کرد. بایان با آن اندک جماعت لشکریان دولتی را شکست داده و آنچه در قریه وجود داشت به غارت بردند و سپس به سوی قلعه طبرسی شتافتند. [۱۱۷]. مهدیقلی میرزا بعد از فرار و طی نیم فرسنگی در میان برف و گل پیاده طی طریق می‌کرد که ناگهان یک نفر از اهل مازندران که سواره در حال عبور بود به او برخورد نمود و او را شناخت و وی را بر مرکب خود سوار نمود و این خبر را به گوش مردم رسانید. مردم به گرد وی که در گاو سرائی به استراحت پرداخته بود، آمدند، اما وی را یاری پیکار و مبارزه نبود و آن شب را در «قادیکلای» گذرانید و روز بعد به سوی ساری حرکت کرد. مردم مازندران بعد از اطلاع از چگونگی حوادث به هراس افتادند و علیرغم سردی زمستان زن و فرزندانشان را برداشتند و از شهر به کوهستان‌ها پناه بردند. [۱۱۸] اما مهدیقلی میرزا بار دیگر به فراهم کردن نیرو پرداخت و سران و افراد ذی‌نفوذ را با وعده و وعید حاضر به همیاری و همکاری نمود. در این میان عباسقلی خان «والی لاریجان» با نیروی چشم‌گیری از لاریجان به سوی قلعه‌ی طبرسی جهت مصاف با بایان عازم شد و قلعه طبرسی را محاصره کرد و گزارش را برای شاهزاده مهدیقلی فرستاد و اشاره کرد که: «من بایان را در قلعه طبرسی محصور کرده‌ام و نیازی به مدد و یاری ندارم». شاهزاده مهدیقلی میرزا از ترس آن که عباسقلی خان مغرور شده و در آن شکست بخورد دستور داد تا یکی از افرادش به نام محسن خان سورتی با نیروئی نسبتاً فراوان بدان سوی رود و خود وی هم با عده‌ای از افاغنه و عده دیگری از اهالی سوادکوه به جانب قلعه طبرسی روان شد. عباسقلی خان «والی لاریجان» با تکیه بر قوای نظامی خود به محاصره‌ی قلعه‌ی طبرسی ادامه می‌داد، در حالی که به وی گفته شد جماعت بایان درون قلعه را که ضرب شست چشم‌گیری از خود نشان داده بودند، دست کم نگیرد اما عباسقلی خان در پاسخ گفت: «ما هرگز در برابر هیچ لشکر سنگر نخواهیم بست سنگرهای اهالی لاریجان تن‌های ایشان است». «در این میان بایان درون قلعه هم برای خام کردن و فریب عباسقلی خان آن چنان [صفحه ۶۱] وانمود می‌کردند که گویا کسی در قلعه وجود ندارد و هیچ گونه عکس‌العملی که مایه شک و تردید شود از

خود نشان نمی‌دادند و جهت افزایش این توهم گاهگاهی پیکری را به بیرون فرستاده و طلب صلح و آمیزش می‌نمودند و امان می‌خواستند. بعد از گذشت چند روز در شب دهم ربیع الاول سال ۱۶۶۵ در نیمه شب - سه ساعت قبل از سپیده دم ملا حسین بشرویه‌ای همراه با چهارصد تن از بایان نیرومند از قلعه خارج شد و خود را از دروازه‌ی غربی قلعه به نزدیکی‌های لشکریان و قوای حسین‌قلی‌خان رساند و به کمین نشست. لشکر حسین‌قلی‌خان که در آن هنگام خوابیده بود مورد شبیخون واقع شد. اعتضادالسلطنه تاریخ نگار دوره معاصر که این جریان را پی‌گیری می‌کرده می‌نویسد: «... در این وقت لشکر در خواب بود که ناگاه بایه در آمدند، نخستین با تیغ‌های آخته بر لشکر سواد کوهی و هزار جریبی تاخته در اول حمله ایشان را منہزم ساختند و هزیمت‌یان را برداشته به میان سپاه «قادی کلادر» بردند و هر فوج را از پیش رانده در لشکر سورتی و اشرفی داخل کردند و تمام این افواج را چون گوسفندان که از گرگان رمیده باشند به سنگر لاریجانی بردند و خانه‌ها که لشکریان از چوب ساخته بودند، آتش زدند. چون صبح دمید از نعره گیر و دار بایه چنان دل لشکریان ضعیف شد که دوست را از دشمن نمی‌شناختند و یکدیگر را هدف گلوله می‌ساختند. «عباسقلی‌خان» در خفیه گاهی تفنگ می‌انداخت.....» [۱۱۹]. در این میان ملا حسین بشرویه دو تیر خورد و دستور داد که نیروهایش به قلعه طبرسی باز گردند و این در حالی بود که لشکر عباسقلی‌خان در هم پاشیده بود، در همان منبع می‌خوانیم که: «... چون صبح طالع شد میرزا کریم خان اشرفی (یکی از سران لشکر) عباسقلی‌خان بر سر دیواری آمد اذان گفت تا اگر از لشکر کسی در آن حوالی باشد فراهم شود عباسقلی‌خان و چند نفر دیگر بعد از شنیدن اذان وارد لشکرگاه شدند و مقتولین را مدفون ساختند و سر هشتاد نفر از کشتگان بایه را به (بابل) بارفروش و دیگر بلدان مازندران فرستادند و عباسقلی‌خان صورت حال را به شاهزاده نوشت [صفحه ۶۲] «اما ملا حسین تا دروازه‌ی قلعه شیخ طبرسی چنان رفت که از اصحاب او کس ندانست او را جراحی رسیده، در میان دروازه از اسب افتاد و او را به نزد حاج محمدعلی بردند. پس ملا حسین گفت ای مردم چنان ندانید که من مرده‌ام، تا چهار روز دیگر زنده خواهم شد و سر از قبر بیرون خواهم کرد. مبادا از این آئین باز گردید و دست از جنگ بازدارید و دامن حضرت اعلی را که حاج محمدعلی باشد رها نکنید. و مردم را از خود دور کرده به خاصان خود گفت نعش مرا در جایی دفن کنید که هیچ کس از قلعتیان نداند. این بگفت و در گذشت. [۱۲۰] پس جسد او را در زیر دیوار مرقد شیخ طبرسی، با جامه و شمشیر به خاک سپردند.» شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آن که از شبیخون بایه و شکستن عباسقلی‌خان و لشکریان آگاه شود با لشکری مستعد از شهر ساری عازم قلعه طبرسی شد. بعد از طی مسافتی پیام عباسقلی‌خان با چند نیزه‌ای که سر بایان بر آن بود به دست وی رسید. میرزا مهدیقلی پس از مطالعه و مشاهده‌ی سرهای بریده حدس زد که فتح قلعه طبرسی نباید آن چنان مشکل باشد لذا به سرعت سعی کرد خود را به حوالی قلعه رساند. اما گزارشات بین راه وی را از خوش‌بینی بدر آورد و رعب و ترسی که بر دیگران مستولی شده بود به وی نیز سرایت نمود بنابراین با تجهیزات و افراد بیشتری که سه روز از «قلعه‌ی کاشت» جمع‌آوری کرد عازم قلعه طبرسی شد ولی جانب احتیاط را از دست نداد و به کندن سنگر و دیگر موانع پرداخت و برج‌های محکم و حفره‌های مارپیچی حفر نمود. برج‌هایی که وی تعبیه دیده بود آن چنان مرتفع بود که حرکات سواران و نیروهای بایان را می‌توانست از بالای آن زیر نظر بگیرد. وی به طور کلی بایان را از هر جهت محاصره کرد. چون بایان وضع را بدین منوال دیدند به فرمان حاج علی‌محمد شبها بایان خاکریزها را به قدری بالا بردند که درون قلعه دیده نشود. آنها مقاومت شدیدی از خود نشان دادند. چون چهار ماه از محاصره‌ی قلعه شیخ طبرسی گذشت و بایان همچنان به مقاومت و جدال مشغول بودند شاه (محمدشاه) از این مسئله سخت برآشفته و به یکی از فرماندهانش به نام «سلیمان‌خان افشار» دستور داد که با لشکری کارآ خود را به قلعه طبرسی رسانده و آن [صفحه ۶۳] غائله را خاموش کند اعتضادالسلطنه در این مورد می‌نویسد: «.. بعد از ورود سلیمان‌خان به مازندران لشکر ترک را حکم داد تا اطراف قلعه را دایره وار گرفتند و از دو طرف به حفر زمین و نقب قلعه مستعد گشتند و با یکدیگر قرار گذاشتند که نقب‌ها را از خندق و خاکریز بگذرانند به یک دفعه آتش زنند و تمامت لشکر به یکباره یورش برند

بالجمله از طرف غربی یک نقب را به زیر برج و خاکریز رسانیده و از جانب شرقی نیز نقب نموده بودند. اول نقب غربی را آتش زدند، چون پنجاه ذرع مسافت برج و خندق و خاکریز بود تا خاک پست شد و نقب دیگر از جانب شرقی بود آتش زدند فوراً مرتفع ساختند. لشکر شیپور کشیده از چهار طرف یورش بردند. طایفه‌ی باییه هر کس که از لشکر نزدیک می‌شد به ضرب گلوله و زخم تیغ از خود دفع می‌کردند... در این موقع معلوم شد که آذوقه قلعه‌گیان تمام شده چند روز دیگر از شدت گرسنگی تباه خواهند گردید و یا پناه خواهند آورد. بدین جهت ترک یورش کردند و در سختی محاصره کوشش نمودند و از طرف باییه چون هر خبر که حاجی محمدعلی آورده بود که به کذب و دروغ بود بر اصحاب معلوم افتاد و از این عقیدت سستی گرفتند. پس از این واقعه، علف و آذوقه باییه یکباره رو به تمامی آورد به طوری که علف زمین را هر چه یافتند بخوردند و هر چه درخت در قلعه پوست و برگ آن را قوت خود کردند و از آلات و ادوات چرم هر چه داشتند نیم جوش ساختند و خوردند - پوشیده نباشد که چرم را به حالت نیم جوشیده نمی‌توان خورد بلکه به حالت برشته یا نیم برشته می‌خورند چنانکه در سال مجاعه محرر با چشم خود دید که چنین کردند - و هر قدر استخوان در قلعه بود سوزانیده و با آب مخلوط کرده خوردند. اسب ملا حسین را که با ضرب گلوله‌ای مرده بود و برای حشمت ملا حسین آن را به خاک سپرده بودند در آورده گوشت گندیده‌ی آن را با استخوان به قسمت بردند، با این همه دست از جنگ نکشیدند. لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه‌ای بنا نهادند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و جبری از چوب بر خندق بسته بودند. ناگاه سه نفر از باییه صبحه بر آن قلعه برآمده [صفحه ۶۴] حمله بردند... پس از این واقعه دیگر در قلعه شیخ طبرسی برگ درخت و علف زمین و استخوان چرم تمام شد و راه فرار مسدود گشت. ناچار جماعت باییه زنه‌ار طلبیدند... روز دیگر شاهزاده مهدیقلی میرزا حاج محمدعلی و چند نفر از بزرگان ایشان را احضار کرد. بعد از در آمدن ایشان به مجلس و نشستن، سخن از مذهب به میان آمد با آن که بعضی از آنها عقاید خود را پنهان می‌داشتند باز مزخرفات چندی می‌گفتند. گرچه شاهزاده حکم به قتل ایشان نداد، ولی از بس لشکر رنج دیده و از ایشان بسیار کشته گشته بود... سید العلماء و دیگر اهالی بر قتل حاجی محمدعلی و بزرگان باییه فتوی دادند و گفتند باز گشت ایشان در شریعت مقبول نباشد و تمام [۱۲۱] را در سبزه میدان (بابل) بارفروش مقتول ساختند. « در این فتنه از جماعت باییه هزار و پانصد نفر » به معرض تلف درآمدند. « [صفحه ۶۵]

حوادث زنجان

شهر زنجان از شهرهای درجه دوم اهمیت در ایران در آن زمان بود. در آن شهر فقیه مشهوری بنام ملا محمد زنجان‌ی زندگی می‌کرد که از شاگردان شریف العلماء مجتهد مازندرانی بود و در بین اقران خود به وجودت و وحده فکر ممتاز بود. [۱۲۲]. وی از طرف استاد خود موفق به دریافت اجازه‌ی فقاها و تصدی امامت جماعت شده بود سپس به شهر خود مراجعت کرده، در میان فقهاء آن شهر مقامی عالی تحصیل کرده بود ولی غالب با احکام و فتاوی علمای مخالف می‌کرد. فقهاء از احکام عجیبی وی به فریاد افتادند و شکایت به مرحوم محمد شاه بردند. محمد شاه ملا محمد علی زنجان‌ی را به تهران احضار کرد و در خانه‌ی محمد خان کلانتر او را منزل داد و از مراجعت بزنجان ممنوع ساخت. « سید علی محمد شیرازی » از قضیه‌ی او باخبر شد و نامه‌ای به وی نوشت و او را به سوی خود فرا خواند. ملا محمدعلی پیروی باب را اختیار کرده، و بر اکثر احکام و گفته‌هایش آگاهی حاصل نمود و آنها را نیک پنداشت. ملا محمدعلی همچنان در تهران باقی بود تا محمد شاه مرد. وی موقع را غنیمت شمرد و در لباس نظامیان از تهران به طرف زنجان رهسپار گردید. چون خبر ورود وی به زنجان رسید جمعی از مردم زنجان تا دو منزلی شهر به استقبال وی رفتند و او را با [صفحه ۶۶] عزت و احترام به شهر وارد کردند. همین که ملا محمدعلی به زنجان وارد شد شروع به دعوت از مردم به سوی علی شیرازی کرد. او هم مانند قره‌العین مرام اشتراک در اموال و نفوس را پیش گرفت. بنابراین در اندک مدتی یازده هزار

تن از طبقات فقیر و محروم به دور او جمع شدند و به وی لقب «حجت» دادند. چون این خبر به گوش ناصرالدین شاه رسید، با نخست وزیر وقت مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر مشورت کرد. امیرکبیر چنین رأی داد که عزیزخان سرداری مکرری کردستانی را به حکومت زنجان برگزیده شود تا وی بلکه رفع غائله نماید اما ناصرالدین شاه مجدالدوله امیر ارسلان خان والی خویش را به حکومت زنجان منصوب داشت. اعتضادالسلطنه در این مورد می‌نویسد: «... پس از چندی شاهنشاه جهان پناه ناصرالدین قاجار حلد الله ملکه و سلطانه با ولایت عهد دولت عظمی که به صاحب اختیاری مملکت آذربایجان مأموریت فرمودند، به احضار باب اشارت دادند. او را از قلعه چهریق به حضور مبارک آوردند و نمی‌دانم شاهنشاه جهان پناه چه حکمتی دیدند که در آن مجلس حکم به احضار جمعی از شیخیه فرمودند. در این اثنا از باب سؤال کردند حرف داعیه‌ی تو چیست؟ گفت آن نوری که در کوه طور بر حضرت موسی علی بنینا و علیه‌السلام تجلی کرده من بودم. یکی از حضار گفت به چه دلیل گفت: حدیث است که نوری که در کوه طور به موسی ع تجلی کرد. آن نور یکی از شیعیان امیرالمؤمنین بود. گفتند از کجا که آن شیعه تو باشی و دیگری نباشد. زیرا که شیعیان فراوانند، امیر ارسلان خان مجدالدوله که در آن وقت منصب «ایشیگ آقاسی» باشیگری ولیعهد را داشت گفت از برای این عصائی که در دست من است آیه‌ای داری؟ گفت بلی: الحمد لله الذی خلق السموات کما خلق العصا آیه من آیاته. وی الف و تاء سماوات را نصب خواند. یکی از حضار مجلس این شعر الفیه‌ی ابن مالک را که گفته است: و ما بنا و الف قد جمعاً یکسر و فی الجر و فی النصب معاً خواند و گفت چرا عبارت را غلط خواندی، جواب گفت ما نحو را [صفحه ۶۷] مطلق العنان ساخته‌ایم. [۱۲۳]

علی محمد شیرازی در پاسخ اشتباهات صرف و نحوی خود این گونه دلیل ارائه داد که صرف و نحو گناهی کرده و تاکنون در بند می‌بود، ولی من چون خواستم خدا گناهم را بخشید و آزادش گردانید [۱۲۴] ناصرالدین میرزا بعد از دریافت دستور از مرکز در پی علماء و فقها فرستاد تا تکلیف علی محمد شیرازی را با هیئتی که در آن صاحب‌نظران شرکت داشتند معلوم نماید. از طرفی ملا محمدعلی دائماً از نداشتن توپ شکایت می‌کرد بنابراین حاج محمد کاظم قلتوقی آهنگر متعهد شد که برای او توپ بسازد. دو قبضه توپ از نوع توپ محاصره و چند قبضه توپ از نوع توپ کوهستانی برای او ساخت. پس از شروع به تنظیم پیروان و تشکیل سپاه خود کرد. «مشهدی سلیمان» رئیس نانوهارا و وزیر خود قرار داد، آقا عبدالله را رئیس پلیس شب کرده او را امیر شیاده لقب داد، حاج عبدالله را سر کرده سپاه کرده، حاج احمد زنجانی را مدیر امور ثبت و ضبط قرار داد. وظائف کشوری و لشکری را میان پیروان لایق خود تقسیم کرد. بعد از این فعالیت‌ها به استحکامات شهر پرداخت و چهل و هشت خط آتش به طرز هندسی بی‌سابقه‌ای در اطراف شهر احداث کرد و بعد از آن گاهی به غیر بایان حمله کرد. بعضی تعداد جنگجویان بابی را سی هزار و بعضی بیست هزار نقل کرده‌اند. مهمات و تجهیزات نظامی بایان عبارت بود از: هفت قبضه توپ سبک و سنگین، چهار هزار تفنگ، تعداد زیادی شمشیر و سایر آلات زدن و سوراخ کردن. فرماندهی کل سپاه به عهده ملا محمدعلی بود که بایان وی را «حجت» می‌خواندند. در برابر بایان قشون دولتی از نه فوج نظامی و پانصد تن سوار داخل نظام و حدود نهصد تن سواران داوطلب تشکیل یافته بود. آنان هیجده توپ سنگین و سبک همراه با چهار خمپاره انداز بزرگ داشتند. سرکردگان بزرگ دولتی صدرالدوله، سید علی خان سرهنگ شهبازخان مراغه‌ای و چند تن دیگر بودند. شورش‌های زنجان در ماه جمادی الثانیه ۱۲۶۵ هجری رخ داد و روز جمعه اول ماه رجب درگیری‌ها آغاز گردید. بایان حدود ۲۶۰۰ (دو هزار و ششصد) کشته دادند که ۱۷۰ نفر هم اسیر دادند. این تعداد کشتگان همه مرد بودند چون سی و شش تن از زنان هم قربانی آن ماجرا گشتند. از دولتیان سیصد و نود تن سپاهی پیاده، پنجاه و چهار تن سواره و چهارصد نفر از قشون داوطلب و [صفحه ۶۸] تعدادی هم از اهل محل جان باختند. از موارد بی‌سابقه در شورش بایان حضور زن هنگام شعله‌ور شدن جنگ بود، آنان از خطی به خطی و از قلعه‌ای به قلعه‌ای می‌رفتند و آب و خوراک و تیر و باروت به جنگجویان می‌رسانیدند. از کارهای نامردانه و غیر انسانی که از «ملا محمدعلی زنجانی» رهبر بایان سر زد آن بود که وی «فرخ خان» سردار را با ناجوانمردی فریب داد و به بهانه‌ی مذاکره به داخل قلعه دعوت کرد. فرخ خان

به خیال صلح و گفتگو با صد تن از سوارانش دعوت ملا محمدعلی را پذیرفت اما «بایان» ناجوانمردانه بر سر آنها ریختند و با فجیع‌ترین وضعی گوشت بدنشان را در حالی که زنده بودند قطعه قطعه کردند. این فجایع و بی‌رحمی هم در نوع خود بی‌نظیر بود. این درگیری با کشته شدن ملا محمدعلی پایان گرفت. بایان جسد وی را بر طبق وصیتش با لباس و شمشیر دفن نمودند ولی وقتی قشون دولتی قلعه را گرفتند جسد را از قبر بیرون آورده به دم استری بستند و در خیابان‌ها و بازار شهر گردانیدند و عاقبت استخوان‌های او را پیش حیوانات ریختند و با این پایان، درگیری زنجان هم تمام شد. از جمله حوادث شگفت‌آور ماجرای باب حضور زنی در رأس شورش‌ها است که چکیده‌ی رویداد آن در وزیر به نظر می‌رسد: [صفحه ۶۹]

قره‌العین و حوادث مربوط به او

اشاره

در پی مرگ محمدشاه قاجار در سال - ۱۲۶۴ ه. ق - در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه کشور دستخوش ناآرامی گشت که شورش بایان را نقطه‌ی جوش آن باید دانست. زنجان در غرب، مازندران در شمال سپس قزوین و دیگر شهرها پس از پراکندگی بایان به خیزش و شورش پیوستند که در همه نقاط طرفداران بابیه در پیشاپیش ناآرامی‌ها دیده می‌شدند. شگفت آن که در این میان زنی که خود عیال و دختر خانواده‌ای مذهبی و مسلمان سرشناس بود با تغییر عقیده و گرویدن با باب نقش مهمی در این گونه حوادث داشت. وی پا را از حد خویش فراتر نهاد و حرکتی از خود نشان داد که تا آن تاریخ سابقه نداشت. جهت شناسائی وی باید به طور خلاصه به این نکته اشاره شود که پدرش «ملا محمدتقی قزوینی» نام داشت و مدت‌ها قبل پس از مذاکره و مباحثه با مرحوم «شیخ احمد احسائی» حکم به تکفیر او (احمد احسائی) صادر کرده بود. همین حکم بعدها منجر به بسیاری از وقایع و حوادث در میان شیخیان گشت و طرفداران این فرقه با کینه‌ورزی «ملا محمدتقی» قصد جان وی را نمودند، «مرحوم ملا محمدتقی برغانی» برادری به نام «ملا محمدصالح» داشت. وی را دختری بود به نام «طاهره» که او را «زرین تاج» و بعدها «قره‌العین» خواندند. قره‌العین برای مدتی در آثار و طرز فکر و عقائد شیخیه به ویژه دروس سید کاظم رشتی مطالعه کرد و برای مدتی هم در درس سید کاظم رشتی حاضر و به بحث نشست. وی بعد از دعوی «علی محمد شیرازی» به حمایت از آن مرد برخاست و در قزوین مجلس مباحثه و مناظره دائر کرد که عده‌ای به دور او جمع شدند. قره‌العین باب مکاتبه با «علی محمد شیرازی» [صفحه ۷۰] گشود. گرچه «علی محمد شیرازی» این زن را ندیده بود، اما وصف وی را از این و آن به تفصیل شنیده بود. بهائیان و هم بایان از جمال و اندام وی سخن‌ها گفته‌اند و رهبران آنها به هر حال عللی در این راه تندرستی‌های نیز کرده‌اند: میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «کشف الغطاء» [۱۲۵]. و نعمت بیضائی در کتاب «تذکره‌ی شعرای بهائی» [۱۲۶] و عبدالحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه» [۱۲۷] متذکر می‌شوند که قره‌العین در مجالس درس قزوین رو بنده از رخساره حوروش و خال دلکش خویش برمی‌گرفت و با چهره‌ای سیمین و لبخند نمکین به تدریس می‌پرداخت و مباحث دشوار را با قصاید دلربا می‌آمیخت، لذا برخی از شیخیان و بایان اهل دل، به او سرسپرده و لنگ‌انداز بودند. [۱۲۸]. «میرزا محمدتقی لسان‌الملک» می‌نویسد: این دختر با این که روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی وافر بود. از سوء قضا شیفته‌ی کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر ناسخ شریعت بود بدان است حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و یک زن را به نکاح نه مرد فرض استحباب کرد اصحاب میرزا محمدعلی باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بودند و از کمال شبق هر پتیاره را ماه پاره می‌دانستند به ارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را به درالدجی وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت به قره‌العین لقب یافت. مجلس خود را چون حجله عروس پیراسته

می‌کرد و تن را چون طاووس بهشت آراسته می‌داشت و پیروان باب را حاضر کرده بی‌پرده بر ایشان در می‌آمد و نخست بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد می‌کرد و از احادیث و آیات شرحی به کمال می‌راند آن گاه می‌گفت هر کس مرا لمس نماید صورت آتش دوزخ بر وی چیره [صفحه ۷۱] نگردد. و مستمعین بر پای می‌شدند و به پای سریر او می‌رفتند....» [۱۲۹]. مؤلف کتاب نقطه الکاف می‌نویسد: «ملا صالح گفت هر گاه تو خودت ادعای بابت می‌نمودی مرا گوارا بود تسلیم امر تو را نمودن و ای کاش تو پسر بودی تا مرا فخر بر عالمیان می‌بود چه کنم که تو با این فضیلت تابع این جوان شیرازی شده‌ای.» [۱۳۰]. قره‌العین با آنکه همسر پسر عمیش «ملا محمد» فرزند «ملا محمدتقی» بود، و از او سه اولاد داشت، همسرش را رها کرد و زمانی که سرکردگی بایبان و در مجلس آرائی قزوین به طور مجرد به سر می‌برد وی حاضر به صلح با شوهرش نمی‌شد. [۱۳۱]. قره‌العین بزرگترین مانع شیخیه و بایبه در قزوین را فراهم آورد. یعنی وی با محمدتقی برغانی مانع جدی بایبان در افتاد. درباره‌ی مبارزه‌ی ملا محمدتقی با علی محمد شیرازی کافست که یادآوری شود هنگامی که علی محمد شیرازی از قزوین می‌گذشته به ملا محمدتقی نامه‌ای نوشته و گفته است که من (علی محمد) مظلومم، اولاد رسولم، مرا یاری کنید. ملا محمدتقی نوشتار او را پاره کرد و ناسزا می‌گوید. [۱۳۲]. قره‌العین نقشه قتل «ملا محمدتقی برغانی» را طرح کرد و قبل از اجرای آن جمعی از افراد عرب را که به همراهی او تا قزوین آمده بودند به اصرار از قزوین خارج ساخت. و در جواب اصرار آنها بر ماندن گفت: «به زودی در این شهر غوغایی خواهد شد و من نمی‌خواهم که شما تا آن هنگام در این جا بمانید.» [۱۳۳]. پس از دو هفته از این جریان در سپیده دم یکی از روزهای سال ۱۲۶۴. ه. ق - در حالی که ملا محمدتقی برغانی در محراب مسجد مشغول راز و نیاز بود قداره‌کشی از طرف قره‌العین به وی حمله کرده و به بدترین وضعی پیرمرد عابد را می‌کشد. شرح مفصل‌تر آن از این قرار است: «مرحوم برغانی شبی به حسب عادت معمول خود به مسجد رفت و مشغول نماز شد. موقعی که در سجده، مشغول قرائت مناجات [صفحه ۷۲] خمسۀ عشر سجاده مشهوره بود چند تن از آن فرقه که قبلا در کمین بوده‌اند هجومش کردند و هشت جای گردنش را با نیزه مجروح ساختند و پراکنده شدند. پس از آن که مرحوم برغانی خود را به درب مسجد رسانید بی‌هوش افتاد تا اهل و عیالش حاضر شدند و به خانه‌اش نقل دادند. به فاصله‌ی دو روز به رحمت الهی نایل آمد، در جوار شاهزاده حسین در مقبره‌ای جداگانه مدفون شد. [۱۳۴] مرحوم برغانی از کمال زهد و ورع که او را بود، در میان جماعتی از مردم به شهید «ثالث» ملقب گشت. [۱۳۵]. بدین ترتیب بنا به شواهد و مدارک مختلف «فتوری» قره‌العین موجد اقدام میرزا صالح شیرازی به کشتن پدر همسر و عموی خویش شد. (پدر همسر و عموی قره‌العین). «... به تحریک برادر زاده‌اش که قره‌العین لقب داشت، و در سلسله بایبه داخل شده و زنی در کمال جمال بود، در محراب مسجد قزوین بکشتند [۱۳۶] بعد از این جنایت موجی از تنفر در قزوین متوجه بایبان و در رأس آنان قره‌العین گردید و با آنکه مرحوم ملا محمد برغانی قاتل خود را در واپسین حیات بخشیده بود، شهر آرام نگرفت و ناآرامی‌ها برخاست.» بنا به گفته مورخین مردم شهر قزوین بعد از این جریان به هیجان و مسلمانان به خروش آمدند و قیامتی برپا شد و عموم مردم برای کارزار و جهاد در راه خدا مهیا شدند آنها فریاد می‌کشیدند الغوث الغوث الجهاد الجهاد و چون آنها بسیار خشمگین بودند عده کثیری به آنها پیوستند. [۱۳۷]. [صفحه ۷۴] مسئولین امور از مرکز حکم دستگیری قره‌العین را صادر کردند قاتل، همدستان و جمعی از بایبان دستگیر و به زندان افتادند. بعد از تحقیقات مفصل شش تن از بایبان را تحت الحفظ به تهران فرستادند. در این میان مجری فرمان قتل یعنی میرزا صالح شیرازی فرار کرد یک تن مرد، یک نفر دیگر به دست مأمورین سر بریده شد و سه تن دیگر از تهران به قزوین عودت داده شدند و مردم آنان را به سزای اعمالشان رسانیدند. اما قره‌العین با آنکه جرمش ثابت شد، زنده ماند، وی در خانه‌ی حاکم به عنوان توقیف به سر می‌برد و از طرف «ملا محمد» شوهرش نیز تحت نظر بود. [۱۳۸]. میرزا حسینعلی با اطلاع از وقایع قزوین و دستگیری «قره‌العین»، آن گونه که در «تذکره الصفا» [۱۳۹]. نوشته «عباس افندی» و تلخیص «نبیل زرندی» [۱۴۰] آمده است در صدد بر آمد «قره‌العین را فراری دهد. وی «میرزا هادی» نامی را از طایفه‌ی فرهادی

قزوین برای این منظور به قزوین فرستاد. فرستاده میرزا حسین علی به کمک زنان خانواده‌ی خود موفق شد قره العین را از خانه‌ی حاکم ربوده و مخفیانه به همراه «قلی» نامی به تهران آورد. این عده چند نفری از بیم آن که گرفتار مأمورین نشوند از راهی فرعی خود را به قریه «اندرمان» نزدیک عبدالعظیم رسانیدند. از آن جا «قلی» به همراه برادرش موسی به خانه‌ای که برای وی تهیه کرده بودند منزل کرد بعد از آن سران بایه عازم خراسان شدند... [۱۴۱]. حرکت سران بایه به طرف خراسان برای تشکیل اجتماعی از بایان جهت بررسی طرحی که آنان برای نجات و فرار «علی محمد شیرازی صورت گرفت که در پی آن نیز طرح تشکیل حکومت بایان و در دست گرفتن حکومت پی‌ریزی شده بود. کارگردان و مغز متفکر ابن جریانات میرزا حسینعلی بود، که به همیاری «محمدعلی بارفروش» و «قره العین» قرار شد در محلی به نام «بدشت» برنامه‌ریزی شده.

دشت بدشت

این محل از توابع شاهرود است و در آن زمان کاروانیان و مسافرین زیادی به آنجا رفت و آمد [صفحه ۷۶] می‌کردند. در «بدشت» میرزا حسینعلی بیست و دو روز حدود هشتاد نفر از بایان را میهمانی کرد و شبها «مثلی شامل شخص خود وی، «محمدعلی بارفروش» و قره العین برای نقشه‌هایشان ترتیب می‌داد نتایج جلسه‌ی شبانه صبح به صورت فرامین به سران بایان صادر می‌شد. در «بدشت» حوادثی چند در رابطه با فعالیت و نحوه‌ی رفتار قره العین رخ داد که تنها به یک نکته برای نمونه اشاره می‌شود: قره العین سوار بر اسب شده و در حالی که شمشیری را به دور سر می‌گردانید شعار زنان دعوی خدائی خود را بر زبان می‌راند [۱۴۲] و شرح مفصل تر آن: «در صحرای خوش «بدشت» جمعی بی‌خود از خود و گروهی با خود و طایفه‌ای متحیر، و قومی مجنون و فرقه‌ای فراری شدند. از های و هوی ایشان و از سرورشان اهل آن آبادی متفکر گردیدند که آیا این گروه چه جماعتی هستند که تا بحال چنین آثاری از احدی ندیده‌ایم...» [۱۴۳] و عاقبت الامر خبر کیفیت «بدشت» در آن دیار پیچید و هر جا که «بدشتیان» آفتابی شدند ایشان را به رسوائی بیرون می‌راندند. «پس از پراکندگی «بدشتیان»، «محمدعلی بارفروش» همراه قره العین راهی مازندران گشت و چون به حوالی هزار جریب رسیدند در حالی که هر دو در یک محمل نشسته بودند پاک از خود بیخود گشته و در هنگام فرود در یکی از قراء با هم به حمام رفتند... و چون مردم هزار جریب از عقیدت و کیش آنها مطلع شدند بر آنان تاختند و اموال و مایملکشان را غارت نمودند. [۱۴۴] و قره العین و محمدعلی بارفروش را هم گوشمالی سختی دادند. در قریه «نیالا» وقتی افراد از فرقه بایه در خواب شدند از طرف اهالی سنگسار گشته و با وضعی پریشان از قصبه «نیالا» رانده شدند. قره العین پس از این حادثه عازم نور شد. [۱۴۵] قره العین در بارفروش (بابل) چند روزی در مسجد «حاجی کاظم بیگ» در صف جماعت نسوان به حالی که پرده فیما بین صفوف رجال و نساء می‌کشیدند خلف حجاب قرار گرفته به حل غوامض [صفحه ۷۷] مسائل دینی و مواظبه بلیغه پرداخت و خرده بر بعضی از بیاناتش به حالی که بر منبر ادا می‌کرد، گرفت و او به نوع تجلیل خطاب نموده گفت بسیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگنان شما آموخت و هنگامی که اصحاب به خارج بارفروش رسیدند و پند اندرزشان... قره العین در نور مدتی در خانه‌ی «حاجی ملا- محمد شریعتمدار» بماند. اما چون وجودش مایه آشوب بود «سعید العلماء» و سایر علمای مازندرانی از توقفش در مازندران ممانعت به عمل آوردند بنابراین وی ناگزیر از ترک آن دیار گشت. [۱۴۶]. در این جا این نکته را باید یادآور شد که در دوره‌ی اقامت قره العین در مازندران دقیقاً معلوم نیست، حتی تاریخ دقیق دستگیری‌اش را نیز کسی نمی‌داند، کتب بایه و بهائیه هم این مطلب را روشن نکرده است. به هر حال بنا به آنچه مورخین بابی نوشته‌اند قره العین ضمن جنگ «قلعه طبرسی» (شوال ۱۲۶۴ - جمادی الثانیه ۱۲۶۵) به طور سری در مازندران مشغول تبلیغات بود و در این مدت به دفعات «صبح ازل» را ملاقات کرده و پس از خاتمه‌ی جنگ طبرسی در نور به دست اهالی اسیر و تحت‌الحفظ به تهران فرستاده شد. در تهران با این که در خانه‌ی کلانتر محل توقف او را در بالاخانه‌ای قرار داده بودند که مگر با نردبان رفت و آمد مسیر نبود، باز او

راحت ننشسته و بابی‌ها و زن‌های بابی به عنان رخت شوئی و بهانه‌های دیگر وارد خانه شده و با او ملاقات می‌کردند وسیله‌ی ارتباط وی را با خارج فراهم می‌نمودند. نوشته‌های وی در میان خوراکیهائی که برای او می‌آوردند گذاشته می‌شد و یا به عنوان صدقه و نذر رد و بدل می‌گشت. قره‌العین جواب را بر کاغذهایی که برایش از پنیر و دیگر خوراکی‌ها بر جای می‌ماند با آبی که از بقیه‌ی تره و سبزی‌های خوردنی می‌گرفت و با بعضی کناسه و قلامه‌ها که در گوشه‌های حجره افتاده بود می‌نوشت و آن قطعات را لوله کرده از بالا به پایین می‌افکند و نسوان بایه گرفته به در می‌بردند. [۱۴۷]. از آن تاریخ تا هنگام سوء قصد به جان ناصرالدین شاه و تصمیم شاه و هیئت دولت در قلع و قمع کلیه‌ی افراد بابی قره‌العین در همین خانه زندگی می‌کرد. اما پس از سوء قصد حکم اعدام وی نیز صادر شد. برخی از مورخین نوشته‌اند که چون کشتن زنی را ناصرالدین شاه [صفحه ۷۸] خوش نداشت، دو نفر از علماء معروف آن زمان مقیم تهران به نام‌های «حاج ملا-علی کنی» و «حاج ملا محمد اندرمانی» چند بار برای نصیحت وی فرستاد، اما آن زن در جواب دو عالم مذکور جوابهائی داد که بالاخره منجر به مرگش گردید. نیمه شبی مأمورین دولتی وی را از خانه‌ی «میرزا محمودخان کلاتر» تحویل گرفته به باغ ایلخانی بردند. چون مأموریت تعقیب و اعدام بابی‌ها به عهده‌ی عزیزخان سر دار کل بود، فراشهای او قره‌العین را در باغ با دستمالی که به گردنش بسته و کشیدند، او را خفه کردند و سپس در چاهی افکنده آن را با خاک پوشاندند. [۱۴۸]. شعرهای زیادی به قره‌العین از جمله شعر زیر نسبت داده‌اند: تو کمان کشیده و در کمین که زنی به تیرم و من غمین همه‌ی غم بود از همین که خدا نکرده خطا کنی اما این شعر مسلماً از قره‌العین نیست بلکه از عاشق اصفهانی است. به هر صورت دفتر یکی از مؤثرترین رهبران بایه در این جا بسته می‌شود. [صفحه ۷۹]

احضار علی محمد شیرازی از زندان چهریق...

اعدام علی محمد شیرازی

احضار علی محمد شیرازی از زندان چهریق به تبریز و مناظره‌ی وی با علما و فقها در حضور ناصرالدین میرزا بعد از آن که علی محمد شیرازی را از اصفهان به زندان «چهریق» واقع در «ماکو» بردند و رابطه او را با مردم قطع کردند چندی از یاران و طرفداران او با متوسل شدن به رشوه موفق شدند نگهبانان را فریفته و با وی تماس بگیرند و از جریان اوضاع وی را مطلع نمایند. ملا حسین بشرویه‌ای در خراسان - که ذکر آن رفت - قره‌العین در قزوین - که درباره‌ی وی سخن رفت - حاج محمدعلی بارفروش ملقب به «حضرت اعلی» در مازندران و سید یحیی دارابی در فارس شورش‌هایی به پا کردند. از آنجا که این جریان به سایر نقاط هم در حال سرایت بود و دولت را نیز مضطرب کرد «محمد شاه» به ولیعهد خود ناصرالدین میرزا - و بعداً ناصرالدین شاه - که در آن وقت در تبریز - مرکز ایالت آذربایجان مقر ولیعهد در آن زمان بود - دستور داد تا هیئتی از علما و فقها و فضلا و امراء و شخصیت‌های بزرگ و سران شهر تحت سرپرستی خود تشکیل دهد سپس علی محمد شیرازی را از زندان چهریق در ماکو به آن مجلس آورده و به او آزادی دهد تا ادعای خویش را به روی کاغذ بیاورد و بعد از آن از اعضای آن هیئت رأی بگیرد و از علما و فقها سؤال و نظرخواهی نماید که چه رأی می‌دهند [۱۴۹]. [صفحه ۸۰] ضمناً محمد شاه متذکر شد که بعد از تصویب حکم و رأی‌گیری اجرای آن را به بعد یعنی بعد از بررسی صورت جلسه آن مناظره در دربار تهران، موکول نمایند و منتظر جواب دربار باشند. به هر حال بزودی هیئت مطلوب تشکیل شد و مدعوین همگی آن گونه که پیش‌بینی شده بود حاضر گشتند، بدان معنی که از طبقه علماء و فقها ملا محمد ممقانی ملقب به حجه‌الاسلام و رئیس علمای شیخیه، حاج محمود ملقب به نظام العلماء، حاج میرزا عبدالکریم (ملاباشی)، میرزا علی اصغر شیخ‌الاسلام، میرزا محسن قاضی، میرزا حسن زنوزی (ملاباشی). از رجال و شخصیت‌های دولتی محمدخان زنگنه امیر نظام، میرزا فضل‌الله علی آبادی ملقب به نصیرالملک وزیر داخله، میرزا جعفرخان ملقب به معیرالدوله

کفیل وزارت امور خارجه، میرزا موسی تفرشی کفیل وزارت مالیه و میرزا مهدی خان ملقب به بیان الملک رازدار وزیر کشور و بسیاری دیگر از چنین افرادی حضور داشتند. علی محمد شیرازی همراه با محافظ یا به کلامی دیگر با میزباننش « کاظم خان فراشبازی » رئیس پرده‌داری ولیعهد وارد مجلس شدند و او را در صدر مجلس جای دادند. مناظره شروع شد و اولین کسی که لب به سخن گشود نظام العلماء بود که گفت: « اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم، تصدیق من خالی از وقتی نخواهد بود و مرا سه سؤال است » [۱۵۰] و بدین ترتیب مناظره شروع شد که پی‌گیری می‌کنیم: - نظام العلماء خطاب به علی محمد شیرازی « ای سید به این کتاب و اوراقی که اکنون نزد تو می‌گذارم نظر کن، در عبارت آنها که به اسلوب قرآن و کتب آسمانی نوشته شده و در بلاد ایران منتشر گشته و در دست مردم است تأمل کن و نیک ورق بزن آن گاه ما را خبر ده آیا حقیقتاً اینها از گفتار خود شما می‌باشد؟ یا کسانی از دشمنان شما آنها را به شما افترا بسته و به دروغ به شما نسبت داده‌اند؟ » این جمله را گفت و بعد کتب و اوراقی را که نزد خود داشت به علی محمد شیرازی داد. - علی محمد در جواب گفت: آری این کتب از طرف خدا می‌باشد. - نظام العلماء گفت: آیا تو در این کتب خود را شجره طوبی نامیده‌ای؟ مفهوم این بیان آن است که هر چه بر زبان تو جاری گشته یا می‌شود کلام خدا می‌باشد و یا به عبارت دیگر گویا شما معتقدید که سخنان شما سخنان خدا و گفتار خدا می‌باشد. علی محمد گفت: خدا تو را رحمت کند، آری، قسم به خدا چنین است که می‌گویی. نظام الملک گفت: آیا اینکه شما را « باب » می‌خوانند از طرف خود شما باشد و یا مردم از پیش خود شما را « باب » خطاب می‌کنند؟ [صفحه ۸۱] علی محمد شیرازی گفت: نه از طرف خودم می‌باشد، مردم از پیش خود نمی‌گویند بلکه این اسم از طرف خدا است و من هم باب علم هستم. نظام العلماء: در کجا، در خانه کعبه، بیت المقدس، یا بیت المعمور؟ علی محمد شیرازی گفت هر کجا هست خدایی هست. (در این هنگام ولیعهد (ناصرالدین شاه) از جا بلند شد و گفت) - ناصرالدین میرزا، ای سید دانسته باش که من با خدا عهد کرده‌ام که اگر شما بتوانید در نزد ما ثابت کنید که شما حقیقتاً باب علم‌اید در این صورت این منصب و مسندی را که من دارا هستم به شما واگذار می‌کنم و خودم مطیع و منقاد شما باشم. - نظام العلماء: ای سید احسنت به این ادعائی که کردی امیرالمؤمنین به این اسم خوانده می‌شد و کسی که او را بدین اسم خواند پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که فرمود « انا مدینه العلم و علی بابها » من شهر علم می‌باشم و علی در آن شهر است علی (ع) بعد فرمود: « سلونی قبل ان تفقدونی لان بین جنبی علما جماعاً » پیش از آنکه مرا نیاید از من پرسید، زیرا میان دو پهلوی من علوم بسیاری است، اکنون پاره‌ای از مسائل مشکله نزد من است که حل آنها را از شما می‌خواهم و از جمله آنها چیزی مربوط به علم طب است. - علی محمد: من درس طب نخوانده‌ام. - نظام العلماء: از علوم دینی می‌پرسم ولی از جمله مشروط معرفت این علم فهم معانی آیات و حدیث است و فهم آن هم متوقف بر معرفت علوم، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع، منطوق و علوم دیگری می‌باشد، پس من از همان علوم مقدماتی می‌پرسم. و ابتدا از علم صرف شروع می‌کنم. - علی محمد: من علم صرف را هنگام کودکی خوانده‌ام. - نظام: آیا این آیه شریفه را « هو الذی یریکم البرق خوفاً و طمعا » برای ما تفسیر کن، ترکیب نحوی آنرا بیان نما، بگو، شأن نزول سوره کوثر چیست؟ و چه علت دارد که خدا پیغمبرش را بدین سوره تسلیت داده؟ - علی محمد: مهلت. - نظام العلماء: معنای فرمایش امام علی بن موسی الرضا چیست که در مجلس مأمون در جواب سؤال او پرسید چه دلیل بر خلافت جدت علی بن ابیطالب داری حضرت فرمود: اگر اگر نبود بنائنا. - علی محمد: این حدیث نیست - نظام العلماء: هر چه باشد آیا از مقالات عرب هم نیست تفسیرش را بیان کن. [صفحه ۸۲] - علی محمد: رخصت و مهلت - نظام العلماء معنای حدیث « لعن له العین ظلمت العین الواحده » چیست؟ - علی محمد: نمی‌دانم - نظام العلماء: مفهوم « اذا دخیل الرجل علی الخنثی و الخنثی علن الاثنی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الاثنی » یعنی چه؟ - علی محمد: سکوت - نظام العلماء: تألیفات خود را به عقیده‌ی خودت بر اساس فصاحت و بلاغت ساخته‌ای پس اکنون بگو به بینم چه نسبتی از نسب اربع میان فصاحت و بلاغت وجود دارد و چرا شکل اول بدیهی الانتاج است؟ - علی محمد: سکوت نمود و از جواب عاجز ماند. - نظام العلماء: ای سید

من سؤال دیگری از تو می‌کنم و دیگر سؤالی ندارم و آن سؤال آن است که اگر ما گمان کنیم و تسلیم شویم که این علمی که اکنون در نزد بشر موجود است تماماًش قال و قیل است و به قدر پیشیزی به حال بشر مفید نیست، پس ما از تمام آن علوم صرفنظر کرده، عادتی را که از زمان قدیم معدود و پیروی خردمندان جهان بوده است پیروی می‌کنیم... و چون این مقدمه معلوم شد پس اکنون من از شما می‌پرسم چنان که از کتاب‌ها و احوال شما معلوم می‌شود، شما گاهی ادعای رسالت می‌کنید، زمانی مدعی مهدویت می‌باشید و گاهی دیگر ادعای ولایت دارید، ما اینجا حاضر شدیم که از شما پرسیم آیا معجزات و کراماتی دارید که حجت شما بر مردم باشد؟ - علی محمد، هر چه می‌خواهی بخواه. - نظام العلماء: ای سید بر تو پوشیده نیست که پادشاه ایران به بیماری نقرس مبتلا است و آن بیماری سختی است که اطباء از معالجه‌ی آن عاجزند و اکنون از شما می‌خواهم که او را از چنین دردی که دواى آن نایاب است شفا دهی. - علی محمد: این کار غیر ممکن است. - ناصرالدین شاه (ناصرالدین میرزا ولایت عهد): ای سید (خطاب به علی محمد شیرازی) این آقایی که اکنون با شما مناظره می‌کند معلم من است او کسی است که مرا نیکو ادب کرده است ولی اکنون پیر شده، طراوت جوانی را از دست داده و نمی‌تواند در سفر و حضر با ما ملازم باشد آیا می‌توانی او را به دوره‌ی جوانی برگردانی؟ - علی محمد شیرازی: این هم محال است. - نظام العلماء: ای مردم بدانید که این مرد (اشاره به علی محمد شیرازی) پیمان‌اش خالی است [صفحه ۸۳] و انباش از هر معقول و منقولی تهی است او مغرور به باطل و سفیه و جاهل است، هیچ معجزه و کرامتی ندارد و شایسته هیچگونه احترامی نیست. - علی محمد شیرازی: (در حالی که از این تقبیح و توییح عصبانی شده بود) ای نظام این چه سخنی است که می‌گویی؟ منم آن مردی که هزار سال است در انتظار او می‌باشید. - نظام العلماء: آیا تو مهدی منتظر و امام قائمی می‌باشی؟ - علی محمد شیرازی: آری من همان هستم. - نظام العلماء: مهدی نوعی هستی یا مهدی شخصی؟ - علی محمد شیرازی: من عین همان مهدی شخصی هستم. - نظام العلماء: نام پدر، مادرت چیست و کجا متولد شده‌ای. - علی محمد شیرازی: اسمم علی محمد، اسم پدرم میرزا رضای بزاز، مادرم خدیجه، محل ولادتم شیراز است و سی و پنج سال هم از عمرم می‌گذرد. - نظام العلماء: اسم مهدی منتظر ما مهدی، اسم پدرش حسن، اسم مادرش نرجس و محل ولادتش سر من راوی است پس چگونه این مشخصات بر تو تطبیق ندارد؟ علی محمد شیرازی: هم اکنون کرامتی به شما نشان می‌دهم تا معلوم گردد که من در دعوی خود صادق هستم. - حضار دسته جمعی: حبا و کرامه، کرامت خویش را ظاهر کن. - علی محمد شیرازی: من در یک روز هزار بیت می‌نویسم (بیت در اصطلاح خطاطان فارس پنجاه حرف است). - حضار: بر فرض آن که درست بگویی این که کرامت نشد، زیرا بسیاری از نویسندگان در این هنر با تو شریک‌اند. - نظام العلماء من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می‌کرد و آخر الامر کور شد. البته شما هم این عمل را ترک نمایید و الا کور خواهید شد. - ملا محمد مامقانی: ما در کتاب تو که آن را به مثابه‌ی قرآن قرار داده‌ای خوانده‌ایم که می‌گویی نخستین کسی که به من ایمان آورد... به هر حال درباره‌ی آن نشست تاریخی سندی معتبر در دست است که چگونگی گزارش نشست را ولیعهد « ناصرالدین میرزا به محمد شاه نوشته که نسخه‌ی اصلی آن هم [صفحه ۸۴] اکنون در کتابخانه‌ی مجلس موجود است و میرزا ابوالفضل گلپایگانی که بنام‌ترین ملایان بهائی می‌بود در کتاب « کشف الغطاء » که با دستور عبدالبهاء نوشته و به چاپ رسانیده، در اینجا عین آن منعکس می‌شود، این سند از هر نظر معتبر و مستند می‌باشد زیرا نوشته رسمی دولتی است، گزارشی است که ولیعهد برای آگاه بودن شاهی نوشته پیدا است که گمان دروغ و گراف کمتر توان برد. از آن سو خود بهائیان این مدرک را تأیید و معتبر می‌دانند و جای هیچ گونه ایرادی از جانب ایشان نمی‌رود، گذشته از اینها با آنچه ناسخ التواریخ و قصص العلماء نوشته‌اند برابر است، با این تفاوت که شرح جلسه در آن منابع به درازا کشیده ولی در این جا سخن کوتاه گشته. [۱۵۱]. متن عریضه ولیعهد ناصرالدین میرزا به محمد شاه قاجار: « هو الله تعالى شأنه » « قربان خاک پای مبارک شوم، در باب فرمان قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین را احضار کرده با او گفتگو نمایند. حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده و به

کاظم‌خان سپرد و رقعہ به جناب مجتهد نوشت که آمده با ادله و براهین و قوانین مبین گفت و شنید کنند. جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی از معتمدین و ملاحظه‌ی تحریرات این شخص بی‌دین و کفر و اظهر من الشمس و اوضح من الامس است. بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجددا در گفت و شنیدن نیست. لهذا جناب آخوند ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نموده و در مجلس از نوکران این غلام امیر اصلان‌خان و میرزا یحیی و کاظم‌خان نیز ایستادند. اول حاجی محمود پرسید [صفحه ۸۵] که مسموع می‌شود که تو می‌گویی من تائب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته‌ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری نیست. گفت بلی و شنیده‌اید راست است. اطاعت من بر شما لازم است به دلیل « ادخلوا الباب سجدا » ولیکن این کلمات را من نگفته‌ام آن که گفته است، گفته است. پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد آن که به کوه طور تجلی کرد. نهی در میان نیست اینها را خدا گفته است. بنده به منزله‌ی شجر طور هستم. آن وقت در او خلق می‌شد. الان در من خلق می‌شود و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشیدند منم. آن که چهل هزار از علماء منکر او خواهند شد منم پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار عالم منکر خواهند شد. گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست. ملا مرتضی قلی گفت پس تو از این قرار صاحب‌الامری اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای انس و جن با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد و مواریث انبیاء از قبیل زره داودی، عصای موسی و ید بیضاء جواب داد که من مأذون به آوردن اینها نیستم. جناب آخوند ملا محمد گفت غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت اعجاز من دین است از برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: « بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السموات و الارض كما خلق هذه العصا آية من آياته. اعراب کلمات را به قاعده‌ی نحو غلط خواند. تاء سماوات را به فتح خواند. گفتند مکسور بخوان آنگاه الارض را مکسور خواند. « امیر اصلان‌خان » عرض کرد، اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح و السماء » باب بسیار خجل شد. بعد از آن حاجی ملا محمد پرسید در حدیث وارد است که « مأمون » از جناب رضا علیه‌السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ حضرت فرمود لولا ابناؤا. این سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصد را بیان نما. لحظه‌ای تأمل نموده جواب نگفت. بعد از آن مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهه فقه از قبیل شک و سهو پرسیدند، نتوانست و سر به زیر افکنده و باز از آن سخن‌های بی‌معنی آغاز کرد که من همان نورم که به کوه نور تجلی کرد. زیرا در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت از کجا که آن شیعه تو بودی. شاید نور مرتضی قلی بود. بیشتر از پیش تر شرمگین شد و سر بزیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب زده و تنبیه کرد [صفحه ۸۶] و التزام پا به مهر هم سپرده که دیگر از این غلطها نکند و الا محبوس و مقید است. « منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهرباری روح العالمین فداه است « امر امر همایون است. » [۱۵۲]. [صفحه ۸۸]

علی محمد شیرازی توبه نامه می‌نویسد

اشاره

بعد از مناظره ناصرالدین میرزا رو به علماء نمود و رای آنان را در مورد علی محمد شیرازی در مورد ادعایش جویا شد. بعضی از فقها فتوی به کفر او داده لزوم قتلش را واجب شمردند و بعضی هم حکم به سفاهت و دیوانگی او داده و سرانجام وی را چوب زدند. زعیم‌الدوله که پدر بزرگش در همان مجلس حضور داشته و جزء صاحب‌نظران بوده در این مورد می‌نویسد: « ... ولیعهد

خطاب به علی محمد شیرازی گفت: ای سید اگر جنون و پریشانی مغز تو بر من ثابت نگشته بود و اگر انتساب به خاندان نبوت و رسالت نداشتی هر آینه فرمان می‌دادم تا در حال حاضر تو را بکشند تا مردم عبرت بگیرند و بدانند که مهدی منتظر هرگز در امر خود مغلوب نمی‌شود و هرگز چیزی نمی‌آورد که مخالف دین کامل جدش پیغمبر باشد؛ بلکه خدای عزوجل به کمال دین وی تصریح فرموده است چنانکه می‌فرماید، الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ترجمه: امروز - یعنی روز غدیر خم - دین شما را برایتان کامل ساختم، نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که دین اسلام دین شما باشد و همچنین در آیه‌ی دیگر می‌فرماید « و من یتبع الاسلام دینا فلن یقبل منه ». ترجمه: کسی که غیر از اسلام [صفحه ۸۹] دینی طلب کند هرگز از وی قبول نخواهد شد پس دربانان را فرمان داد تا باب را بر زمین افکندند، پاهایش را محکم با طناب بستند با چوب و عصا شروع به زدن نمودند، او (علی محمد شیرازی) فریاد می‌کرد و کسی به فریادش نمی‌رسید، توبه و استغفار می‌نمود، صیحه می‌کشید و کسی جوابش نمی‌داد، جز یک نفر از اصحاب نظام‌العلماء که بالای سرش ایستاده بود و کلمات زشتی به وی تلقین می‌کرد، که قلم از نوشتن آن شرم دارد، آن شخص از وی تعهد گرفت که دیگر چنین ادعایی نکند، باب آن کلمات زشت را تکرار می‌کرد و متعهد شد که دیگر چنین ادعایی نکند، در این موقع ولیعهد (ناصرالدین میرزا) دستور داد تا دست از او برداشتنند، او را به زندان قلعه‌ی چهریق بردند و مراقبینی بر او گذاشتند تا نگذارند کسی با او ارتباط پیدا کند این جریان در تاریخ ۱۲۶۳ ه. ق. واقع شد. نگارنده‌ی مزبور در دنبال شرح حوادث می‌افزاید: « روزی جدم، در ایوانی که مشرف به باغ خانه بود نشسته بود و من با او در موضوع کتاب خلاصه الحساب شیخ بهاء‌الدین که جلو ایشان بود مذاکره می‌کردم. در آن موقع سن من از دوازده سال بیشتر نبود. ناگاه مرحوم شاهزاده اسکندر میرزا، عموی شاه بزرگ (محمد شاه) به زیارت جدم آمد، تا بتواند رشته‌ی صداقت را میان خودشان محکم سازد. پس جدم به من امر فرمود تا با احترام شاهزاده از مجلس خارج شوم زیرا می‌خواستند صحبت مهمی با هم نمایند من از مجلس خارج شدم ولی متفکر بودم که آنها چه مذاکراتی دارند، کم کم خاطرات نفس و وساوس شیطانی بر من غالب آمد و نفس اماره به سوء مرا وادار کرد که برخلاف مبادی آداب و محاسن اخلاق استمراق سمع کنم. من شروع کردم از روزنه‌ی در به آنها نگاه کردن و مانند کسی که جاسوس باشد سخنان آنها را استراق می‌کردم شنیدم که جدم به زائر خود می‌فرمود: اگر موقعیت بزرگ شما در نزد من نبود و اگر شدت وثوق من به شما نبود هر آینه این اسراری را که از من می‌خواهی به شما اظهار نمی‌داشتم تا در میان لحد سر به خاک قبر بگذارم. جناب شما از من کیفیت انعقاد مجلس محاکمه باب را [صفحه ۹۰] »

هنگامی که من در آن مجلس حاضر بودم می‌پرسید و از حسن جریان محاکمه یا عدم حسن آن سوال می‌کنید. من هم رأی خصوصی خودم را به جنابعالی اظهار می‌دارم. خدا داناتر است که من راه صواب یا خطا می‌پیمایم جریان آن چنین بود: این آقایان با آن سؤالات دامنه‌داری که از باب کردند در محاکمه و مناظره با باب نیکو رفتار نکردند چنان که باب هم با جواب‌های بی سر و ته که دلیل و حجت بر مدعای وی نبود نیکو رفتار نکرد، زیرا این مرد ادعای نبوت و رسالت و قانون‌گذاری می‌کرد و آنها او را به صرف، نحو، معانی بیان، بدیع امتحان می‌کردند، کاش می‌دانستم چگونه آنها در چنین روزی... من می‌گویم این مرد صریحا بدون کنایه و اشاره اظهار داشته بود که اولاً- کسی که به من ایمان آورده نور محمد و علی بوده و با این گفته‌اش خودش را بالاتر از محمد (ص) و علی (ع) قرار داده؛ پس با این حال « چگونگی او اقوام و احکام اول کسی را که به او ایمان آورده می‌کند » و از طرفی این مرد ادعا می‌کند که او باب است، اگر مقصودش از کلمه باب نیابت از مهدی منتظر است پس چرا سخنان او مخالف با شئون نیابت او می‌باشد. و از عجائب و غرائب امر باب این است که او مردی ایرانی بوده است که به گمان خود خداوند او را مبعوث داشته تا قوم خود یا جمیع بشر را از ضلالت و گمراهی نجات دهد؛ پس اگر دعوت وی اختصاص به بلاد اسلام داشته چرا دعوتش را در حجاز و سایر بلاد اسلام اظهار نکرده است و اگر بعثت و رسالتش عمومی و شامل تمام بشر بوده پس چرا در سایر بلاد نصاری و بت پرستان به دعوت قیام نکرده آیا کشور ایران بیشتر از سایر کشورها استحقاق عنایت او را داشته، یا سایر بلاد قابل

هدایت و لایق نجات از ضلالت نبودند؟... این است ای شاهزاده آنچه در امر باب بر من ظاهر گشته شما این را از من بگیرید و در رد و قبول آن صاحب اختیارید. « آن گاه شاهزاده از جا برخاست و با جدم معانقه کرد او را بوسید و چنین گفت: خدا دست شما را بگیرد اکنون قلب من اطمینان پیدا کرد و شک و تردیدی را که در امر باب داشتم از من برطرف شد و از روی تحقیق فهمیدم که او مردی جاهل و دروغگو بوده است [۱۵۳]. [صفحه ۹۱] به هر حال همان گونه که در پایان نامه ناصرالدین میرزا (ناصرالدین شاه) « و لיעهد خواندیم که: « چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نمود. و توبه کرد و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرده و التزام پا به مهر سپرده که دیگر از این غلطها نکند. « بنابراین بنا شد که توبه نامه‌ای در این مورد با دست علی محمد شیرازی برای تأیید گفتارش نوشته شود. توبه نامه‌ی علی محمد شیرازی که یکی از مهمترین اسنادی است که بر بی‌پایگی دعاوی وی می‌باشد که از طرف خود بایان و بهائیان هم در مورد صحت آن تأیید شده است [۱۵۴]. در ذیل متن توبه نامه و عین دستخط علی محمد شیرازی را از نظر می‌گذرانیم: « فداک روحی » الحمد لله کی هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه‌ی عباد خود شامل گردانیده. بحمدالله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفوتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده. اشهد الله من عنده که این بنده‌ی ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد. اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است، ویل چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت اوست و لسانم مقر بر کل ما نزل من عند الله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به دعایی باشد. استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجه الله علیه السلام را ادعای مبطل (می‌دانم) و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی از الطاف حضرت [صفحه ۹۲] شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند و السلام. « [۱۵۵]. [صفحه ۹۴] در مورد مجلس مزبور شرحی دیگر از جمله نقلی از « رضا قلی خان » در روضه الصفا به شرح زیر داریم: « رضا قلی خان » [۱۵۶] در کتاب « روضه الصفا » در این مورد چنین می‌نویسد: « ... مجلس که تمام شد و محمد کاظم خان فرشباشی ولد اسمعیل خان قراچه داغی که نگهبان و میزبان او بود سید را به منزل خود برده محفوظ داشت. و چون داعیه او منتشر و غالب عوام در کار او به شبهت افتاده بودند دیگر روز سید را به حضور شاهزاده‌ی معظم و لיעهد اعظم آورده حکم شد که او را چوب سیاست و یا ساق زنند. فرایشان سرکاری بنا بر حسن عقیده در این کار تقدم نکردند. به حکم علمای اعلام حاجی ملا محمود و شیخ الاسلام ملا زمان ایشان را چوب بسیاری زدند و می‌گفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد. « میرزا تقی خان لسان الملک » در مورد چوب خوردن علی محمد شیرازی شرح دقیقی می‌دهد وی به نقل و قول از « ناصرالدین شاه » هنگام و لיעهدی می‌نویسد که ناصرالدین میرزا روی به علی محمد شیرازی کرد و گفت: « ... چون مردی دیوانه بوده‌ای حکم به قتل تو نمی‌دانم لکن با چوبت رنجه و شکنجه می‌فرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس در جهان به آن حضرت عجل الله فرجه نتواند چیره شد. این بگفت و به اعوانان و فرایشان بفرمود با حملی از چوب درآمدند و هر دو پای باب استوار به بستند و با چوب مضروب داشتند. باب فریاد برداشت و به استغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود. و نظام العلماء یک تن از مردم خود را بر سر او بداشت و هی تلقین کرد که بگو « پلیدی! » سگ و خوگ خوردم و دیگر سخن نکنم و او را بدین گونه همی [صفحه ۹۵] باز گفت. [۱۵۷]. و در نقطه الکاف می‌خوانیم: « ... حضرت ملا هم گفتند بلی چون که ایشان سید می‌باشند، خوب است که سادات چوب بزنند لهذا شیخ الاسلام این تعهد را نموده و آن جناب را به خانه‌ی خود دعوت نمود. و فرش به جهت زیر تنه‌ی مبارک گسترده و سید هیجده چوب به پای

مبارک زد به حروف حی و اسرار آن زیاد است محل ذکرش حالا نیست [۱۵۸].

جواب علماء تبریز در پاسخ به توبه نامه علی محمد شیرازی

« سید علی محمد شیرازی، شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا ولی عهد دولت بی‌زوال، ایده الله و سده و نصره و حضور علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث باعث ارتداد شما است و موجب قتل. توبه‌ی مرتد فطری مقبول نیست که موجب تأخیر قتل شده است شبهه‌ی خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود، بلا تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود». حرره خادم الشریعه المطهره محل مهر ابوالقاسم الحسنی الحسنی محل مهر علی اصغر الحسنی الحسنی [صفحه ۹۷]

دولت امیر کبیر و مسئله بایگیری

پس از این جریان چوب کاری و نوشتن توبه نامه، علی محمد شیرازی را دوباره به زندان « چهریق » بازگردانیدند. وی تا سال ۱۲۶۶ در آنجا در بند بود. در این میان اتفاقات و حوادثی نیز در ایران رخ داد. از جمله محمد شاه درگذشت و « حاجی میرزا آقاسی » و وزیر وی هم از کار افتاد، ناصرالدین میرزا از تبریز به تهران رفته و ناصرالدین شاه شد و « میرزا تقی خان امیر کبیر » رشته کارهای کشور را به دست گرفت. بایان همان طور که گفته شد در بعضی از شهر موجب شورش و آشوب شدند که منجر به دخالت دولت در ماجرا گردید. بعد از یک رشته درگیری‌های خونین که در سال ۱۲۵۵ ه. ق و سال بعد میان لشکریان دولتی و هواداران علی محمد شیرازی در گرفت تمام سر جنبانان بایه - بشرویه‌ای، بارفروشی، زنجانی، و دارابی، در سال ۱۲۶۶ ه. ق. کشته شدند. آنچه بیشتر شورش‌ها و گرایش‌ها به سوی علی محمد شیرازی را افزایش داده بود همان گونه که یادآوری شد موضع ضد دولتی این فرقه بود و گرنه در غیر این صورت معلوم نبود که آیا این فرقه می‌توانست بدان حد مردم را برانگیزد چنان که از فرقه‌ی شیخیه هیچ گونه خبری نشد و جزء صدها فرقه‌ی دیگر درآمد. شورش بایگیری پس از شکست سختی که در مازندران خورد - که شرح مفصل آن قبلا آمد، - و نیز منهدم شدن آن‌ها در زنجان به یکباره فروکش کرد و از اعتبار افتاد تنها عوامل بعدی یعنی سیاست دول خارجی به تداوم و فراموش نشدن این فرقه کمک کرد، تازه در همان گیرودار هم بزرگان اولیه بایه خود تمایل شدیدی به گشودن این راه داشتند چنانکه « ملا محمدعلی » که صدها نفر را به کشتن داد و در قلعه طبرسی وعده و وعیدهای خیالی به مردم می‌داد، خود شفاعت به سفیر انگلیس برد. ملا محمدعلی زنجانی که شورش عده‌ی دیگر از بایان را رهبری می‌کرد یعنی کسی که دعوی فتح زمین را داشت و معتقد بود که تاجداران جهان باید فرمان وی را به گردن نهند و حتی حکومت مصر را به دست یکی از اولیای مقدس سپرده بود، به اصحابش وعده داد امپراطور روس « که در زمره‌ی همان تاجداران بود ». به یاری آنان خواهد آمد. (مدرک ذیل) در نامه‌ی دیگری که به تاریخ ۱۴ مارس ۱۸۵۱ (برابر با ۱۳ اسفند ۱۲۳۰ ش) که با شماره‌ی ۳۸۱ و ۱۴۹ - ۶۰ - F.O. او اف در بایگانی عمومی انگلستان به ثبت و بایگانی است و عین آن در زیر به نظر می‌رسد، از امیر نظام درخواست می‌شود که در مورد به سزا رسانیدن بایان تعدیل صورت گیرد. [صفحه ۹۹] ترجمه: (تهران - چهاردهم مارس ۱۸۵۱ - شماره‌ی ۴۲) شماره‌ی بایگانی عمومی انگلستان ۱۳۸ ، ۱۴۹ - ۶۰۱ - F.O. جناب لرد. چهار بابی - از زندان زنجان - چند روز پیش در این جا اعدام شدند. چندین نفر دیگر از پیروان این مسلک در تهران زندانی هستند، که اغلب آنها در عنفوان شباب به سر می‌برند. امروز من پیامی برای امیر نظام فرستاده و اظهار امیدواری کردم که از اعدام این اشخاص صرفنظر شود. و یادآور شدم برای اینکه بابی‌ها به عنوان « یاغی » شناخته شوند، همین مقدار خونریزی کافی به نظر می‌رسد و دیگر در شأن شخص روشنفکری چون شما نیست که در تصورات و اعتقادات ذهنی « هر طبقه‌ای مستقیماً دخالت کنید ». امیر نظام برای من تضمین فرستاد که این اشخاص اعدام نخواهند شد و قصد

وی آن است که این اجتماع را از جهان پراکنده سازد. از هنگام سرکوبی و انقیاد بایان زنجان تاکنون مریدان و پیروان باب در صدد بر هم زدن نظم و آرامش عمومی برنیامده‌اند افتخار دارم که در کمال احترام چاکر ناچیز جناب لرد باشم. [صفحه ۱۰۰]

امیر نظام، دستور از بین بردن علی محمد شیرازی را صادر می‌کند

اما سیاست امیر نظام در مورد علی محمد شیرازی سیاستی واقع بینانه بود زیرا وی ابتدا علی محمد شیرازی را از لحاظ معنوی و روانی در نظر توده‌ی مردم ضایع و خوار گردانید و هاله و توهمی که از وی در اذهان به وجود آمده بود زدود تا بعدها افسانه‌ای نشده در ابهام باقی نماند. سپس تصمیم گرفت او را جسماً از میان بردارد. «اعتضادالسلطنه (تاریخ نگار حاضر در صحنه) در این مورد می‌نویسد:.....میرزا تقی خان امیر نظام که در آن عصر وزیر ایوان بود به عرض حضور مبارک رسانید که تا میرزا علی محمد باب زنده است اصحاب او آسوده نخواهند بود. بهتر آن است که باب را در معرض هلاک در آورند و یک باره این فتنه بنشانند. شاهنشاه جهان فرمود این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آنکه به دارالخلافه آورند بدون تحقیق به چهریق فرستاده محبوس بداشت. مردم عامه گمان کردند که او را علمی و کرامتی بوده، اگر میرزا علی محمد شیرازی را رها ساخته بود تا در دارالخلافه آمده با مردم محاورت مجالست نماید، بر همه‌ی کس مکشوف می‌گشت که او را هیچ کرامتی نیست میرزا تقی خان عرض کرد: کلام الملوک ملوک الکلام ولی اکنون [صفحه ۱۰۱] جز این که شر او را رفع کنیم و این فتنه بزرگ را بخوابانیم، چاره‌ی دیگری نیست بالجمله به صوابدید میرزا تقی خان، سلیمان خان افشار به جانب آذربایجان رفت تا باب را از قلعه‌ی چهریق آورده به معرض هلاک در آورد. بعد از ورود سلیمان خان، حشمة‌الدوله حمزه میرزا یکی از پسران عباس میرزا (برادر محمدشاه) که در آن وقت حکومت آذربایجان داشت به احضار باب اشاره نمود و ملا محمدعلی پسر آقا سید علی زنوزی و آقا حسین یزدی را که متابعت باب می‌کردند و در همه جا با وی بودند نیز حاضر کردند. علمای آن بلد را نیز حاضر کردند که با باب سؤال و جواب کنند. علما در اول گفتند عقیدت باب فاسد و قتل او واجب است [۱۵۹]. صبح ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ (بنابر دفتر رسمی دولتی) و یا صبح ۲۸ شعبان ۱۴۶۶ (به گمان بایان) آن سه تن را با عده‌ای نظامی و پاسبان به ریاست رئیس دربانان والی به خانه‌ی حاج میرزا باقر مجتهد رئیس علمای اصولی بردند، در آنجا علی محمد شیرازی معتقدات خود را نوشت [۱۶۰]. میرزا تقی خان لسان الملک صاحب ناسخ التواریخ می‌گوید: «حاج میرزا باقر مجتهد فتوی به قتل علی محمد شیرازی داد ولی این موضوع نزد من ثابت نیست، زیرا شنیده‌ام که مجتهد مذکور به هیچ وجه با او مواجه نشد زیرا یا مریض یا متمرّض بود. آن گاه او را به خانه مرحوم ملا محمد مامقانی مجتهد رئیس علماء شیخیه بردند و در آن مجلس جد و پدرم حاج میرزا عبدالکریم، میرزا حسن زنوزی که هر دو ملقب به ملاباشی بودند و تعدادی از اعیان حضور داشتند.» «هنگامی که علی محمد شیرازی وارد شد صاحب خانه مقدم او را در صدر مجلس پهلوی خودش نشانیده، مبادرت به سخن فرموده به علی محمد شیرازی چنین گفت: آیا این کتاب و نوشته‌ها از تو می‌باشد؟ علی محمد شیرازی گفت آری اینها کتب من است و من از آنها را به دست خودم نوشته‌ام، صاحب خانه پرسید به صحت آنچه در این [صفحه ۱۰۲] نوشته‌ها می‌باشد اقرار داری و اعتراف می‌کنی؟ علی محمد شیرازی گفت: آری من به صحت آنها اعتراف می‌کنم. صاحب خانه پرسید آیا تو بر عقیده‌ی خود باقی می‌باشی یعنی اینکه خودت می‌گفتی مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد (ص) هستم، علی محمد شیرازی گفت آری. حجة‌الاسلام گفت: اکنون کشتن تو واجب است و خون تو به هدر رفت.» «مرحوم ملا محمدتقی حجة‌الاسلام فرزند مرحوم ملا محمد ممقانی که خود مستقیماً در جریانات حوادث علی محمد شیرازی و اعدام او اقرار داشته و در همان زمان در رساله‌ای به درخواست ناصرالدین شاه قاجار می‌نویسد: «نخست علی محمد شیرازی را به خانه حاج میرزا باقر پسر حاج [صفحه ۱۰۳] میرزا احمد مجتهد تبریز بردند و در آنجا مشارالیه چیزی از عقاید خود اظهار نداشت. از آنجا به خانه‌ی والد حجة‌الاسلام آوردند و این داعی حقیر آن وقت خود در آن مجلس حضور داشت مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشانده

آن مرحوم آنچه نصایح حکیمانه و مواظ مشفقانه بود با کمال شفقت و دلسوزی به مشارالیه القاء فرمود، پس والد بعد از یأس از این فقره از در احتجاج در آمده فرمودند: کسی که چنین ادعای بزرگی در پیش دارد بی بینه و برهان کسی از او نمی‌پذیرد آخر این دعوی‌ها که تو می‌کنی دلیل و برهان بر اینها چیست؟ بی محابا گفت: اینها که تو می‌گویی دلیل و برهان بر آنها چیست؟ والد از روی تعجب خندیده. فرمود: سید تو که طریق محاوره را هم بلد نیستی از منکر کسی بینه نمی‌خواهد شهود و بینه وظیفه‌ی مدعی است من که مدعی مقامی نیستم بینه محتاج اقامه دلیلی نمی‌خواهد؟ والد بعد از تعجب زیاد از این جواب ناصواب فرمودند ای مرد من که به تو حالی کردم که آقا سری دلیل وظیفه مدعی است نه منکر، تو هنوز در امور بدیهه که جاهلی (علی محمد شیرازی) گفت: دلیل من تصدیق علماء است. فرمودند علمائی که تصدیق تو را کرده‌اند با اغلبشان من ملاقات کرده آنها را صاحب عقل درستی ندیده‌ام و تصدیق سفها مناط حقیقت کسی نمی‌باشد گذشته از این اگر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد اینک در میان جمیع ملل باطله اسلامیة و غیر اسلامیة علمای متجر بوده و هستند که صدیق مذهب خود را می‌کنند. بنابراین پس باید جمیع مذاهب و ملل باطله حق باشند و و هذا شئی عجب. گفت دلیل نوشته‌های من. فرمودند نوشتجات تو را هم اکثرش را من دیده‌ام جز کلمات مزخرفه‌ی مهمله‌ی معتملم المعانی و مختلم المعانی چیزی در آنها مشاهده نکردم و در حقیقت آن نوشتجات دلیل روشن بر بطلان دعوی تست نه دلیل حقیقت. (علی محمد شیرازی) گفت، آنهایی که نوشتجات را دیده‌اند همه تصدیق کرده‌اند. والد فرمودند تصدیق دیگری بر ما حجت نیست و آن گاه این ادعاها که تو می‌کنی از دعوی امامت و وحی آسمانی و امثال آن ثبوت آن جز معجزه یا تصدیق معصومی دیگر راه ندارد اگر داری بیاور و الا حجتی بر ما نداری؟ (علی محمد) « [صفحه ۱۰۴] شیرازی) گفت: خیر دلیل همان است که گفتیم. (والد) فرمودند حال باز در آن دعوی که بر مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب الامری و افتتاح باب وحی تأسیس و ایتان به مثل قرآن و غیره آیا در سر آنها باقی هستی؟ گفت آری فرمودند از این عقائد برگرد خوب نیست خود و مردم را عبث به مهلکه مینداز (علی محمد شیرازی) گفت: حاشا و کلا. « پس والد قدری نصایح به آقا محمدعلی کردند اصلا مفید نیافتاد. موکلان دیوانی خواستند آنان را بردارند باب رو به والد کرده عرض کرد: حال شما به قتل من فتوی می‌دهی؟ والد فرمود: حاجت به فتوای من نیست همین حرفهای تو که همه دلیل ارتداد دست خود فتوای تو هست. گفت نه، من از شما سؤال می‌کنم؟ (والد) فرمودند حال که اصرار داری بلی مادام که در این دعوی باطله و عقاید فاسده که اسباب ارتداد است باقی هستی به حکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه‌ی مرتد فطری را مقبول می‌دانم اگر از این عقاید اظهار توبه نمائی من تو را از مهلکه خلاص می‌دهم پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و به سوی میدان سرباز خانه بردند. « چون حاکم یا والی شهر حکم فتوای علما را به محافظین علی محمد شیرازی اعلام نمود در پی آن فرمان صادر کرد تا علی محمد شیرازی را در جاده‌ی بزرگ شهر و بازار بگردانند و او را که کلاهی - شب کلاهی - بر سر داشت با پای برهنه بدون کفش و گیوه فقط با جوراب گردانیدند، ملا محمدعلی را هم به زنجیری بسته بودند. آنها را به گردش درآوردند تا به میدان موسوم به « سربازخانه‌ی کوچک » رسیدند. این سربازخانه کوچک سه در ورودی داشت؛ یکی از آنها به بازار عمومی باز می‌شد که آنجا را جبه خانه می‌گفتند، یعنی جایی که اسلحه می‌ساختند، این محوطه به پشت بام آب انبار راه داشت که از آن طریق پس از طی پلکانی چند وارد میدان می‌شدند. دوم دری بود که از دالان درازی که در مقابل مسجد جامع معروف به « مسجد شاهزاده » به میدان راه داشت (منظور میدان سربازخانه کوچک است) و بالاخره در کوچکی بود که از طرف میدان محل توپ‌ها که آن را میدان توپخانه و « اوتاغ نظام » (دیوان جنگ) می‌نامیدند وارد آن میدان می‌شد و این در دیوار غربی میدان سربازخانه واقع بود. دیوارهای این میدان به اطاق‌ها و حجراتی تقسیم می‌شد که محل سکونت سربازها [صفحه ۱۰۵] بود دیوار چهارم غربی این میدان را برای اعدام علی محمد شیرازی معروف به باب اختصاص داده بودند. دو عدد میخ آهنی آورده بودند و بر همین دیوار میان دو حجره از حجرات واقع در این قسمت کوبیده بودند. آنگاه علی محمد شیرازی را از در اول سربازخانه‌ی کوچک وارد میدان کردند

و چون به روی آب انبار رسیدند قدری تأمل کردند زیرا تعداد زیادی از اعیان و وجوه شهر در آن جا حضور داشتند - پدر نگارنده‌ی باب الابواب هم نیز حضور داشته است یعنی کسی که این شرح را نگاشته است - پس پدرم با رفقاییش جلو باب آمدند و از وی خواهش کردند که از دعاوی خود دست بر دارد و در شهری که اشتهار دارد که مردم آن بیش از مردم سایر بلاد سادات و اشراف اهل البیت را احترام می‌کنند خون خود را نریزد ولی او به گفته‌ی پدرم توجه نکرد و همچنان ساکت و آرام بود و علائم و نشانه‌های ترس و هراس و حواس پرتی در او دیده می‌شد. در این هنگام سه فوج سرباز در میدان حاضر بودند: اول فوج چهارم تبریز، دوم فوج اختصاصی تبریز سوم فوج کلدانی آشوری مسیحی موسوم به بهادران و فوج چهارم در سربازخانه و فوج اختصاصی و بهادران تحت سلاح بودند، نام سر کرده بزرگ فوج اختصاصی آقاجان بیک زنجانی بود و نام سر کرده فوج بهادران سام‌خان مسیحی بود. رئیس دربانان والی نزد سر کرده‌ی فوج اختصاصی آمده حکم قاضی را به اعدام باب و رفیقش به او نشان داد. ولی سر کرده‌ی مزبور از اطاعت حکم قاضی امتناع ورزید. عذر وی این بود که او مردی سرباز است و سرباز تابع احکام وزارت جنگ است و تنها از وزارت متبوعه‌ی خود باید اطاعت کند و نمی‌تواند حکم غیر وزارت متبوعه‌ی خود را اطاعت کند. آن گاه رئیس دربانان، جلو سر کرده‌ی فوج مسیحی آمد و حکم قاضی را به وی نشان داد. او اطاعت کرد و یک دسته از فوج را که به اصطلاح عثمانی‌ها «بلوک» نامیده می‌شد برای انجام حکم قاضی تعیین کرد. سر دسته آنها (غوج علی سلطان) مسلمان طوجی خوئی بود. پس غوج علی سلطان دسته خود را به سه صف تقسیم کرد و سپس علی محمد شیرازی و رفیقش را از مستحفظین تحویل گرفته، آنها را در قسمت چهارم میدان جلو آن دو میخ آهنی که قبلاً کوبیده بودند، آورد و با ریسمان محکمی دو شانه آنها را محکم بستند و سپس آنها را به قدر سه ذرع از روی زمین بالا- کشیدند. روی آنها به طرف بالا بود ولی ملا محمدعلی به سر دسته‌ی مذکور التماس می‌کرد که روی او را به طرف تیراندازان برگردانند تا تیرهایی را که به سوی او می‌آید ببیند، او خواهشش را پذیرفت. باز خواهش کرد که صورتش را مقابل پای «باب» قرار دهند، ولی پذیرفته نشد. آن گاه فرمانده کل فوج یعنی سام‌خان فرمان پیش فنگ داد و [صفحه ۱۰۶] سربازان تفنگ‌ها را به شکل سلام بلند کردند، مردم همه سکوت کردند، چنان که گویا نفس‌ها قطع شده بود. دل‌ها به تپش افتاد، بندها به لرزه درآمد، صدائی مانند صدای مگس شنیده می‌شد، در پیش فنگ دوم چنان سکوتی بر مردم مستولی شد که گویا مرغ بر سر آنها نشسته بود، دل‌ها و نبض‌ها چنان به زدن افتاد که نزدیک بود ضربانات آنها شنیده شود. در این هنگام سام‌خان به رئیس دربانان والی که حکم اعدام را در دست داشت نگاه کرد و او اشاره به تنفیذ کرد، پس سام‌خان فرمانده فوج به صدای نظامی به سر کرده صد نفری اشاره کرد و فرمان تیراندازی از صف اول داد. آن گاه صدای تیرها بلند گردید و دود فضای میدان را فرا گرفت. وقتی دود برطرف شد معلوم شد که ملا محمدعلی تیر خورده است. وی در این حال باب را صدا می‌زد و چنین می‌گفت: آقای من از من راضی شدی؟ اما باب چون تیر به طنابش خورد، طناب بریده شد و او به زمین افتاد و به درون یکی از حجره‌های سربازخانه، که نزدیک محل سقوط وی بوده فرار کرده بود، تماشاچیان و سربازان از زیادی دود نتوانستند سقوط باب را ببینند و متوجه فرارش شوند و چون او را ندیدند، فریادشان بلند شد و در وهم و خیال افتادند که مبادا باب به هوا پرواز کرده باشد!... سر کرده‌ی فوج و سر جوخه‌های لشکر از هیجان مردم و هجوم آنها به وحشت و اضطراب افتادند، لاجرم سام‌خان فرمان داد تا نظامیان خط سه گوش نظامی تشکیل دادند و بدین وسیله جلو هجوم مردم را گرفت آن گاه سرکردگان فوج را در فشار گذاشت تا حجرات میدان را بگردند و باب را پیدا کنند. سر کرده صد نفری «غوج علی سلطان» وی را در یکی از حجرات پیدا کرده با زور او را از حجره بیرون کشید و با مشت و لگد بر پشت و گردن او می‌زد و او را به مردم معرفی می‌کرد. آن گاه دوباره مانند اول با طناب بستند و تیر بارانش کردند. در این مرتبه بیست و یک تیر بر بدنش اصابت کرد و تمام بدنش و صورتش که سالم مانده بود سوراخ سوراخ شد. پس جثه‌اش از حرکت افتاد و مردم آسوده خیال از وسواس و وهم خیال بیرون آمدند. جسد آن دو تن علی محمد شیرازی و ملا حسین را در مقابل برج وسط میدان انداخته خوراک سباع و طیور شدند. زعیم

الدوله [۱۶۱] در پایان این گزارش اضافه این است آنچه صاحب ناسخ التواریخ و غیر او در این مورد ثبت و ضبط کرده‌اند و این جریان از هر جهت با گفتار پدرم موافق است، اول این که پدرم آن سر کرده را که بر پشت علی محمد شیرازی می‌زده ندیده است دوم آنکه بعد از تیرباران ندیده است که جثه آن دو را روی زمین در کوچه و بازار تا کنار خندق کشند. پدرم می‌گوید دو نردبان آوردند و جثه آنها را با نردبان در میان خندق مزبور انداختند. [صفحه ۱۰۹]

کلماتی چند از علی محمد شیرازی

سوار گاو نشوید و بر آن چیزی حمل نکنید... شیر خر نخورید... تخم مرغ را قبل از آنکه پخته شود بر چیزی نزنید زیرا محتویاتش ضایع می‌گردد، این‌ها را خداوند روزی علی محمد باب (نقطه اولی) در روز قیامتشان قرار داده که میل نمائید و شما از ایشان تشکر کنید؟! (ص ۴۹، بیان عربی) «لا تزکبن البقر و لا تحملن علیه سن شئی... و لا تشرین لبن الحمیر... و لا تضربن البیضه...» «واجب است بر هر کس که متأهل شود تا از وی باقی بماند فردی که یکتاپرست باشد و باید که در این کار بکوشد و هر گاه در یکی از طرفین مانعی پیدا شود جایز است که به دیگری اجازه دهد که ثمره‌ای را آشکار نماید» (بیان فارسی ص ۲۹۸) «فی ان فرض کل احدان تیاهل لیبقی عنها من نفس یوحده الله ربها و لا بدان» [صفحه ۱۱۰] فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئت او تشئی فی ذالک الا مر یعنی: درباره حکم از بین بردن تمام کتب مگر آنچه راجع به امر بایبگری نوشته شده یا خواهد شد. (بیان فارسی ص ۱۹۸) [صفحه ۱۱۳]

سران بهائیت در سیاست

حمایت سیاست‌های خارجی از زمان علی محمد شیرازی تا به امروز (۱۲۶۰ - ۵ - ق تا...)

اشاره

«جناب لرد؛ افتخار دارم به اطلاع لرد به رسانم... اگر اصول عقاید این واعظ - منظور علی محمد شیرازی - که چیز تازه‌ای در بر ندارد، به حال خود گذاشته شده بدون شک بی اهمیت بودنش معلوم خواهد شد و رو به زوال خواهد گذاشت، تنها شکنجه و عقوبت است که می‌تواند آنان را از افول و خفت نجات بخشد.» «شل» (نماینده انگلیس در ایران) (شماره‌ی ۲۰ تهران فوریه سال ۱۸۵۰ - بایگانی عمومی انگلیس ۱۵۰ - ۶۰ - اف او. برگ. ۱۱۳ - ۱۱۰) «خیلی خوب است که فرقه‌ی باییه به علمای اسلام مخالفت، مبارزه شدیدی شروع و آنها را متهم به انحراف می‌کنند...» [صفحه ۱۱۴] از گزارشات دالگورکی سفیر دولت روسیه تزاری در ایران، خطاب به «نسلرود» وزیر امور خارجه آن کشور - پرونده‌ی شماره‌ی ۱۳۳ تهران ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ شماره‌ی ۴۸ - به نقل از «شورش بایبان در ایران ۱۸۵۲ - ۱۸۴۸. مسکو - لنین گراد نشریه‌ی فرهنگستان علوم ا. ج. ش. س جلد ۳۰ صفحات ۱۴۳ - ۱۵۹ - مسکو ۱۹۳۹». با مرگ علی محمد شیرازی ماجرای بایبگری تمام نشد، سفارتخانه‌های خارجی و وابستگان داخلی و خارجی در قلمرو حکومت ایران، عثمانی و فلسطین همواره در پی حفظ منافع دولت‌های متبوع خویش از این رهگذر با یکدیگر به رقابت برخاستند و در نتیجه جریان بایبگری بعد از علی محمد شیرازی در ابعادی وسیع صرفاً رنگ و بوی سیاسی به خود گرفت. این روند طی مسیر طولانی، یعنی به طور مختصر از محله «شمشیر گران» شیراز به بغداد و از آنجا پس از سیری نسبتاً طولانی و دگرگونی‌های سران آن از ایالات متحده - به عنوان مرکز عملیات سیاسی - سر بدر آوردند.

ازلی گری

بعد از به دار آویخته شدن علی محمد شیرازی و طعمه‌ی سگان شدن جسدش گمان می‌رفت که ماجرا به همانجا خاتمه یافته باشد اما سیر حوادث خلاف آن را ثابت نمود. علی محمد شیرازی یک سال پیش از اعدام به یکی از بایبان به نام «میرزا یحیی نوری» که در میان افراد آن فرقه به «صبح ازل» معروف بود، نامه‌ای نوشت و او را به جانشینی خود انتخاب کرد: [صفحه ۱۱۵] لوح بالا به خط علی محمد شیرازی است که حاکی از جانشینی صبح ازل می‌باشد. و نیز توقیعی دیگر به کریم خطاب می‌نماید و می‌نویسد: ای اسم من به حقیقت تو مرا دربارهی مرات ازلیه... و دستورات دیگر است به فارسی. در این لوح اگر با دقت ملاحظه شود صبح ازل را مرات الازلیه - ثمره‌ی بهیه - ثمر - مرات الله و وجه الله خوانده است. میرزا یحیی نوری یا ازل - آن گونه که معروف بود - از ترس دولت وقت به یک زندگی پنهانی دست زد، بدین ترتیب که تابستان را در شمیران و زمستان را در نور به سر می‌برد و به ندرت در میان مردم ظاهر می‌شد. برادر میرزا یحیی (برادر پدریش به نام حسینعلی بهاء (که بعدا بهاء الله لقب گرفت) دو سال از برادرش بزرگ‌تر بود عنوان پیشکاری یافت و به امور وی رسیدگی می‌کرد. این وضع یکی دو سالی ادامه داشت تا آن که جریان توطئه قتل ناصرالدین شاه به میان آمد و ورق جدیدی در روند فعالیت‌های بایبان که آن زمان دیگر «ازلیان» خوانده می‌شدند، آغاز گشت. [صفحه ۱۱۶]

توطئه قتل ناصرالدین شاه و تبعید بایبان از ایران

«ملا شیخ علی» یکی از داعیان - ملقب به حضرت عظیم - به دارالخلافه تهران آمد و جمعی را به متابعت خود در آورد و با آنها قرار گذاشت روز جمعه در مسجد جامع حاضر شوند نخست امام جمعه را کشته سپس راهی ارک شاهی شوند و شاه را بکشند. این رویداد در زمان صدارت میرزا تقی‌خان رخ داد ولی او قبل از اجرای توطئه از نقشه آگاه شد. در کتاب «حقایق الاخبار ناصری» در این مورد شرح مفصلی منعکس است که با آنچه در روضه‌الصفاء، ناسخ التواریخ و فتنه باب آمده است هماهنگی دارد. در اینجا چکیده‌ای از آن را در ارتباط با روند این کتاب از نظر می‌گذرانیم: «... ملا شیخ علی که یکی از داعیان باب و ملقب به حضرت عظیم بود به دارالخلافه تهران آمده روی به ضلالت عباد نهاد و جمعی را به متابعت خویش در آورد و با ایشان پیمان در میان نهاد که بامداد جمعه در مسجد جامع حاضر شوند، نخست امام جمعه را در مسجد به شهادت رسانیده سپس متوجه ارک پادشاهی گردند. این شور و اتفاق هنگام صدارت میرزا تقی‌خان بود، چون مشارالیه در عموم ممالک محروسه به خصوص دارالخلافه منهیان مخصوص داشت، ملا شیخ علی میرزا عبدالرحیم نام هراتی که در خدمت علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه بسر می‌برد رقم شده بود، میرزا تقی‌خان شاهزاده را احضار و از مقدمه [صفحه ۱۱۷] اخبارش داد. مأمورش داشت که میرزا عبدالرحیم منزل ملا شیخ علی و سایر آن شیاطین رجیم را مشخص ساخته اعلام کند. شاهزاده چندان که از میرزا عبدالرحیم استفسار نمود، جز از افکار جوابی نشنود. چون میرزا عبدالرحیم با میرزا طاهر نام در یک سرای به سر می‌بردند و از وی جويا گردید معلوم شد که ملا شیخ علی چند روز قبل از سرای میرزا عبدالرحیم به جای دیگر نقل مکان نموده است. حاجی سید محمد اصفهانی که یکی از مریدهای آن مردود بود خانه نایب چاپارخانه را نمود که جمعی با میرزا طاهر به آنجا رفتند گرچه او را نیافتند ولی دیگری از آن ملاعین بدست آمد، شاهزاده‌ی اعتضادالسلطنه، میرزا عبدالرحیم و آن رجیم دیگر را به حضور اتابک آورد. میرزا عبدالرحیم به توسط شاهزاده رهائی یافت و آن یک به دیار دیگر شتافت، ملا شیخ علی را چون حالت توقف نبود، به تبدیل لباس و تغییر هیأت به آذربایجان گریخت. «بقیه حوادث را از اعتضادالسلطنه که خود ماجرا را شاهد بوده و در کتاب خود نیز منعکس نموده است می‌شنویم: «... میرزا عبدالرحیم که به جهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب می‌شد چون خبر متابعت برادر خود را شنید او نیز باطنا به آنان طایفه گروید و بیشتر اوقات با ملا شیخ علی و سایر رؤسا بود. اگر چه بعضی از لیالی زبان به قدح علماء گشودی من او را تأدیب کردی. وقتی گفت: شما با وجود ظهور باب باز تأملی دارید؟ مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم...» «... حال بر همین

منوال بود، روزی، چهار ساعت به غروب مانده رقعته‌ای از میرزا تقی‌خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و به لقب اتابک اعظم ملقب، چنان که... من در وقت معین حرکت کرده جمعی در کنارش بودند دوره کرده، دست به جیب نموده رقعته‌ای در آورد به من داد. در آن رقعته مفتش از قبل (جانب) وی نوشته بود: « روز جمعه آینده بای‌ها خیال دارند به هیأت اجتماع با شمشیر کشیده [صفحه ۱۱۸] اولاً به مسجد شاه ریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را به زیر آورده، پس از آن « یا صاحب الزمان » به ارک ریزند و فسادی برپا نموده، نسبت به شاهنشاه و ارقاب اعظم سوء ادبی کنند. و از جمله رؤسای این طایفه ملا شیخ علی است و خود را حضرت اعظم لقب داده است، و فی الواقع رئیس بایه در دارالخلافت اوست... و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است و دیگر میرزا عبدالکریم برادر محمد تقی هروی که هر دو از رؤسای بایه هستند... اگر آنها گرفته شوند این فتنه بر پا نخواهد شد! » امیر کبیر شورش بایه را برانداخت و به قول « شیل » سفیر وقت انگلیس در ایران پس از غائله زنجان - غائله‌ای که در آن خون بی‌گناهان بسیاری بر زمین ریخت - پیروان باب جرأت نکردند دیگر آشوبی به راه بیاندازند. [۱۶۲] گر چه بایان جسته و گریخته مخفیانه فعالیت‌هایی می‌کردند، اما تا زمانی که مزاحمتی فراهم نمودند کسی مانع و مزاحمتی بر ایشان فراهم نمود. اما تداوم چنین روندی نمی‌توانست پایدار بماند چه حوادث و رویدادهای بعدی و در رأس آن توطئه قتل ناصرالدین شاه برای بایان باب دیگری گشود و زمینه از قبل مهیا شده را برای بهره‌برداری از آنان توسط دول بیگانه به خوبی فراهم شد. در ماجرای قتل ناصرالدین شاه - که جزئیات آن خارج از بحث این کتاب است - چندین بهائی از جمله میرزا حسینعلی بهاء برادر ازل و رهبر بهائیان هم دستگیر شد. از آنجا که این دستگیری و سپس رهائی وی سر فصل جدیدی در شکل‌گیریهای بعدی فرقه بهائیت باز می‌نماید که محور اصلی این کتاب را نیز تشکیل می‌دهد بهتر آن است بدون هیچ گونه تفسیر و توضیحی شرح ماجرا را از زبان دختر « میرزا حسینعلی بهاء » منعکس نمائیم که گفتار وی مقبول نظر هم بایان و هم غیر بایان است چون منابع آن مستند و مستدل است: « ... خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جوان با بی نیمه دیوانه سوء قصدی به حیات شاه شده بود - پدرم - منظور همان میرزا حسین علی بهاء است - در خانه ملکی ییلاقی ما واقع در نیاوران بود... ناگهان با کمال شتاب به مادرم مراجعه و خبر داد که [صفحه ۱۱۹] آقا توقیف شدند... بلافاصله تمام فامیل و دوستان و خادمین با وحشت از خانه ما فرار کردند، به استثنای خادمین اسفندیار و یک زن... میرزا موسی برادر پدرم (عموی وی) مادرم و سه اولادش را کمک نمود تا در محل امنی مخفی شویم. میرزا یحیی با کمال وحشت به مازندران فرار کرد... اخبار وقایع به وسیله خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق قنصل روس در تهران بود به ما می‌رسید... در این ایام احدی از دوستان و فامیل جرأت نمی‌کردند به ملاقات مادرم آیند، مگر زن « میرزا یوسف » که عمه پدرم باشد « یک روز میرزا یوسف دریافت که ملایان در صدد کشتار پدرم هستند. میرزا یوسف موضوع را با قنصل روس در میان نهاده و این دولت ذی نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن این نقشه گرفت صحنه جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می‌کرد به عرصه‌ی ظهور آمد. قنصل روس بدون اندک بیمی قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخت و گفت آیا تاکنون به اندازه‌ی کافی انتقام بی‌رحمانه‌ی خود را نگرفته‌اید - چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این محبوس عالی نسب نقشه چنان عمل احمقانه‌ی سوء قصد به حیات شاه را کشیده باشد - آیا بر شماها معلوم نیست که آن تفنگ مهمل که مورد استفاده‌ی آن جوان بیچاره قرار گرفت به درد کشتن پرنده هم نمی‌خورد - من تصمیم دارم این شریف زاده - یعنی میرزا حسینعلی بهاء - را تحت حمایت دولت روسیه در آورم بنابراین بر حذر باشید زیرا اگر یک مواز سر او کم شود برای تنبیه شماها نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد. امیدوارم به اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت متبوع من پشتیبان من است... طولی نکشید که شنیدم حاکم (در آن موقع امیر کبیر به قتل رسیده بود و جانشین وی میرزا آقا نوری بود) از ترس این که بی‌توجهی به اخطار سخت قنصل روس نشود فوراً دستور آزادی پدرم را می‌دهد. » [۱۶۳]. [صفحه ۱۲۰]

مروری بر احوال میرزا یحیی و میرزا حسینعلی سران ازلی و بهائی

پس از سوء قصد به ناصرالدین شاه و قلع و قمع شدن بیان در ایران سر و صدای این امر خوابید، زیرا سران این فرقه از میان رفتند و عوام آن هم از ترس، یا از آن فرقه برگشتند و یا ظاهراً اظهار تقیه نمودند، اما جریاناتی رویداد که مرکزیت این بدعت را به عراق منتقل کرد. علی محمد شیرازی طبق وصایات خود میرزا یحیی نامی را جانشین خود کرد وی توصیه کرده که «او» یعنی ازلی خود را از انظار مخفی بدارد. میرزا یحیی - معروف به صبح ازلی - برادر خود میرزا حسینعلی را در کارهایش وکیل نمود و برادر بزرگتر به عنوان وکالت برادر کوچکتر در ظواهر امور دخالت می‌کرد - صبح ازلی یا میرزا یحیی از میرزا حسینعلی کوچکتر بود - پس از قتل عام بابیه و قطع ظاهری این ریشه در ایران میرزا یحیی از راه گیلان و آذربایجان در لباس درویشی با عصا و خرقة و کشکول خود را به بغداد رسانید و از کشته شدن جان سالم پدر برد، میرزا حسینعلی هم نیز با شرحی که بعداً خواهد آمد به همراه دو خادم سفارت روس و نماینده دولت ایران به عراق تبعید شد و به برادرش پیوست. از این رو مرکزیت فرقه‌ی بابیه در ایران از هم پاشید و در عراق شکل گرفت و این دو برادر دنباله‌ی کار علی محمد شیرازی را گرفتند، از این رو معرفی و شناسایی این دو در این جا ضروری است. (بنیان‌گذار بهائیت) میرزا حسینعلی و میرزا یحیی (صبح ازلی بنیان‌گذار فرقه ازلی) فرزندان میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ از اهالی «تاکر» یکی از قرای نور، مازندران بودند. پدرشان دارای زنان متعددی بود و فرزندان متعددی داشت، بدین ترتیب که از زن اول خود به نام «خانم جانی» سه فرزند به نامهای، میرزا حسن که بعدها منشی سفارت روس شد - دوم دختری به نام سارا و سومین پسر میرزا حسینعلی نام داشت. زن دوم وی تنها دو فرزند زائید به نامهای میرزا رضا قلی و میرزا محمد قلی، سومین زن وی که گرجیه بوده پسری به دنیا آورد به نام میرزا یحیی. فرزندان دیگری هم داشته است که در اینجا تنها میرزا حسینعلی که بعدها فرقه بهائیت و میرزا یحیی که بعد از باب فرقه ازلی را بنیان نهاد مورد نظراند. میرزا حسینعلی و میرزا یحیی در ابتدای جوانی در همان نخست شروع سر و صدای باب به وسیله‌ی ملا حسین بشرویه‌ای - که شرحش گذشت - در تهران به باب گرویدند. میرزا حسینعلی تحصیلات مقدماتی و مرامی صوفی مآبانه داشت وی به رسم درویش خود را می‌آراست. در مورد ملاقات میرزا حسینعلی با علی محمد شیرازی اختلاف نظر بسیار است، [صفحه ۱۲۱] به هر حال میرزا حسینعلی که در دوم محرم ۱۲۳۳ متولد شد، در سن ۲۷ سالگی به باب گروید و در هنگام اقامت باب در تبریز با او مکاتبه داشت. پس از آنکه امیرکبیر به وسیله‌ی جاسوسان و مفتشین خود اجتماع اولیه بابی‌ها را بر هم زد هفت تن از آنان در آن ماجرا کشته شدند. امیرکبیر که باهوش و فراست خود نقش مخرب میرزا حسینعلی را در جریان وقایع «بدشت» - یکی از جریانات آشوب‌گری - می‌دانست ولی به علت آشنائی او با بعضی از رجال دولت به خصوص با هم‌شهری وی «میرزا آقاخان نوری» نمی‌خواست که در مورد او عمل شدیدی کرده باشد. در سال ۱۲۶۸ امیرکبیر در باغ فین کاشان کشته شد، میرزا تقی‌خان از جمله کسانی است که در رفع غائله بابیه زحمات فراوانی کشید و شاید اگر او بر سر کار نبود به آن زودی‌ها فتنه‌ی عظیم از میان نمی‌رفت. [۱۶۴]. اما مرگ نابهنگامش موجب امیدواری بابی‌ها شد و تصور کردند که دیگر میدان مساعد فعالیت است. بنابراین تحت ریاست شخصی به نام شیخ علی عظیم در تهران اجتماعاتی ترتیب دادند و به فکر هجوم شدید به دستگاه دولتی افتادند. صدارت ایران در آن زمان به مردی ضعیف و ناتوان و فاسد به نام «میرزا آقاخان نوری» رسیده بود [۱۶۵] و این خود موقعیت مطلوب را جهت امیال بایبان بیشتر فراهم می‌کرد. میرزا آقاخان به مناسبت «نوری» بودن با میرزا حسینعلی، پدر و برادر وی ارتباط داشت. در جریان ترور ناصرالدین شاه میرزا حسینعلی به سفارت روس در زرگنده رفت و در منزل «میرزا مجید» منشی «پرنس دالگورکی» که وصل به منزل سفیر بود پناهنده شد. [۱۶۶]. و همانطور که در صفحات گذشته دختر میرزا حسینعلی ماجرا را شرح داد، پدرش بعد از آنکه زندانی شد با وساطت حضوری سفیر روس از مهلکه جان سالم به در برد. سفیر روسیه به میرزا حسینعلی پیشنهاد می‌کند که حمایت آن سفارت خانه به روسیه برود. میرزا حسینعلی بعداً

با دو تن از خادمان سفارت روس همراه با پسرش عباس « عبدالبهاء » و دخترش بهیه (ورقه‌ی علیا) و سایر افراد خانواده روز اول ربیع الثانی سال ۱۲۶۹ به بغداد وارد شد. [صفحه ۱۲۲] در آنجا اختلاف فی ما بین هر روزه شدت گرفت تا آن که دولت عثمانی افراد این فرقه را از بغداد به استانبول روانه نمود. قبل از شرح چگونگی ماجرای مزبور بنا به اهمیت موضوع که محور بحث این بخش از کتاب است نخست به حمایت سیاست‌های بیگانه از این فرقه می‌پردازیم. [صفحه ۱۲۳]

حمایت روسیه تزاری

حمایت دولت روسیه تزاری از بایان و بهائیان از همان زمان پیدایش علی محمد شیرازی دامنه‌دار شد تا آن جا که طبق مدارکی که توسط خود بهائیان و بایان ارائه شده و به نظر خواهد رسید، بعد از تبعید بایان از ایران آن دولت شرایطی برای این فرقه درون روسیه فراهم آورد تا بتواند آزادانه فعالیتشان را توسعه بخشند که در ذیل به چگونگی و شرح جزئیات آن خواهیم پرداخت. نخست باید به اولین حمایت آن کشور از بایان پردازیم تا زمینه مساعدت و یاری و نیز روندی که این فرقه پیمود روشن شود. در فصل اول درباره‌ی منوچهرخان گرجی سخن رفت و گفته شد که وی علی محمد شیرازی را به تمهید از شیراز توسط ایادیش به اصفهان آورد و او را نزد خود نگاه داشت. در این قسمت به بررسی و ماهیت این عمل از زاویه‌ی دیگری در ارتباط با موضوع مورد بحث مان می‌پردازیم. منوچهرخان گرجی، ارمنی مذهب، جزء اسرائی بود که آغا محمدخان قاجار در سال ۱۲۰۹ هجری قمری او را از « تفلیس » به ایران آورد و در دربار قاجار جزء خواجگان حرمسرا و سپس وی را پیشخدمت خاص خود نمود. این فرد با برخورداری از هوش ذاتی و حمایت صریح روس‌ها مقرب دستگاه در زمان محمد شاه واقع گردید و به سمت ایچ آقاسی (خواجه باشی) و سپس « ایشیک آقاسی » ارتقاء مقام داد. در آن زمان همان گونه که خواندیم به حکومت اصفهان رسید و از علی محمد شیرازی تا آنجا که می‌توانست حمایت مالی و سیاسی نمود که شرح این مطلب با استناد به مدارک بهائیان نقل می‌کنیم: [صفحه ۱۲۴] « ...یک روز معتمدالدوله در حضور مبارک در میان باغ مشرف بود عرض کرد خداوند به من ثروت زیاد عنایت کرده نمی‌دانم به چه راهی آنها را خرج کردم اگر اجازه بفرمایید اموال خودم را در نصرت امر شما صرف کنم، محمد شاه را تبلیغ کنم یقین دارم که مومن خواهد شد و به انتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت، آن وقت او را وادار می‌کنم حاجی میرزا آقاسی را که شخص خائن و مخرب مملکت است معزول کند، یکی از خواهرهای شاه را هم برای شما می‌گیرم حکام و ملوک عالم به امر مبارک و آئین نازنین دعوت می‌کنم و این گروه زشت رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند از صفحه‌ی روزگار بر می‌اندازم. حضرت « باب » فرمودند: نیت خوبی کرده‌ای ». [۱۶۷]. مؤلف کتاب « تاریخ قدیم » (نقطه الکاف) در مورد دیگری در رابطه با حمایت سفارت روس چنین می‌نویسد: « ... چون که جناب حجت از امیر مایوس شد و دید دل او را هیچ رحمی نیست لهذا چند کاغذ « به وزرای دول خارجه » نوشتند و ذکر احوالات خود نمودند. ایشان نیز شفاعت نمودند و در نزد امیر (امیر کبیر) قبول نمود، بلکه او را نصیحت نمودند که چه معنی دارد که جمعی فقرا در بلد شما ادعای علم می‌کنند؟ ... شنیدم از جمله‌ی تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر گرفته و سبب « عزل » آن شده یکی همین قتل این سلسله مظلوم بود. خلاصه « ایلچی روس » و « ایلچی روم » به دیدن جناب حجت آمدند و صحبت داشتند... ایلچی‌ها قدری متحیر شده سکوت کردند زیرا دیدند محل حرف نیست به هر حال ایشان رفتند تا بعد ثمره‌ی آن بروز نماید. » [۱۶۸]. [صفحه ۱۲۵] و می‌افزاید: « ایلچی روم و ایلچی روس امیر را ملاقات نموده بودند در باب قتل حضرات و گفته بودند که چه معنی دارد که جمعی از ضعفای رعیت مطلبی می‌گویند و شما با آن اقتدار در صدد اذیت ایشان هستید... پادشاه روس فرستاده بود به نزد ایلچی تبریز که شرح حالات حضرت را معلوم نما. همین که این خبر رسید آن حضرت!! را شهید نموده بودند » [۱۶۹]. در جای دیگر: « ... چند روزی دیگر در بادکوبه ماندیم و از آنجا سوار راه آهن شدیم و رو به عشق آباد گذاشتیم. در راه دیه‌ها و آبادی‌ها دیدیم که همه دیدنی بود و روزگاری در خاک ایران بود. چون به

عشق آباد رسیدیم در گوشه‌ی « مشرق الاذکار » نمازخانه بهائیان که ساختمانی با شکوه و زیبا و باغی و گلستانی دلگشا داشت خانه گرفتیم و دوستانمان به دیدنمان آمدند. « در این شهر و شهرهای دیگر مسلمان نشین همه‌ی بهائیان آزاد بودند و فرمانفرمائی روس تزاری دست آنها را در هر کاری باز گذاشته بود، چنان که به نام « مشرق الاذکار » نمازخانه ساخته بودند و از روز نخست که از گوشه و کنار کشور ایران مردم در آن شهر گرد آمدند ز هر چشمی از مسلمانان گرفتند چون بازار داد و ستد و کار بازرگانی « در عشق آباد » گرم بود بسیاری از مردم یزد، آذربایجان و خراسان روی بدان شهر نهادند و پادشاه و فرمانفرمایان روس به بهائیان کمک شایانی می‌کردند و چون سازماندهی رو براهی داشتند انجمن‌ها برای خواندن مردم به کیش بهائی برپا نمودند. ولی چون کارهای خود آزاد بودند و چیزی از مردم نپنهان نمی‌داشتند و مردم بر همه کارهای درون و بیرون آنها آگاه بودند و نمی‌توانستند گندم نمائی کنند و جو بفروشند کسی از مسلمانان عشق آباد و دیگر شهرها به آنها [صفحه ۱۲۶] نگرید. [۱۷۰]. و همچنین سندی دیگر: « ... از موقعی که همکاری قوای انتظامی با اولیای دولت صورت عمل به خود گرفته است آرامش بیشتری در پایتخت حکمفرماست. همچنین با اقدامات مؤثری که توسط حاکم جدید شیراز شاهزاده « فیروز میرزا » برای جلوگیری از عملیات بایان بکار برده است فعالیت آنان فوق‌العاده شده است « لرد پالمستون » از سفیر خود در ایران خواستار شده است که گزارش مبسوطی راجع به عقاید این فرقه برای ما بفرستد و این جانب هم امیدوارم در آتی‌ای نزدیک بتوانم کتابی که از تألیفات یکی از بایان مشهور در اختیار من گذاشته است برای وزارت امپراطوری بفرستم... » پرونده‌ی شماره‌ی ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰، صفحات ۴۳۴ - ۴۳۵ گزارش دالگورکی سفیر روسیه در ایران به وزیر امور خارجه (سناوین) مریم آباد، سوم ژوئیه ۱۸۵۰ شماره‌ی ۵۳ به نقل از: کتاب شورش بایان در ایران؛ ۱۸۵۲ - ۱۸۴۷، مسکو، لنین گراد نشریه فرهنگستان علوم - ا. ج. ش. س جلد ۳۰ صفحات ۱۴۳ - ۱۵۹ مسکو، ۱۹۳۹. « ... اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بایان زنجان که با جان خود بازی می‌کنند در مقابل قوای شاهی مقاومت سختی نشان می‌دهند و از عهده‌ی دفع حملات « محمدخان » به خوبی بر می‌آیند جای بسی تعجب است که این عده با چه شهامتی وضعیت خطرناک خود را تحمل می‌کنند. رهبر آنان محمدعلی به سفیر ترکیه « سمیع افندی » و همچنین به کلنل شیل (سفیر انگلیسی در ایران) مراجعه و از او خواهش وساطت کرده است لیک همکار انگلیسی من (سفیر انگلیس) معتقد است که بعید به نظر می‌رسد که دولت ایران حاضر بشود که دول خارجی در این مورد به کمک این فرقه وارد مذاکره بشوند... پرونده‌ی شماره ۱۳۴ - تهران ۱۸۵۰، صفحه‌ی ۵۶۲ گزارش [صفحه ۱۲۷] دالگورکی سفیر در ایران: به سناوین، مریم آباد، ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۰ شماره‌ی ۷۲ - به نقل از همان منبع... بعد در لوحی که به افتخار امپراطور روس نیکلایویچ الکساندر دوم از قلم « اعلی » نازل شده آن وجود « اقدس » عمل سفیر را تقدیر و بیاناتی بدین مضمون می‌فرماید: « قوله جل جلاله « قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی بسحن الطاء تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب الله لک مقاماً لم یحط به علم احد الا هو ایاک ان تبدل هذا المقام العظیم. و نیز در مقامی دیگر می‌فرماید ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود سفیر دولت بهیه ایده الله تبارک و تعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت و مکرر اجازه‌ی خروج از سجن صادر گردید ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید. اعلیحضرت امپراطور دولت بهیه روس ایده الله تبارک و تعالی حفظ و رعایت خویش را فی سبیل الله مبذول داشت و این معنی علت حسد و به فضای جلالی ارض گردید... » [صفحه ۱۲۸] - میرزا حسینعلی بهاء پس از رهائی از زندان در مقام قدردانی از سفیر دولت روسیه در ایران، لوحی خطاب به امپراطوری روسیه تزاری « نیکلایویچ الکساندر دوم » از « عکا » ارسال داشته باشد که آن را در کتاب: مبین (صفحه ۷۶ چاپ ۱۳۰۸ ه. ق - ۳۶۰ صفحه‌ی ۱۵ سطر، و نسخه خطی، به خط زین المقربین ۱۲۹۴ ه. ق) ثبت نمود: « ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (میرزا بها) و به سوی بهشت بشتاب، آن جائی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی روشنی‌ها نام یافته است (شهر عکا) مبادا این که هوای نفست تو

را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربانت باز دارد. ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفتی و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمت به موج افتاد ترا به حق جواب دادیم به درستی که خدای تو دانا و حکیم است. به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچکس بدان احاطه ندارد، مبادا این مقام را از دست بدهی...» [صفحه ۱۳۰] «و عدالتی که از دولت قوی‌ی بهیه روسیه اطال الله ذیله‌ها من المغرب» الی المشرق و من الشمال الی الجنوب در این محاکمه ظاهر شد شایسته‌ی ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره در انجمن دوستان در جمیع دیار و بلدان است... و جمیع دوستان به ادعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیحضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند، زیرا که در الواح منیعه که در این اوقات از ارض مقدس عنایت و ارسال رفته می‌فرمایند آنچه را که ترجمه و ملاحظه‌ی آن این است... باید این طایفه مظلومه ابداً این حمایت و عدالت دولت بهیه‌ی روسیه را از نظر محو ننمایند و پیوسته تأیید و تشدید حضرت امپراطور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند. « کتاب مبین، جلد دوم، صفحه ۲۳۲، تهران، لجنه‌ی ملی نشریات امری ۱۳۲۶ ه. ش. ۴۸۰ صفحه‌ی ۲۰ سطری (رقعی) میرزا ابوالفضل گلپایگانی مبلغ مشهور بهائیان در نامه‌ای خطاب به « میرزا اسدالله خان » تصریح می‌کند که آن را « عزیز الله سلیمانی اردکانی » بهائی در کتاب: مصابیح هدایت ضبط و ثبت کرده است و در بالا به نظر رسید. [صفحه ۱۳۱]

حمایت‌های سیاسی دولت عثمانی از سران بهائی

همان گونه که گفته شد بایان در سایه حمایت دولت روسیه به بغداد رفتند. این جریان در سال ۱۲۶۱ ه. ق رخ داد که بیش از یک دهه به طول انجامید بدین معنی که بایان سالهای ۱۲۷۵ - ۱۲۶۱ را در آن کشور گذرانیدند و در تمام آن مدت هم همواره کشمکش داشتند. فعالیت و دوران اقامت آزادانه‌ی بایان در بغداد به دلیل امتیازی بود که والی بغداد بعد از آن که بایان قصد اقامت کردند تحت عنوان تابعیت عثمانی بدان‌ها تفویض نمود. والی بغداد پا را از این هم فراتر نهاد و شرائطی برای سران این فرقه فراهم آورد تا بتواند پیرامون یکی از سرشناسان عناصر بابی مهاجر بغداد که بسیار متمول هم بود دامنه عملیاتشان را چنان بگسترند که دست به از بین بردن مخالفانشان زنند. از آنجا که بایان با برخورداری از قانون کاپیتولاسیون غیر قابل تعقیب بودند [۱۷۱] از اقدام به هر عملی روی گردان نبودند، به ویژه آن که آزار و اذیت مسلمانان شیعه و سنی و توطئه و تهدید و تعرض به جان و مال شخصیت‌های اسلام را به طور کلی در رأس فعالیت‌هایشان قرار داده بودند. آنها در این راه تا آنجا جلو رفتند که تعدادی عوام قدره کش بابی و بهائی را برای این کار استخدام و به خدمت گرفتند. [صفحه ۱۳۲] «... بایان» در عراق، شب‌های تار به دزدیدن ملبس و نقدینه و کفش و کلاه زوار عتبات عالیات پرداخته، از شمع‌ها و صحائف و زیارتنامه‌ها و جام آب سقاخانه‌ها دریغ نداشته، در ایام عاشورای امام حسین (ع) در کربلا و...» [۱۷۲]. در این میان با توجه به نیازی که دولت انگلستان به افرادی فعال و جاسوس و همگام با نقشه‌های دولت انگلستان در خاک عثمانی داشت آن دولت بایان را عامل مؤثری برای بعضی از اهداف خود در خاک عثمانی دانست و آنان را به خدمت گرفت. در آن مقطع بایان عملاً به صورت جاسوس دو جانبه در خاک عثمانی عمل کردند؛ در این جا به یکی از مدارک خود بهائیان اشاره می‌شود. « کلنل سر آرنولد باروز کم بال » COLONEL SIR ARNOLD BARROWS KEMBALL که در آن اوان سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاء الله « را احساس نمود شرحی دوستانه به ساحت انور تقدیم و به طوری که هیکل اطهر بنفسه الاقدس شهادت داده قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشریف حضوری نیز متعهد گردید که هر گاه وجود اقدس مایل به ارسال پیامی به « ملکه ویکتوریا » باشند در مخابره آن به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه قدم به هندوستان یا هر نقطه‌ای دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد...» [۱۷۳]

« حسینعلی میرزا » که از حمایت روس‌ها برخوردار بود و از طرفی از مأموران مخفی عثمانی و قدرت عثمانی هراس داشت آشکارا و صریح نتوانست پیشنهاد مزبور را در همان جا جواب گوید، اما همان گونه که خواهیم دید این امر زمینه را برای فعالیت‌ها و همکاری‌های گسترده بایبان با دولت بریتانیا به خوبی فراهم نمود. [صفحه ۱۳۳] « حسینعلی میرزا » و برادرش « میرزا یحیی » بعد از این جریان به اسلامبول نقل مکان داده شدند و از آن جا آنها را به شهر « ادرنه » فرستادند. این امر بدان سبب صورت گرفت که کشمکش‌ها بین دو برادر بیشتر شد و دولت عثمانی هم که حضور آن دو تن را در شهری چون اسلامبول با صدها ایرانی صلاح نمی‌دانست [۱۷۴] « ادرنه » را برایشان مناسب‌تر دید. در همین اوان دیگر دول هم به فکر بهره‌برداری از عوامل بابی برآمدند، لذا نایب قونسول فرانسه در آن کشور هم دیدار محرمانه‌ای با حسینعلی میرزا به عمل آمد: « نایب قونسول فرانسه که سابقه دوستی با حضرت بهاءالله داشت محرمانه به حضور شتافت و به طوری که مأمورین ندانند چه مقصد دارد یک ملاقات خصوصی در مدت نیم ساعت یا کمتر انجام داده... » [۱۷۵]. شوقی افندی در این مورد تأکید می‌کند: « در این حین بعضی از قناسل دول خارجه به محضر انور مشرف و از ساحت اقدس استدعا نمودند که اجازه فرمایند با حکومت مطبوعه خود وارد مذاکره شوند موجبات استخلاص هیکل مبارک (میرزا حسینعلی) را فراهم سازند... » [۱۷۶]. وی سپس به گفتار میرزا حسینعلی در این خصوص اشاره می‌کند که بهاءالله گفته است: « ...هنگام خروج از ارض مهر (ادرنه) قناسل آن مدینه در حضور غلام حاضر و اظهار مساعدت نمودند و فی الحقیقه نسبت به ما کمال محبت و رعایت مبذول داشتند [۱۷۷]. [صفحه ۱۳۴] همکاری و نزدیکی حسینعلی بهاء با سفارتخانه‌های دول خارجه، روس، انگلیس، فرانسه در « ادرنه » ناشی از دو انگیزه بود، نخست آن که حضور بایبان در شهر ادرنه مصادف با درگیری‌های دولت عثمانی و یونان و اختلافشان بر سر مالکیت شهر ادرنه بود. در این میان دول روس و انگلیس از این کشمکش و تضاد بهره‌گیری می‌کردند لذا زمینه برای استفاده از جاسوسانی که بتوانند در این راه اطلاعاتی کسب نمایند کاملاً فراهم بود، و بایبان با برخوردارگی از شرایط به این عمل خود را آماده کردند. از سوی دیگر دولت عثمانی هم با این تصور که از بایبان با برخوردارگی از داعیه ضد شیعی و اسلامی‌شان و با توجه به اینکه سیاستی مخالف با دولت ایران هم دارند، می‌تواند [صفحه ۱۳۵] در صورت لزوم بهره‌برداری کند بدان‌ها میدان عمل داد. اما بعد از مدتی که از اقامت بایبان در عراق و « اسلامبول » و « ادرنه » گذشت رابطه سری و مخفی‌شان با مأموران روس، انگلیس و فرانسه آشکار شد لذا دولت عثمانی در صدد برآمد دست از حمایت آنها بردارد. سلطان عبدالعزیز در پی بر ملا شدن ماهیت بایبان و ارتباطشان با دول نامبرده فوراً آن را به عکا و قبرس تبعید کرد: دولت عثمانی بایبان را که در آن روز به دو دسته تقسیم شده بودند از کشور بیرون کرد، بدین ترتیب که میرزا حسینعلی و اتباعش را به « عکا » و میرزا یحیی - صبح ازل - و اتباعش را به جزیره قبرس فرستاد. میرزا حسینعلی که پس از این واقعه سخت تحت کنترل دولت عثمانی به سر می‌برد و سیاست عثمانی ناشی از آگاهی آن دولت بر رابطه میرزا حسینعلی و مأمورین روس و انگلیس فعالیت‌هایش را محدود کرده، بر آن شد برای بازگشت به ایران تمهیدی بیاندیشد تا بلکه بهائیان - پیروان وی را بهائی می‌گفتند - ضمن رهایی از زیر فشار و محدودیت‌های مأمورین عثمانی دوباره بهائیت را در ایران مرکزیت دهد. در پی این فکر میرزا حسینعلی تصمیم گرفت به ناصرالدین شاه قاجار نامه‌ای بنویسد. در آن موقع تقریباً بیست و پنج سال از وقایع بابیه می‌گذشت و وی به گمان آنکه با تضرع و زاری و تظاهر به خلوص و بندگی - همان گونه که در متن نامه مطرح است - شاه قاجار را به رحم و ملامت آورد تا بلکه آنان را به ایران بازگرداند. در نامه‌ای که وی به ناصرالدین شاه نوشت، وی پیروان آن فرقه را افرادی نادان و احمق خواند و خود را تا حد غلامی و چاکری و بندگی به زیر آورد، اینک متن اصلی آن نامه: [صفحه ۱۳۷] همان گونه که از متن نامه بر می‌آید، نامه سرپا تضرع و زاری است و تقاضای پوزش و عجز دارد. وی برای جبران گذشته بدین وسیله متوسل شد و نوشت که با بایبان در سال ۱۴۶۸ در جریان حوادث شرکت نداشته و برای این موضوع دلیل هم ارائه داد. میرزا حسینعلی قبلاً نامه‌ای ترتیب داده بود و از طرفدارانش می‌خواست راه اطاعت و تسلیم و دعا و ثنا را نسبت به پادشاه قاجار در پیش گیرند. [۱۷۸]. سردی دربار

ایران در قبال نامه و التماس‌های میرزا حسینعلی، بهائیان را بر آن داشت تا دست به تمهیدی دیگر زنند و در عکا با عثمانی از طریق مسالمت و نرمی وارد شوند و با نشان دادن خضوع و فرمانبرداری و جلب رأفت مقامات عثمانی در این چارچوب که حاضر به هر نوع «خدمت‌گذاری» می‌باشند از آن بن بست‌رهایی یابند. آنها اعلام کردند که آماده‌اند خود را با هر امر و فرمانی که دولت عثمانی صلاح می‌داند وفق دهند و حرکت نمایند. جهت جلب اطمینان مقامات عثمانی بهائیان تبلیغاتشان را موقتا به حالت تعلیق در آوردند، و حتی همگان در مراسم مذهبی اسلامی خود را به شدت تمام مشغول داشتند گویا آنها اصلا بهائی و بابی نبوده حتی از «پاپ هم مسیحی‌تر شدند!» چه رسد به این که صحبت از نفی احکام و مبانی اسلام به میان آورند. در آن اوان این جریان با شورش‌های کمونیستی درون خاک روسیه تقارن پیدا می‌کند، بهائیان در عکا از این پیش‌آمد استفاده کرده و بر شدت تظاهرشان به مسلمان بودن می‌افزایند. آنها برای اغفال بیشتر مقامات عثمانی حتی لوحی را که عین متن آن در زیر منعکس شده است برای پادشاه عثمانی ارسال دارند: «خدایا خدایا تو را به تأییدات غیبی، و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت عثمانی و خلافت محمدی را مؤید فرما و در زمین مستقر و مستدام دار.» (به نقل از جزء ثانی صفحه ۳۱۲) «عباس افندی» که بعدا جانشین میرزا حسینعلی شد در پی آن نامه ضمن ارسال لوحی به شاهان ایران و عثمانی عبودیت و بندگی خود را در نهایت درجه نسبت به آنها اظهار می‌دارد که متون و تظلم نامه وی در زیر منعکس می‌گردد: [صفحه ۱۳۸] «این آواره از جمیع جهات صادق و خیرخواه در دولت ذی شرکت ایران و عثمانی است. و در جمیع رسائل و محررات و ستایش نعمت از این دولتین علیتین نمودم...» (مکاتیب جلد چهارم صفحه ۱۷۷ تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع، ۵۱ به اضافه ۲۰۲، صفحه) (هو الله) (الهی الهی) اسألک بتأییداتک الغیبیه - و توفیقاتک الصمدانیه - و فیوضاتک الرحمانیه - ان تؤید الدوله العلیه العثمانیه - و الخلافة المحمدیه علی التمكن فی الارض و الاستقرار علی العرش - و ان تصون اقلیها عن الآفات - و تحفظ مرکز خلافتها عن الملمات (أی رب) صنهافی کھف حفظک و حمایتک - و احفظها بعین عنایتک - و اشمهلها بلحظات رحمانیتک - لانها تحمی البقعة المبارکة النوراء - و تحفظ علی وادی سیناء - و یتمد ظل حمايتها علی رؤس الاحباء - انک أنت المقتدر علی ما تشاء - و انک انت القوی القدير (ع) [صفحه ۱۳۹] پس از چنگ اندازی و پیشروی انگلستان در خاک عثمانی از جمله در عکا - مقر بهائیان - و قبرس - مقر ازلیان - میرزا حسینعلی و میرزا یحیی ماهیت خود را آن چنان که بود بر ملا ساختند و به طور مشهودی زیر چتر حمایت‌های دولت بریتانیا قرار گرفتند [۱۷۹]. دولت عثمانی پس از آنکه به ماهیت جاسوسی سران بهائی از جمله «عباس افندی» در خاک فلسطین پی برد و دانست که این فرقه دستشان محکم در دست انگلیسی‌ها است تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی اعدام کند. این مطلبی است که «شوقی افندی» به طور صریح در کتاب «قرن بدیع» آن را تأیید می‌کند. «جمال پاشا فرمانده کل قوای عثمانی تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی اعدام کند» [۱۸۰]. در این مورد به مدرک دیگری در این جا استناد می‌شود: (این موضوع را یکی از بهائیان در کتابی تحت عنوان «بیان الحقایق» ذکر می‌کند) «... در سال دوم جنگ بین المللی اول عبدالبهاء مرا به حیفا طلبید وقتی وارد شام شدم جمال پاشا به جبهه جنگ برای سرکشی رفته بود و گفتگو در مورد انور پاشا در میان شادی‌های مردم شام و کف زدن‌ها وارد شد از آن طرف هم جمال پاشا از جبهه برگشت و بین دو رکن دولت عثمانی ملاقات حاصل شد و من نفهمیدم جمال پاشا چه خیانتی از عبدالبهاء کشف کرده بود که زمزمه بلند شد که جمال پاشا به حیفا خواهد رفت برای تنبیه عباس افندی، اما وقتی که من وارد حیفا شدم دیدم حضرات خودشان هم بی‌خبر نیستند...» [۱۸۱]. (عباس افندی همان عبدالبهاء است) [صفحه ۱۴۰]

حمایت دولت انگلستان از بهائیان

«در یکی از موثق‌ترین کتاب‌های بهائیان - قرن بدیع - در مورد حمایت دولت انگلستان از بهائیان آمده است که دولت انگلستان به

حمایت جدی از عباس افندی برخاست، و «لرد بلفور» وزیر امور خارجه انگلیس در همان ایام وصول خبر دستور تلگرافی به جنرال النبی فرماندهی قشون انگلیس در فلسطین صادر و تأکید جدی نمود که با جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن بکوشد. «[۱۸۲]. عباس افندی [۱۸۳] در طول مدت جنگ بین عثمانی و دولت انگلستان هوادار انگلیسی‌ها بود و در مناطق عکا و حیفا... شناسائی‌های لازم و امکانات مناطق مختلفه سرزمین فلسطین را در اختیار آنان می‌گذاشت و از طرفی مواد مورد احتیاج نیروهای انگلیسی را بعد از تسلط بر فلسطین با تلاش و جدیت فراوان بر ایشان تهیه می‌نمود. در یکی از کتابهای بسیار معتبر بهائیان نوشته، «بلانفلید» که مورد تأیید زعمای [صفحه ۱۴۱] بهائی فلسطین (اسرائیل) و انگلستان رسیده است در مورد ارتباط بهائیان و دولت انگلستان پس از بر شمردن املاک و اموال میرزا حسینعلی و فرزندش می‌نویسد: «سرکار آقا گاه به گاه اراضی در محل‌های مختلفه می‌خرید عاصفیه و ائیه در نزدیک حیفا واقع بود نامبرده طبق دستور بهاء‌الله و به ضیاء‌الله و بدیع‌الله دو برادران کوچک خود اراضی دیگری نیز در قراء سیمره و نقیب و عدسیه در نزدیکی اردن خریداری شدند.» «گندم محصول مهم اراضی مذکور، ثروت نسبتاً قابل توجهی برای زعمای بهائیان به حساب می‌آمدند، از این روی به مقدار زیادی از این گندم‌ها در مخازنی انبار شدند منظور تعیین شده بود انبار شده بود.» «بلانفلید در ص ۲۱۰ کتابش می‌نویسد: «مقدار زیادی از این گندم‌ها در مخازنی انبار شدند وقتی قشون انگلیس وارد حیفا شد کارپردازی ارتش انگلیس از لحاظ آذوقه مواجه با اشکالات بود افسر مربوطه برای مشورت به سرکار آقا مراجعه نمود و اخیر الذکر پاسخ داد ما گندم داریم افسر مزبور در کمال تعجب پرسید آیا برای ارتش انگلیس هم دارید؟ عبدالبهاء جواب داد «من برای ارتش انگلیس هم گندم دارم.» خانم بلانفلید در همین صفحه می‌افزاید، مخازن مذکور در زمان تسلط قشون عثمانی در آن نقطه پنهان نموده چون محل امنی به شمار می‌آمد پس از پیروزی ارتش بریتانیا و تسلط آن کشور بر سرزمین فلسطین دولت انگلستان به پاس قدردانی از کوشش‌های دوستانه عباس افندی در فراهم نمودن تسهیلاتی که موجبات موفقیت انگلستان در درگیری بین آن کشور با عثمانی بر سر اراضی قبرس و فلسطین سبب گشت، تصمیم گرفت به نحو شایسته‌ای از جاسوسی‌های مؤثر عباس افندی تشکر و قدردانی کند. در کتاب «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه» که عباس افندی متن و نوشتار آن را تهیه و تنظیم نموده، و محفل بهائیان مصر اقدام به چاپ آن نمود، عبدالحسین آواره مؤلف این کتاب می‌نویسد: «و از قرار مذکور سردار بریطانی که در ۲۳ ایلول سنه ۱۹۱۸، حیفا را فتح کرد، هنگام ورود به شهر برای زیارت این منتقل (عبدالبهاء) فرمان مخصوصی را دریافت نمود، یعنی از طرف امپراطور انگلستان مأمور شد که مخصوصاً حضرت عبدالبهاء را [صفحه ۱۴۲] «لدی الورود زیارت نماید، و پادشاه انگلیس نشانی از عضویت امپراطوری انگلیس از درجه نجابت و بزرگی به او بخشید.» [صفحه ۱۴۴] شوقی افندی در صفحه ۲۹۹ کتاب قرن بدیع چنین می‌نویسد: «پس از اختتام جنگ و اطفاء نایره‌ی حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبهائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلوم نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب نایت هود و اهدافشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند و این امر با تشریف و تجلیل و تقدیر در محل اقامت حاکم انگلیس در حیفا برگزار گردید و در آن احتفال پر احتشام جمعی از رجال و اعظام قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور به هم رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند.» [صفحه ۱۴۵] بلانفلید می‌نویسد: حکومت انگلیس بر حسب رویه‌ی معمولیش که از اعمال قهرمانان قدردانی می‌کند به عبدالبهاء یک مدال قهرمانی **Knight Hood** داد که نامبرده این افتخار را به عنوان یک تشریفات احتراماتی از طرف یک پادشاه عادل قبول نمود. «عباس افندی که این بیگانه پرستی را افتخاری برای خود می‌پنداشت در قبال دریافت لقب «سر عباس افندی» برای عظمت «ژرژ پنجم» پادشاه وقت انگلستان و ادامه و بقایای بی‌زوال انگلستان در «ارض فلسطین» به دعاگوئی مشغول شد و جان‌نثاری و عبودیت خویش را به پادشاه انگلستان ضمن ارسال لوحی که در کتاب مکاتیب منعکس به شرح زیر اعلام داشت: «بارالها سرپرده عدالت در این سرزمین برپا شده است و من تو را شکر و سپاس می‌گویم... پروردگارا امپراطور

بزرگ ژرژ پنجم را به توفیقات رحمانیت مؤید بدار و سایه بلند پایه‌ی او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز. « هو الله اللهم ان سراق العدل قد ضربت اطنا بها علی هذه الارض المقدسة فی مشارقها و مغاربها و نشکرک و نحمدک علی حلول هذه السلطنة العادلة و الدولة القاهرة الباذلة القوة فی راحة الرعية و سلامة البرية - اللهم أید الامپراطور الاعظم جورج الخامس عامل انکلترا بتوفیقاتک الرحمانیة و ادم ظلها الظلیل علی هذا الاقلیم الجلیل بعونک و صونک و حمايتک انک أنت المقتدر المتعالی العزیز الکریم حیفا ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ (ع ۷) متن فوق، متن دعای عباس افندی برای سلامتی و پایداری « جورج پنجم » پادشاه وقت انگلیس که عینا از کتاب مکاتیب کلیشه شده است. [صفحه ۱۴۶] رابطه عباس افندی و دولت انگلیس روز به روز روند تندتری طی می‌کند. به طوری که وی در نهایت خود بزرگ بینی از یک سوی و در نهایت بندگی در برابر دولت انگلیس از سوی دیگر چنین می‌گوید: [صفحه ۱۴۷] « و از ملت و دولت انگلیس راضی هستم.. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است، ارتباط تام حاصل می‌شود، نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کند، همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می‌نماید... در مقابل انگلیسی‌ها هم حمایتشان را از بهائیت دریغ نداشتند: «...نخستین باری که رابطه‌ی صمیمانه عباس افندی را با انگلیس‌ها احساس کردم، گویا در سال ۱۳۳۸ قمری بود (دو سال پیش از مرگ عبدالبهاء) که در آن سال خواه و ناخواه مرا به عضویت محفل بهائیان تهران انتخاب کردند و از آن جا که می‌خواستم به بعضی از اسرار پی بیرم این انتخاب را پذیرفتم. اتفاقا در آن ایام مسلمانان کاشان کمر بسته بودند لانه‌ی زنبوری که به نام مدرسه وحدت بشر دایر شده بود بیندند، در نتیجه کشمکش بین مسلمین و بهائی آغاز شد. در تهران محفل کوشش می‌کرد که لانه‌ی زنبور بسته نشود و رئیس فرهنگ کاشان که دانسته بود حضرات با برنامه معارف مخالفند و درس تبلیغ و الواح و مناجات‌های خودشان را تدریس و ترویج می‌کنند با مسلمانان هم صدا حسب الوظیفه ایستادگی کرد تا حکم بستن مدرسه را صادر نمود. مرحوم مستوفی الممالک رئیس دولت بود محفل روحانی تهران پس از آن که از موافقت دولت مأیوس شد خواست به سفارت انگلیس مراجعه کند من رأی ندادم و گفتم چون شما می‌گویید که رئیس ما دستور داده که در سیاست دخالت نکنید این دستور را نقض کرده در یک امر جزئی که مربوط به داخله‌ی ایران است خارجی‌ها را دخالت می‌دهید و به سفارت انگلیس مراجعه می‌کنید؟ » « بعضی از پیشکسوتان نشان بر خوش‌باوری من خندیدند و مفهوم حرفهایشان این بود که این دستورات مصلحتی است یعنی برای فریب دادن دولت [۱۸۴] . [صفحه ۱۴۸] و ملت ایران است چون معمول اهل بهاء این است که هر دروغ و تقلب و نفاق و دورویی را به عنوان حکمت و مصلحت روا می‌دارند و می‌گویند فلان دروغ بر حسب مقتضیات حکمت است و این عین سیاست انگلیسی‌ها است یا فلان خیانت برای مصلحت و پیشرفت امر جایز است این بود که عاقبت از رأی خود منصرف نشدند منتهی چون من به شدت مقاومت کردم صلاح دیدند که خودشان مستقیما به سفارت مراجعه نکنند و خود « عباس » را به این کار وادارند و من هم موافقت کردم. خلاصه صورت تلگرافی نوشته و فردایش به اسم کمپانی مخابره شده و به زودی توصیه‌ای خطاب به سرکار جلالت مدار سفیر موافق اصلاح آن روز که به سفرای خارجه نوشته می‌شد از عبدالبهاء رسید تقریبا به این مضمون « به دستور بهاء الله که به - کرات تمجید از عدالت (!!) انگلیس نمودند همه دوستان صادق دولت فخریه‌اند، عبدالبهاء، عباس، بعد از وصول این توصیه همه شاد شدند که کار درست شد و من شاد شدم که مجهول دیگری هم معلوم شد. » « هر چیز مرحوم مستوفی الممالک به خواهش سفیر ترتیب اثر نداد و حتی صلاح اندیشی کرد که خیر دولت فخریه در این است که این گونه امور را که تکیه گاه مذهبی دارد به خود ایرانیان واگذارد ولی رابطه این دو خدا « خدای سیاست، خدای خیانت » مشهور گشت مدرسه باز نشد ولی پرده از خیانت و وسوسه باز شد به قسمتی که چون با مرحوم میکده در باغ ونک مرحوم مستوفی را ملاقات کردم، از در یک شاخ اندوختن افندی استعجاب فرمود « [۱۸۵] . پس از مرگ عباس افندی (۱۳۴۰ ه. ق - ۱۳۰۰ ه. ش) مأمورین سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های انگلستان در کشورهای خاورمیانه، با بهائیان اظهار همدردی و خود را در این عزای بهائی شریک دانسته با صدور تلگراف و ارسال نامه‌هایی ابلاغ تسلیت

انگلستان را به بهائیان اعلام داشتند: [صفحه ۱۴۹] شوقی افندی در کتاب قرن بدیع می‌نویسد که دولت انگلستان در مورد مرگ عباس افندی مراتب تسلیت خود را ابراز داشت. «سر رونالد استورز» مأمور سیاسی دولت انگلستان در خاورمیانه عربی به تجلیل، در کتاب: «عالم بهائی» جلد هشتم خاطره‌ی روابط خود و دفاتر سیاسی دولت انگلستان، و تشییع جنازه عباس افندی را چنین شرح داده است: «اولین دفعه که من به درک ملاقات حضرت عبدالبهاء نایل شدم در سال ۱۹۰۰، یعنی در موقعی بود که پس از خروج از انگلستان و قسطنطنیه از راه روسیه رهسپار قاهره بودم که به جای هری بویل به سمت دبیر شرقی نمایندگی انگلیس در آنجا مشغول خدمت کردم تفصیل این احوال ضمن جزوه‌ی انگلیسی Orientations آثار [صفحه ۱۵۰] شرقیه به قلم اینجناب که به توسط ایورلینکس و واتسن طبع و منتشر گردیده مندرج است. در آن موقع به وسیله گروهی از کنار ساحل از حیفا به عکا حرکت نموده و ساعت بسیار خوشی را با محبوس صبور ولی آزاده صرف نمودم. چند سال بعد که ایشان از حبس مستخلص و به مصر مسافرت فرمودند من افتخار مراقبت حال و معرفی آن وجود محترم را به لرد گیچنر حاصل نموده و شخصیت آن حضرت در لرد نامبرده تأثیری شدید بخشید.» «جنگ بار دیگر ما را از یکدیگر جدا نمود تا اینکه لرد النبی پس از آن که مظفر و منصور وارد سوریه گردید مرا مأمور تأسیس حکومت حیفا و توابع آن نمود در همان روزی که وارد آن مدینه گردیدم به حضور حضرت عباس افندی مشرف و از اینکه در وجنات ایشان تغییری حاصل نشده بود مشعوف و خرسند گردیدم هر موقع که به حیفا می‌رفتم از تشرف به حضورش خودداری نمی‌کردم... آن حضرت یکی دو نمونه از خطوط زیبای دستی خود را به انضمام خط مشکین قلم به من هدیه داد ولی بدبختانه کلیه آنها با عکس بزرگ امضاء شده‌ی ایشان در حریق قبرس از میان رفت. آخرین مراتب خضوع و احترام خود را با قلبی محزون در پیشگاه آن حضرت در سال ۱۹۲۱ یعنی در موقعی که به اتفاق سر هربرت سموئیل [۱۸۶] در تشییع جنازه ایشان شرکت داشتم تقدیم ادیان نمودم.» ما در رأس مشایعین که جمعیتی مرکب از کلیه مذاهب و ادیان بود سرایشی کوه کرمل را با قدم آهسته بالا-رفتم و این درجه اظهار تأسف و احترام مشترک نفوس با رعایت سادگی فوق‌العاده تشریفات در خاطر من کاملاً بی‌سابقه بود. [۱۸۷]. حمایت سیاسی بریتانیا کماکان از بهائیان همچنان پی‌گیر و پیوسته تداوم داشت و سیر صعودی پیموده است. پس از مرگ عباس افندی وارث او متوفی زیر چتر حمایت انگلستان قرار گرفت. وی در جهت اهداف انگلستان به ویژه در آفریقا با توجه به نقش اسلام در جنبش‌های ضد استعماری و شکست مسیحیت سعی و تلاش فراوانی از خود [صفحه ۱۵۱] نشان داد. دولت انگلستان نیز بنا به روابط ضمنی و آگاهی از روند و اهداف بهائیت لازم دید هر چه بیشتر در تقویت آن بکوشد چون آن را بهترین مانع برای نفوذ اسلام در درون جوامع آفریقایی می‌دانست. گرایش مردم آفریقا در صورت عدم حضور و تبلیغات قوی مسیحیت، به اسلام، سبب شد استعمار را بر آن داشت تا بهائیت را در قالب جدیدی بدان‌ها القاء نماید. برای این هدف هماهنگی نقشه‌ها و بکارگیری تمام امکانات و تمهیدات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، بهائیت را بر سر راه انگلستان قرار داد تا به عنوان بهترین وسیله از آن بهره‌گیری نماید. انگلیسی‌ها پس از گفتگو و تبادل نظر با شوقی افندی و به توافق اصولی رسیدن در اجرای برنامه‌ها کنفرانسی از طرف محفل بهائیان انگلستان تشکیل گردید و شوقی افندی در رضوان ۱۰۷ بدیع خاطره سرمست خود را از رویاهائی که به اتکای انگلستان به دست آورده بود ضمن مشخص کردن مسؤلیت‌های مورد توافق با مأمور انگلیسی چنین نوشت: ترجمه‌ی زیر متنی است که از یک ترجمه رسمی مورد قبول محفل بهائیان منعکس می‌گردد: «از فضل و موهبت موفوره‌ی حضرت بهاء‌الله که شامل حال جامعه‌ی محبوب و ارجمند بهائیان جزایر بریتانیا گردیده و موفق شده‌اند مظفرا منصور در دوره‌ی پنجساله‌ی امر در بریتانیا نخستین نقشه تاریخی خود را به اتمام رسانند قلبم مملو از سرور و حبور است. مبشر و مؤسس امرالله و مرکز میثاق و ملاء اعلی این تهنیت می‌گویند. اکمال این شروع که مایه افتخار اولین عقد قرن دوم بهائی می‌باشد در تاریخ امرالله در جزایر بریتانیا و جامعه‌های بهائی در قاره اروپا بی‌سابقه و بی‌نظیر است. تعداد نسبی نفوسی که در آن جامعه امر مهاجرت را اجابت کرده‌اند در هیچ یک از جامعه‌های بهائی در سراسر عالم از حین ختام عصر رسولی دور بهائی به این پایه نرسیده است. جامعه‌ی بهائیان بریتانیا تعهد

تاریخی خود را به خوبی ایفا نمود و بدین وسیله تجلیل و تکریمی که شایسته مقام مهمتر شهید آئین مقدس بود به عمل آمد و برای اجرای وظائف امری آینده قوای روحانیه را مینا کسب گردید. این جامعه پیروزمند در آستانه مشروعات جلیله‌ای قرار گرفته که باید در ممالک سایره انجام دهد و با اینکه جزئیات آن هنوز کاملاً مشخص نیست از بعال می‌تواند نخستین دورنمای آن را مشاهده نماید. « [صفحه ۱۵۳] حال وقت آن است که جامعه متحد قوی البنیان امر حضرت یزدان خود را آماده میدان نموده پس از یک سال استراحت به خدمات تاریخی دیگری پردازند و نقشه دو ساله‌ای را که مقدمه‌ی اقدامات و مجهودات اساسی است شروع نموده حامل شعل هدایت کبری در قاره ظلمانی آفریقا گردند قاره‌ای که حواشی شمالی و جنوبی آن در دوره حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء یکی پس از دیگری به پرتو تعالیم الهی منور گردیده است. اکنون موقع آن رسیده است که جامعه پیروزمند بهائیان انگلستان اقدامات اولیه را مبذول داشته به طوری که در الواح مرکز..... » میثاق مذکور است علم امرالله را در بین قبائل آفریقا مرتفع ساخته و بدین وسیله با جامعه‌های بهائی در قاره‌ی آمریکا و قطر مصر هم عنان گردند تا بنیان نظم اداری امرالله همان طوری که در آمریکای شمالی و جنوبی و قاره‌های اروپا و استرالیا تأسیس گشته در آنجا نیز بنیاد گردد. نقشه مورد نظر خود مقدمه‌ی مجهود است دو گانه است که باید ضمن نقشه‌های آینده عملی گردد و هدف آن توسعه عملیات در داخله کشور و در همین حال تعقیب اقدامات خواهد بود. اولین هدف نقشه دو ساله تحکیم بنیان محافل نوزده گانه‌ای است که با تحمل زحمات در انگلستان و اسکاتلند و ایالت ویلز و ایرلند شمالی و جنوبی تشکیل گشته است. دومین هدف نقشه آن است که در سه اقلیم تابعه‌ی کشور انگلستان واقع در شرق و یا مغرب آفریقا مراکز اصلیه تأسیس گردد. سومین هدف آن است که کتب و آثار [صفحه ۱۵۴] امر به توسط لجنه نشریات به زبان بومی آفریقا علاوه بر سه زبانی که در نقشه‌ی اول مورد اقدام واقع شده ترجمه و طبع و نشر گردد. موفقیت در اجرای نقشه‌ی مورد نظر راه را برای اقدامات وسیع دیگری هموار می‌سازد تا به وسیله نظم اداری ملکوت موعود الهی در روی زمین استوار گردد و این نظم اداری به مراتب از امپراطوری که به وسیله پادشاهان انگلیس در آن قاره به وجود آمده است مجلل تر و باشکوه تر خواهد بود. موفقیت در نقشه‌ی جدید جامعه‌ی بهائیان انگلیس را در افتخارات جامعه‌ی بهائیان آمریکا سهیم و شریک خواهد ساخت و قبل از حلول مراسم جشن قریب الوقوع صد ساله اظهار امر خفی حضرت بهاء‌الله دو فتح و پیروزی که به منزله‌ی دو فداکاری در استان امر الهی است نصیب آنان خواهد کرد. برای پیشرفت این منظور مقدس عجلتاً مبلغ یک هزار لیره به رسم اعانه ارسال می‌دارم. [۱۸۸]. [صفحه ۱۵۵]

بهائیت و حمایت صهیونیسم

طی سالهای ۱۹۲۳ - ۱۹۲۲ - م انگلستان بعد از فتح فلسطین با کسب « قیومیت » فلسطین از جامعه ملل سلطه خود را بر آن خطه اعمال کرد. مسلمانان عرب فلسطین که علیه نفوذ انگلستان مبارزه می‌کردند آن کشور را به این نتیجه رساند که برای حفظ منافع اش در فلسطین به مردمی که بتوانند منافعش را پاسداری نمایند روی آورد، او صهیونیست را داوطلب این کار نمود. « آیریش تایمز » نوشت: « از نظر بریتانیا بهترین راه دفاع از طریق کانال سوئز با استقرار افرادی در فلسطین خواهد بود که به ما علاقه‌مند باشند. [۱۸۹]. « ماکس نوردو » از شخصیت‌های مشخص « صهیونیسم » در ۱۹۱۹ - م، طی سخنانی که در « اکبرتها » ایراد نمود، تعهدات متقابل صهیونیست‌ها و هیأت حاکمه‌ی انگلیس را یکایک برشمرده و گفت: « ما می‌دانیم که شما از ما چه می‌خواهید، شما می‌خواهید که ما نگهبان کانال سوئز باشیم. نگهبان راه شما به هند از طریق خاور نزدیک باشیم ما برای انجام این خدمات دشوار نظامی آماده‌ایم. اما باید اجازه دهید قدرتی باشیم تا بتوانیم این وظائف را به انجام » [صفحه ۱۵۶] رسانیم. « [۱۹۰]. انگلیس‌ها با بی‌گیری وسیعی در راه حصول به هدف یعنی تشکیل قدرتی در فلسطین سعی وافر نمودند. صهیونیست‌ها گرچه بخش ناچیزی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، ولی به عنوان نمایندگان یک « شرکت عمده‌ی جهانی » موقعیت حاکمی را در اقتصاد به دست

آورند. و در عرصه‌های سیاسی نظامی از مساعدت گردانندگان کمیته‌ی قیمومت جامعه ملل برخوردار بودند... [۱۹۱]. در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ شورای عالی متفقین قیمومت فلسطین را به دولت انگلستان داد و ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲ این سمت از طرف شورای مجمع اتفاق ملل به دولت انگلستان ابلاغ گردید، و موضوع تأسیس کانون ملی یهود در فلسطین که جزء دستور قیمومت بود، دولت قیم را موظف ساخته بود که استقلال و خود مختاری این کانون را تأمین نماید. بعد از آن که در سال ۱۹۲۰ دستور قیمومت در « سان رمو » امضاء شد، دولت انگلیس به اداره‌ی این منطقه اقدام نمود، و « سر هربرت ساموئل » که از خانواده‌های معروف یهودیهای انگلستان بود به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین انتخاب شد. [۱۹۲]. « سر هربرت ساموئل [۱۹۳] که نسبت به بهائیان و عباس افندی توجه خاصی داشت - همان طور که در صفحات گذشته گفته شد در تشییع جنازه‌اش شرکت جست - بهائیان در ماجرای تصرف فلسطین و اشغال آن توسط نیروهای انگلیس جاسوسی انگلستان را به عهده داشتند، هربرت ساموئل (۱۹۶۳ - ۱۸۷۰ - م) بنا به تصریح کتاب: « موسوعه المفاهیم و المصطلحات الصهيونیه » تألیف (دکتر عبدالوهاب محمد المیری) [۱۹۴] نخستین کمیسر عالی [صفحه ۱۵۷] (مندوب سامی) در فلسطین بود و در یک خانواده‌ی بازرگان از اشراف یهودی ارتودکس متولد گردیده است. وی با تحصیلات سنتی مذهبی نخستین وزیر یهودی است که وارد کابینه‌ی انگلستان گردید. سموئل یا ساموئل معتقد بود که باید یک کشور یهودی برپا گردد که کانون فرهنگ و تمدن جدید و در ضمن ضامن حفظ منابع انگلستان در منطقه باشد. وی در سال ۱۹۱۵ یادداشتی پیرامون آینده‌ی فلسطین تقدیم هیأت وزیران کرد. هنگام پایان جنگ بین الملل اول حکومت استعماری بنا به توافقی که با صهیونیسم امضاء کرده بود، درهای کشور را به روی مهاجرین یهودی باز کرد و این امر فوراً مورد اعتراض اعراب قرار گرفت و در سال ۱۹۲۱ - م شورشهایی را بر علیه یهودها سبب شد. بهائیان که هنوز از افتخار لقب « سر عباس افندی » خوشوقت بودند به پشتیبانی « انگلیس صهیونیسم » برخاستند. چرچیل که در آن زمان وزیر مستعمرات بریتانیا بود در سوم ژوئن سال ۱۹۲۲ - م طی یادداشتی اعلام داشت که انگلستان یک کانون ملی یهود در فلسطین تأسیس خواهد نمود. یادداشت مورد موافقت سازمان یهود و طرفدارانش و مورد مخالفت شدید مسلمانان واقع شد. بر اثر فشارهایی که در این مورد به وجود آمد انگلستان در دوم ماه آوریل ۱۹۴۷ درخواست یک جلسه عمومی سازمان را پیشنهاد داد. جلسه‌ی مورد نظر از ۲۸ آوریل تا ۱۵ ماه می به این کار رسیدگی نمود و تصمیم گرفت کمیته‌ی مخصوص سازمان ملل متحد در مورد قضیه فلسطین با شرکت ۱۱ نماینده از یازده کشور به ریاست نماینده سوئد از فلسطین دیدن نماید و گزارش در این زمینه ارائه شود. [۱۹۵]. « شوقی افندی در نامه‌ای رسمی به رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در مورد قضیه‌ی فلسطین علناً موقعیت و علائق بهائیان و یهودیان را به سرزمین مذکور ریشه‌دارتر و مهم‌تر از علائق مسلمانان به « قدس » و فلسطین خواند. « اینک متن نامه که در مجله‌ی « بهائی نیوز » به تاریخ سپتامبر ۱۹۴۷ - م و شماره ۷ مجله‌ی « اخبار امری » ارگان بهائیان ایران در آبان ماه ۱۳۲۶ ه. ش در ایران (صفحه ۱۳۰) منتشر شده است از نظر می‌گذرانیم: « آقای امیل سند راستورم رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل در [صفحه ۱۵۸] قضیه فلسطین: « جناب رئیس - مرقومه‌ی شریفه‌ی شما، مورخ ۹ جولای واصل و خوشوقتم از این که فرصتی دست داده تا مختصری در خصوص دیانت بهائی با فلسطین و نظریه‌ی ما نسبت به تغییراتی که ممکن است در اوضاع آینده‌ی این اراضی مقدسه و متنازع روی دهد به اطلاع شما و همکاران محترمان برسانم. « برای استحضار شما به ضمیمه این نامه شرح مختصری درباره تاریخ و مقاصد و اهمیت دیانت بهائی و همچنین جزوه و جیزه‌ای مشتمل بر عقاید و نظریات آن نسبت به وضع فعلی دنیا و تحولاتی که ما امیدوار و عقیده‌مندیم در آن روی خواهد داد ارسال می‌دارم. « موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصر به فرد است: زیرا در حالی که اورشلیم مرکز روحانی عالم مسیحیت است ولی مرکز اداری کلیسای « روم » با هیچ یک از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی‌باشد و نیز هر چند اورشلیم در نظر مسلمانان نقطه‌ای است که یکی از مقدس‌ترین مقامات اسلامی در آن صحرا دارد معذالک اعتبار متبرکه‌ی دیانت محمدی و مرکزی که برای آن یعنی جهت انجام ادای فریضه‌ی حج بدان جا می‌روند در سرزمین عربستان است و نه فلسطین. تنها

یهودیان هستند که علاقه شان نسبت به فلسطین تا اندازه‌ای قابل قیاس با علاقه‌ای بهائیان به این کشور است زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این موقف آنها نیز از یک جهت با بهائیان متفاوت است زیرا خاک فلسطین محل استقرار عرض سه طلعت اعظم بهائی بوده و نه تنها محل توجه و زیارت بهائیان دنیا است بلکه در عین حال مقر دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم...» مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده‌ی بسط عدالت در جمیع شئون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است، چنان که عده‌ی زیادی از پیروان ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یک از این دو گروه [صفحه ۱۵۹] تعصبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترک خود و به صرفه و صلاح کشور میان آنها اصلح و آشتی برقرار سازیم. اما تصمیماتی که نسبت به آینده فلسطین اتخاذ می‌شود مطالبی است که برای ما اهمیت دارد و آن این است که هر کس حکومت حیفا و عکا را در دست می‌گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یک آئین جهان آرا قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار امور بین المللی آن به وسیله این مرکز و همچنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه مزبوره برای زیارت - با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیارت بیت المقدس دارند - رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد. مقام حضرت باب در کوه کرمل و مرقد حضرت عبدالبهاء در همان محل و مسافرخانه‌ی بهائیان شرق در جوار آن و باغ‌ها و اراضی وسیعی حول و حوش آن مقامات... نظر به اینکه مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستند خواهش دارم در سفارش‌ها و توصیه‌هایی که به سازمان ملل متحد در خصوص آینده‌ی فلسطین می‌کنید حفظ و وقایت حقوق بهائیان را مورد توجه و عنایت قرار دهید. ضمناً فرصت را مغتنم شمرده و از روح صمیمیتی که شما و همکارانتان در انجام تحقیقات درباره‌ی اوضاع مشوش این ارض مقدس ابراز داشته‌اید مراتب قدردانی خود را اظهار و با کمال امیدواری دعا می‌کنم که در نتیجه مساعی و نظریات صائبه‌ی شما راه حل سریع و منصفانه‌ای برای تصفیه معضلاتی که در فلسطین پیش آمده پیدا شود. امضاء: شوقی ربانی ۱۴ جولای ۱۹۴۷ - م به نقل از نامه‌ی مندرجه در مجله‌ی «بهائی نیوز» مورخ سپتامبر ۱۹۴۷ - م و شماره‌ی ۷ مجله‌ی: «اخبار امری» ارگان بهائیان ایران در آبان ماه ۱۳۲۶ - ه. ش در ایران ص ۱۳۰. در چهاردهم ماه می ۱۹۴۸ دولت انگلیس به قیومت خود در فلسطین خاتمه داد و قشون خود را از آن کشور خارج نمود و همان روز شورای ملی یهود در «تل اوویو» انعقاد یافت و تشکیل دولت اسرائیل را اعلام نمود و چند ساعت بعد ترومن از طرف دولت آمریکا دولت جدید التأسیس را عملاً شناخت [۱۹۶]. [صفحه ۱۶۰] پس از تشکیل دولت اسرائیل «لروی آیواس» منشی کل شورای بین‌المللی بهائی در نامه‌ای به تاریخ سوم مه ۱۹۴۵ خطاب به محفل ملی بهائیان ایران ضمن شرحی از ملاقات «شوقی افندی» با رئیس‌جمهور ایران در ۲۶ آوریل می‌نویسد: در این روز تاریخی رئیس‌جمهور و خانمشان منشی کل هیئت بین‌المللی بهائی را در هتل ماگیدو در طالار مخصوص به حضور پذیرفتند. پس از چند دقیقه مقامات رئیس‌جمهور و همراهان به بیت مبارک رفتند. «حضرت ولی امرالله و حرم مبارک» از رئیس‌جمهور و خانم با لطف مخصوصی پذیرایی فرمودند. در جریان مذاکرات دوستانه و غیر رسمی حضرت ولی امرالله مقصد و مرام در بهائی را تشریح و مراتب دوستی و محبت بهائیان را نسبت به کشور اسرائیل بیان و آمال و ادعیه‌ی آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل اظهار فرمودند. رئیس‌جمهور در ضمن مذاکرات خود متذکر گردیدند که در چندین سال قبل موقعی که به اتفاق خانم خود به اطراف کشور مسافرت می‌نمودند در بهجی به حضور عبدالبهاء مشرف گردیده‌اند. هنگام تودیع از مهمان نوازی و محبتی که از طرف ولی امرالله ابراز شده بود اظهار تشکر و امتنان نموده و در ضمن تقدیر از اقدامات و مجهودات بهائیان در کشور اسرائیل ادعیه‌ی قلبیه‌ی خود را برای موفقیت جامعه‌ی بهائی در سراسر جهان ابراز داشتند. [۱۹۷]. شوقی افندی رسماً و آشکارا در لوح نوروز ۱۰۸ بدیع، خطاب به بهائیان نظریه بهائیت را در مورد تشکیل کشور اسرائیل چنین داشته است: «مصدق وعده الهی به ابناء خلیل و وراث کلیم ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض قدس مستقر و به

روابط متینه به مرکز بین‌المللی بهائی مرتبط و به استقلال و اصالت آئین الهی مقرر و معترف و به ثبت عقد نامه بهائی و معافیت کافه‌ی موقوفات امریه در مرج عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم دولت و اقرار به رسمیت ایام لشعه‌ی متبرکه محرمه موفق و مؤید. [۱۹۸]. در جای دیگر شوقی افندی طی تلگرافی به تاریخ ۴ / ماه می ۱۹۵۴ - م به محفل [صفحه ۱۶۱] بهائیان ایران با کمال افتخار پیروزی های اخیر جامعه بهائیت را بر شمرده و قمن و ذیل آن به ملاقات خود با رئیس‌جمهوری کشور اسرائیل مباهات و اشاره می‌کنند: « رئیس‌جمهور دولت اسرائیل به اتفاق قرینه‌ی محرمه « میسین بن زوی » بر حسب قرار قبلی، پس از پذیرایی که به افتخار ایشان در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء به عمل آمد اعتبار مقدسه را در جبل کرمل زیارت نمودند. این زیارت اولین تشرف رسمی است که از طرف یکی از رؤسای دول مستقله از مقامات مقدسه حضرت اعلی و مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء (بهاءالله) به عمل آمده است. [۱۹۹]. بهائیان این ملاقات رسمی را که مبین توافق کامل بهائیت و صهیونیسم است یک ملاقات مذهبی ساده نمی‌دانند و در این مورد گفتار « لروی آیواس » منشی کل شورای بین‌المللی بهائی در نامه‌ای به تاریخ ۳ ماه می ۱۹۵۴ نوشته است اشاره می‌کنیم تا ابعاد این ملاقات و اهداف آن از متن نامه استخراج گردد. « روز دوشنبه ۲۶ آوریل ۱۹۵۴، از برای عالم بهائی روز تاریخی به شمار می‌رود زیرا در این یوم برای اولین دفعه در تاریخ امر رئیس دولت مستقلی رسماً از مقام مبشر شهید آئین بهائی و مرکز میثاق حضرت بهاءالله دیدن نموده به حضور والی امر بهائی (شوقی افندی) مشرف گردید. [۲۰۰]. شوقی افندی همانند میرزا حسینعلی که در سرسپردگی به سفارت روس و عباس افندی در سرسپردگی به سفارت انگلیس، از هیچ کوششی فروگذار نکردند تا جلب توجه و رضایت آنان را فراهم آورند در آن مقطع نیز بر آن شدند که با توان کامل راه سرسپردگیشان را به صهیونیسم ثابت کنند... هیئت بین‌المللی بهائی در نامه‌ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران در اوائل ژوئیه سال ۱۹۵۲ رابطه شوقی افندی را با حکومت اسرائیل، به نحوی کاملاً سربسته و محرمانه به اطلاع بهائیان ایران می‌رسانید. « روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امرالله و هیئت بین‌المللی [صفحه ۱۶۲] بهائی دوستانه و صمیمانه است. فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسایی امر در ارض اقدس موفقیت‌هایی حاصل گردیده است... » [۲۰۱]. جهت پی بردن بیشتر به روندی که بهائیت در قبال صهیونیسم اتخاذ نموده مقاله‌ای تحت عنوان بهائیت در مجله‌ی فرانسوی وابسته به صهیونیسم و اسرائیل به نام « زمین بازیافته » در شماره‌ی ۲۲ مورخه‌ی ۲ سپتامبر ۱۹۵۲ توسط یکی از نویسندگان یهود چاپ و منتشر گردیده است و در آن به تطبیق اهداف یهودیان با عقاید بهائیان در خصوص پیدایش کشوری مقتدر به نام اسرائیل مبادرت شده است که در این جا منعکس می‌گردد: « ...حضرت بهاءالله نبوت و بشاراتی را اعلام نموده است که با بشارات ما در اصحاب دانیال و حزقیل و یرمیا و اسحق مطابقت دارد و ایشان خود را موعود کل ملل می‌دانند چنان که در کتب مقدسه قبل مذکور است. » از جمله دقایقی که باید در یوم ظهور غصن ظاهر گردد آن است که پرچم خدا به وسیله تمام ملل مرتفع خواهد شد و تمام مذاهب و ملل مختلفه در ظل لوای الهی قرار خواهند گرفت و غصن الهی را احاطه خواهند کرد در آن روز اختلافات و منازعات به کلی مرتفع خواهد شد و غصن الهی ملت اسرائیل را به اراضی مقدسه می‌خواند و آنها را از شرق و غرب و شمال و جنوب به دور خود جمع می‌کند... در آتیه نزدیکی فاصله بین عکا و حیفا از بین خواهد رفت و به هم وصل خواهد شد. من به خوبی می‌بینم که این محل مقدس یکی از بنادر مهم تجارتنی دنیا خواهد شد این بندر نیم دایره به صورت باشکوهی تبدیل به پایگاه عظیم خواهد شد که از تمام نقاط دنیا متوجه این محل خواهند شد... و امروز ما مشاهده می‌کنیم که کم و بیش آثار اولیه بشارات ظاهر شده و آن چه موسی در کوه طور به آن تکلم نمود و یهود را به اجتماع دعوت فرموده و آنچه بهاءالله راجع به اتحاد و یگانگی فرموده امروز به عرصه ظهور و بروز می‌رسد... [صفحه ۱۶۳] دوستان من شما نیز مانند من به این اراضی مسافرت کنید. و در این ارض مقدس از روایح طیبه بهره‌ور گردید... [۲۰۲]. [صفحه ۱۶۷]

مثلت « صهیونیسم - بهائیسیم - امپریالیسم »

حمایت بعضی از صهیونیست‌های امریکایی و پایه‌ئی که عباس افندی در جلب حمایت یهودیان امریکا بنیان نهاده بود، تنها زمینه‌ی مساعدی برای شوقی افندی محسوب می‌شد که لازم بود جهت بهره‌گیری مستمر و مؤثر از حمایت صهیونیسم اسرائیل از همان حامیان یهودی امریکایی خود استفاده نماید. لذا شوقی افندی از حافظان منافع بهائیت در آمریکا درخواست نمود که به هر نحوی که میسر است کوششی برای جلب موافقت همه جانبه‌ی « بن گوریون » نخست‌وزیر کشور اسرائیل به عمل آورند. این فرصت برای یهودی - بهائی آمریکا هنگامی است داد که نخست‌وزیر اسرائیل برای تبادل نظر با مقامات امریکائی عازم ایالات متحده شده بود. شوقی افندی چگونگی سفر نخست وزیر اسرائیل را در رابطه با منافع بهائیان، ضمن ارسال تلگراف محرمانه در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲ خطاب به محفل بهائیان آمریکا چنین اعلام داشت: « ... و برای تأسیس و استقرار مرکز جهانی امرالله - در اسرائیل - اقدامات وسیعه به کمال سرعت به عمل آمده است هیئت‌های ایادی امرالله از هر یک قطعات عالم متوالیا تعیین گشته و پنج نفر از آنها اکنون به ایفای وظائف در ارض اقدس مشغولند. هیئت بین‌المللی بهائی توسعه یافته و اعضای عامله آن تعیین گردیده‌اند. هنگام مسافرت رئیس الوزرای دولت اسرائیل به امریکا نمایندگان محفل ملی امریکا با او ملاقات و مصاحبه نموده و آثار امری به [صفحه ۱۶۸] او تقدیم داشته‌اند. هجده نقطه اراضی به مساحت بیست و دو هزار متر مربع بر وسعت اوقات بین‌المللی بهائی در دامنه جبل کرسل اضافه گردیده است. به منظور تملک متجاوز از یکصد و چهل هزار متر مربع اراضی واقعه در حول روضه‌ی مبارکه بهجی عملیات مساحی از طرف دولت انجام یافته است. نقشه مشرق‌الاذکار کرسل که ابتکار رئیس هیئت بین‌المللی بهائی است تکمیل و اتمام پذیرفته است. معافیت اعتاب مقدسه از رسوم دولتی و سایر مزایایی که از طرف وزارت دارائی دولت اسرائیل اعطاء شده بود اکنون شامل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء مقدمات ساختمان طبقه مدور که قبه‌ی ذہبی بر آن قرار خواهد گرفت آغاز گردیده است. [۲۰۳]. در ۲۷ نوامبر سال ۱۹۵۴ - م شوقی افندی طی نامه‌ای خطاب به محفل بهائیان ایران مطالبی نوشت که محتویات آن بر ملا کننده بسیاری از واقعیات در رابطه با هسته‌ی پیدایش مرکزیت بهائیت و حمایت علنی و قوی صهیونیستی از این فرقه است: « با قلمی طافع از شکرانه و سرور بشارت می‌دهم که مقارن لیلہی صعود حضرت عبدالبهاء بر حسب توصیه شهردار حیفا وزیر مالیهی حکومت اسرائیل قراردادی امضاء نمود که به موجب آن از قطعه زمینی به مساحت ۱۳۰۰ متر مربع به خواهر « فرید خصم لدود » مرکز عهد و میثاق الهی خلع یدفوری به عمل آید. این از طرف حکومت اسرائیل به جامعه‌ی بهائی که حال مشغول تأسیس و تحکیم مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می‌باشد انتقال یابد. « این ناقص عهد و میثاق الهی با نهایت سرسختی و حرص و لجاجت در بدو امر از فروش زمین مذکور جدا امتناع ورزیدن و سپس مبلغ فوق العاده گزافی در قبال واگذاری آن خواستار گردید. بدین ترتیب متجاوز از سی سال در راه تملک زمینی که از حیث وسعت محدود ولی در بین موقوفات وسیعه بهائی در قلب جبل کرمل موقعیت خاصی را حائز است مانع بزرگی ایجاد نمود. این زمین در جوار مقام مقدس اعلی و مشرف بر مرقد حضرت و رقه‌ی علیا و متصل به مراقب حضرت غصن اطهر و ام حضرت عبدالبهاء می‌باشد و به علت این که متحداً از عمران و نگاهداری آن خودداری نموده بودند. در اثر تملک زمین مزبور می‌توان اکنون محل ساختمان دارالاثار بین‌المللی بهائی را تعیین و به پی‌ریزی و ارتفاع بنا که نقشه‌ی آن توسط میسن ریمی [۲۰۴] ایادی امرالله و رئیس هیئت [صفحه ۱۶۹] بین‌المللی بهائی تهیه و طرح گردیده مبادرت نمود. این شروع که یکی از اهداف مهمه‌ی نقشه [۲۰۵] دهساله به شمار می‌رود محفظه‌ی ابدی و مجللی است که... این پیام را به ایادی امرالله و اعضای محافل روحانیه ملیه در سراسر عالم بهائی ابلاغ نمائید. « امضاء مبارک شوقی » [۲۰۶]. دفتر نمایندگی تورسیم اسرائیل در نیویورک شرحی مفصل و تبلیغاتی در مورد بهائیت و مرکز آنها در اسرائیل به زبان انگلیسی منتشر نمود که در ذیل به نظر می‌رسد: « اخیراً در اراضی مقدسه بنای نه ضلعی بدیع مجللی که با سنگ گران قیمت و مرمر و شیشه‌های

الوان و کاشی‌های طلایی ساخته شده است توجه عده زیادی از مسافرین و سیاحان را از اطراف و عکا واقع است. این مدفن با تعداد زیادی قالی‌های بسیار نفیس ایرانی مفروش شده است و می‌توان گفت یکی از بزرگترین کلکسیون‌های فرش دنیا را تشکیل می‌دهد. « عبدالبهاء فرزند ارشد بهاء‌الله امر پدرش را به درجه‌ای ترویج نمود که میلیون‌ها نفوس در سراسر عالم به ظل دیانت بهائی در آمدند. عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ صعود نمود و مدفن او در حدائق بهائی در حیفا که مرکز جهانی روحانی بهائی است واقع است. شوقی افندی ربانی ولی امر فعلی دیانت بهائی و قرینه‌ی کانادائی ایشان در منزل زیبایی مجاور حدائق فوق سکونت دارند. بهائیان با فداکاری و جانفشانی بسیار جسد باب را سالیان متمادی در محل‌های مختلف محافظت نمودند و پس از حمل به اراضی مقدسه با عزت و احترام در دامنه جبل کرل دفن نمودند و الا جسد باب در قبر گمنامی در قبرستان محبوسین مدفون و اکنون اثری از آن باقی نمی‌بود. حال بنای مجللی در روی مرقم مزبور ساخته شده است و جعبه نقره‌ای کوچکی [صفحه ۱۷۰] محتوی گچ دیوار اطاق محبس باب در قلعه‌ی ماکو در قبه‌ی این مقام قرار داده شده است. بقعه‌ی باب در سال مقدس بهائی با نهایت دقت به اتمام رسید و چون بهائیان این مقام را مقدس می‌شمردند نهایت مراقبت به عمل می‌آمد که در جریان بنایی از گرد و غبار و خاک جلوگیری شود و همین که غباری بر مقام مزبور می‌نشست فوراً اقدام به نظیف آن نمودند. ...بقعه باب نه ضلعی است زیرا عدد ۹ اهمیت مخصوصی برای بهائیان دارد و نیز دارای ۱۸ پنجره‌ی الوان است که هر یک از آنها به نام یکی از حواریون باب تسمیه گشته است. این بنا از سنگ مشهور کارارا که معادن آن در ایتالیا واقع است بنا شده است و اسلوب ساختمان آن مخلوطی از اسلوب گوتیک یونانی و شرقی است. گنبد این مقام که با دوازده هزار آجر طلائی ساخته شده است در اشعه‌ی آفتاب تلائو مخصوصی دارد و هنگام شب در نور نورافکن‌های قوی جلوه و زیبایی به خصوصی دارد و از مسافت بعیده نظر سیاحان را به خود جلب می‌نماید. این خود نیز علامت و نشانه‌ی دیگری است از صلح و سلام در اراضی مقدسه. [۲۰۷]. [صفحه ۱۷۱]

مروری بر تحولات تاریخی بهائیت به روایت صبحی

اشاره

همان گونه که قبلاً اشاره شد « علی محمد شیرازی » هیجده تن از یاران نزدیکش را به نام حروف « حی » (ی به اضافه ح) نامید که در آن میان دو برادر به نام‌های « میرزا یحیی صبح ازل » و « میرزا حسینعلی بهاء » نقش عمده‌ای بعد از وی ایفا کردند. صبح ازل فرقه « ازلی » و « میرزا حسینعلی » فرقه « بهائی » را به وجود آورد. اما در این تفرقه میرزا حسینعلی معادلات را به سود خود تمام نمود و در صحنه‌ی مبارزه گوی رقابت را از برادرش ربود. داستان کمی قبل از کشته شدن علی محمد شیرازی یعنی هنگامی که وی نامه و لوحی توسط « ملا عبدالکریم قزوینی » برای « میرزا یحیی صبح ازل » فرستاد و وی را جانشین و خلیفه خود خواند، آغاز شد. در آن هنگام هنوز کمتر از دو دهه از عمر « میرزا یحیی » بیشتر نمی‌گذشت اما برادرش « میرزا حسینعلی بهاء » چند سالی از او بزرگتر و به مراتب زیرک‌تر بود. به « صبح ازل » علاوه بر مقام جانشین لقب « حضرت ثمره » نیز داده شد. از آن جا که « حضرت ثمره » یا « صبح ازل » خوف [صفحه ۱۷۲] ظاهر شدن در ملاء عام را داشت اختیارات و اجرای امور را به دست برادر بزرگتر خود « میرزا حسینعلی بهاء » داد و این امر به خودی خود بر خواسته‌های حسینعلی بهاء که هوس « من یظهره الله » شدن را داشت جامه‌ی عمل پوشانید. حکایت « من یظهره الله » از این قرار است که « علی محمد شیرازی » گفته بود بعد از وی « من یظهره الله » ظهور خواهد کرد و زمانش هم را تقریباً بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ سال تعیین نمود. اما میرزا حسینعلی بهاء از مجموع گفتار علی محمد شیرازی تنها به قسمت اول آن، یعنی ظهور « من یظهره الله » بها داد و خود مدتش را به کمتر از یکی دو دهه رسانید. وی مشکلات را با در دست داشتن اختیارات ابتدا پنهانی از سر راه برداشت و با اعمال نفوذ و سخنانی که در پشت سر برادرش یا « خلیفه اول » اظهار

می‌داشت موقعیت او را متزلزل کرد و جریانات را به سود خویش به پیش برد. ناهمگونی و خیانت حسینعلی بهاء به برادر خیلی زود به گوش میرزا یحیی صبح ازل (حضرت ثمره) رسید و برادرش را بازخواست کرد ولی «میرزا حسینعلی» که خودش توقع جانشینی داشت وقتی به سخنان برادرش نهاده و همین امر موجب دل‌تنگی، بعداً اصطکاک سپس درگیری و سرانجام به قتل و برادر کشی منجر گشت. [۲۰۸]. بعد از حوادثی که بر آن دو گذشت [۲۰۹] «میرزا حسینعلی» سر از فلسطین بدر آورد و دست به فعالیت‌های شدیدی زد و تمام رقیبانش را از صحنه رقابت خارج کرد. وی در فلسطین مدت‌ها کتاب‌های ادیان و فلاسفه قدیم به ویژه احکام و عقاید دین‌های اسلام و زرتشت را مطالعه نمود و با تلفیق آیین‌های مختلف و احکام ادیان گذشته سلسله دستوراتی را در قالب «آیین بهاء» تدوین نمود. [صفحه ۱۷۳] بهاء‌الله در سن هفتاد و شش سالگی، در سال ۱۳۰۹ ه. ق. در فلسطین در شهر «عکا» درگذشت. از وی فرزندان چند از سه عیال به شرح زیر باقی ماند: الف - از زن اولش «آسیه» میرزا عباس یا «عباس افندی» مشهور به عبدالبهاء ب - از زن دومش «فاطمه خانم» معروف به «مهد علیا» میرزا محمدعلی ملقب به «غصن اکبر» [۲۱۰]، «میرزا ضیاءالله»، «میرزا بدیع‌الله و صمدیه». ج - از زن سومش گوهر خانم، «فروغیه خانم». عباس افندی «عبدالبهاء» بنا به وصیت نامه‌ی بهاء‌الله (میرزا حسینعلی بهاء) پیشوای اول بهائیان نشد. بهاء‌الله در همان وصیت نامه سفارش کرده بود که پس از بهاء‌الله پسر دیگرش «محمدعلی میرزا» جانشین او گردد. اما فرزندان به وصیت پدر عمل نکردند و حب مقام و جانشینی آتشی در بین دو برادر انداخت که هرگز خاموش نشد. آنان هر دو ادعای مقام خلافت کردند. پیروان عبدالبهاء را بهائیان ثابت و آنان که از محمدعلی میرزا پیروی کردند «بهائیان موحد» نامند. در این جا جهت روشن‌تر شدن بسیاری از مسائل و جریانات رشته گفتار را به دست یکی از نزدیک‌ترین یاران «عبدالبهاء» که سال‌ها در خدمتش نقش منشی‌گری داشته می‌سپاریم که گفتارهایش یکی از مستندترین و با ارزش‌ترین اسناد در این رابطه است. «عبدالبهاء اصراری داشت که در شئون مخصوصه «بهاء‌الله» تشبه بجوید و حفظ مراتب او را در این حدود بکنند، این بود که از طریق ادب خصوصیات بهاء را تقلید می‌نمود، همین طور چون بهاء کاتب داشت عبدالبهاء نخواست در این شأن با بهاء (پدرش) همراه شود، لذا مدت‌ها زحمت کتابت الواح را بنفسه متحول می‌شد تا از کثرت تحریر خستگی در انگشتان او پدید آمد لذا از اهل حرم و مقربان درگاه خواهش کردند که «[صفحه ۱۷۴] عبدالبهاء در نگارش الواح کمکی برای خود اتخاذ نماید و بیش از این متحمل تحریر نشود، این بود که «عبدالبهاء» هر چند گاه کاتبی از برای خود تعیین می‌کرد تا اینکه «قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند» [۲۱۱]. برای آن که رابطه عبدالبهاء و صبحی با آن چه صبحی نقل می‌نماید، بهتر روشن شود، ضروری است روندی را که او برای «کاتب» و محرم اسرار شدن دوم بهائیان پیموده از زبان خودش بشنویم: «در شش سالگی شب‌ها در نزد پدر «ایقان» می‌خواندم و آن دفتری است که به گفته‌ی «بهائیان» بهاء در پاسخ پرسش‌های دایی «سید باب» نوشته و روزها نزد زنی می‌رفتم تا خواندن یاد بگیرم. این زن نامش «آقا بیگم» و اصفهانی بود و فرزندی هم سال من به نام «احمد» داشت و در آن خانه هر که بود بهائی بود. خوب به یاد دارم و به گفته‌ی کاشی‌ها: «پنداری دیروز است...» [۲۱۲]. «...مرا به آموزشگاه «تربیت» که بهائیان آن را به راه انداخته بودند و خویشان ما نیز همه آنجا می‌رفتند بردند. آن آموزشگاه آموزگاران و دبیران خوبی داشت و از همه خوبتر مردی بود طالقانی که به او «شیخ رئیس» می‌گفتند هر روز به آموزشگاه می‌آمد... چند سالی گذشت من در آموزشگاه دانش‌ها می‌خواندم و در بیرون آموزشگاه در نزد بزرگان بهائی رازهای از کیش و آئین تازه فرا می‌گرفتم و خود را آماده می‌کردم که به جان مردم بیفتم و آنها را به این کیش بخوانم، استادان من در این رشته، میرزا نعیم و... بودند در میان ایشان من سر پرشوری داشتم و بسیاری از سخنان بهاء و عبدالبهاء را از بر کرده در انجمن‌ها می‌خواندم و سخن‌پردازی می‌کردم. در آموزشگاه نیز هم شاگردی‌های خود را به کیش بهائی راهنمایی می‌کردم [صفحه ۱۷۵] و در این راه چند بار (هم) چوب خوردم.» «رفته رفته دانشم در این روش چنان شد که با هر مسلمان که روبرو می‌شدم و گفتگو می‌کردم درمانده می‌شد و ناتوانی می‌نمود و چنان گمان می‌کردم و می‌کردیم که از روز پیدایش گیتی تاکنون چنین کیش و آئینی چون

این آئین پدید نشده و هر پانصد هزار سال یک بار چنین کیش و آئینی چون این آئین پدید نشده و هر پانصد هزار سال یک بار چنین کیشی پدیدار می‌شود... چنان در رگ و ریشه‌ی ما این اندیشه جا گرفته بود که نمی‌خواستیم جز این چیزی بدانیم و هیچ آوندی را نمی‌پذیرفتیم و در این کار تردستی‌هایی را داشتیم... و چون در راه به دست آوردن دانش روز به روز به جلو می‌رفتم و از دین‌های دیگر آگهی‌ها به دست می‌آوردم و می‌خواندم... و کردار و رفتار بهائیان را می‌دیدم که چگونه شم می‌کنند می‌گفتم: شگفتا این کیش مگر برای این آمده که خانمان‌ها بر باد رود و مردم کشته شوند و زن و فرزندان پیروان بی‌سر و سامان شوند تا ما به جای «سلام»؛ «الله بهی» بگوئیم و بجای روزه ماه رمضان نوزده روز به نوروز مانده روزه بگیریم و بجای یا علی یا بهاء بگوئیم و بجای پرداخت پنج یک (خمس) از درآمد خود صد نوزده از زر و خواسته پیشکش عبدالبهاء کنیم و بجای نماز به سوی خدا نماز به سوی کشور فلسطین بریم و به جای نفرین بر بی‌دینان نفرین به دشمنان خود کنیم و به جای مؤمن و کافر «احباب» و «اغبار» بگوئیم و به جای دعای کمیل «لوح احمد» بخوانیم و بجای دیدن خانه‌ی خدا در مکه به دیدن خانه‌ی میرزا موسی در بغداد برویم و به جای یک‌رنگی و یک‌دمی در کیش دو روزه زبان باشیم و... «... این اندیشه‌ها که خود به خود به مغز ما می‌آمد و ما از آن خشنود نبودیم ما را رنج می‌داد ولی در ما لغزشی پدید نمی‌آورد چه از روز نخست بزرگان این دین پیوسته به گوش پیروان خود می‌خواندند که آزمایش خدائی بزرگ است او دستی‌دستی چیزهایی پیش می‌آورد تا هر کس که سزاوار این دستگاه نباشد بیرون برود و همه این‌ها برای آزمایش بندگان است. از این رو پیروان کیش بهاء هر چیزی که با خرد و دانش دولت در نمی‌آمد می‌گفتند برای آزمایش ماست و چنان که خداوند کیش فرمود: اگر من به آسمان بگویم و به زمین بگویم آسمان کس را نرسد که در کار ما چون و چرا کند. ما هم نباید اندیشه‌ای بدل راه بدهیم و از آزمایش بد در بیائیم.» [صفحه ۱۷۶] «... اکنون می‌بینم مردی به نام «شوقی» (جانشین بهاء) لگام این گروه را به دست گرفته چون می‌خواهد مردم را بفریبد، به زبان از یگانگی مردمان و بیزاری از دشمن و ناسزاگویی دم می‌زند ولی در کردار با همه دشمنی می‌ورزد و بدگویی می‌کند.» «... باری در آن روزها من نیز چنان بودم تا این اندیشه‌ها به دلم می‌گذشت از ترس آزمایش و لغزش از خدا خواهش آرمزش می‌کردم... چهل روز من در میان بهائیان قزوین به سر بردم و چیزها دیدم که به گفتن در نمی‌آید ولی در من دگرگونی پدیدار نکرد... من تا آن روز «مبلغ‌های» این گروه را از نزدیک ندیده بودم سرانجام یکی از مبلغین بهائی که نامش «میرزا مهدی اخوان الصفا» بود به قزوین آمد - از این پیش آمد بی‌اندازه شادمان بودم که با مردان خدا و آنهایی که در دانش و شناسایی این کیش دستی دارند آشنا می‌شوم و از آنها سود می‌گیرم. با آن که دانش من بر «میرزا مهدی» فزونی داشت از راه پاکدلی بندگی او را برگزیدم ولی هر چه به او نزدیک‌تر شدم او را نارساتر و نادان‌تر یافتم، این مرد هیچ مایه دانش نداشت... «بیشتر هنر این مرد و همانند هایش این بود که تا می‌توانستند به جای واژه‌های پارسی، (واژه‌های) تازی به کار می‌بردند، به جای خون، «دم» به جای «مس» «نحاس» بیدار بودن «تیفظ» این نیز کمک بزرگی بود تا شنونده و پرسش‌کننده به‌راست و نتواند دم بزند...» «صبحی به دیدار بهاء عازم فلسطین می‌شود و دیدنی‌هایی که نقل می‌کند از نظر تاریخی و در ارتباط با بحث ما برای ثبت در تاریخ بسیار ارزشمند است. وی از دیدار خود از روسیه تزاری سخن می‌گوید می‌شنویم: «... چون به عشق آباد رسیدیم در گوشه‌ی «مشرق الاذکار» [۲۱۳] نماز خانه‌ی بهائیان که ساختمانی باشکوه و زیبا و باغی و گلستانی دلگشا داشت خانه گرفتیم دوستان به دیدنمان آمدند. در این شهر و شهرهای دیگر مسلمان نشین همه‌ی بهائیان آزاد بودند و فرمانفرمائی [صفحه ۱۷۷] روس تزاری است آنها را در هر کار باز گذاشته بود چنان که به نام مشرق الاذکار نمازخانه ساخته بودند و از روز نخست که از گوشه و کنار کشور ایران مردم در آن شهر گرد آمدند زهر چشمی از مسلمانان گرفتند... پادشاهان و فرمانفرمایان روس به بهائیان کمک شایانی می‌کردند و چون سازمان رو براهی داشتند انجمن‌ها برای خواندن مردم به کیش بهائی برپا نمودند... کسی از مسلمانان عشق‌آباد و دیگر شهرها به آنها نگرید...» «... در آن سرزمین با هر کسی که گفتگو می‌کردیم و سخن از این کیش به میان می‌آوردیم می‌گفتیم پیشوای مسلمانان که چشم به راهش بودید آمده

می گفتند: بسیار خوب، خوش آمده به کجا آمده و سخنش چیست؟ می گفتیم در ایران و سخنش خداپرستی، نیک مردی، داد و دهش است. می گفتند، سپاس خدا را که همه این‌ها را ما داریم از ما به او بگویید بیهوده به ایران آمدی و میان مسلمانان آشکار شدی آنچه می خواهی بگویی هزار سال پیش برای ما گفته‌اند. اگر راست می گویی به فرنگستان برو و آنها را به یکتاپرستی و کارهای نیک بخوان به آنها بگو که کمتر سر به سر مسلمانان و مردم خاور زمین بگذارند و آنان را رنج و آزار برسانند... «... از بیروت تا حیفا شش ساعت بیشتر مسافت نیست شب از نیمه گذشت. کشتی به راه افتاد حالت وجد و مسرتی بی اندازه به من دست داد پیوسته با خود می گفتم فردا «هیكل حق» را خواهیم دود به ثمره وجودم خواهیم رسید! کشف نام از علم برای من خواهد شد! پی در پی سجده‌ی شکر بجای می آورم و اشعار و غزل زمزمه می کردم... و خواب در نظر دارم اوقاتی را که در مدرسه «تربیت» به تدریس مشغول بودم و شب و روز آرزوی تشریف به محضر عبدالبهاء بسر می بردم به نزد رفقا آمدم متفقا به مناجات مشغول شدیم و قرار شد که تمام شب را در این حال به سر بریم و نخوابیم... موقع طلوع فجر برخاستم و به بالای کشتی آمدم هوا کم کم روشن شد، تا آن گاه که از کرانه و دریا آفتاب چون طبقی زرین... کشتی حرکت سریع خود را آهسته کرد و همچنان می رفت تا مقدار هزار قدم به ساحل حیفا مانده لنگر انداخت...» [صفحه ۱۷۸] اکثر بهائیان «بهاء» و «عبدالبهاء» را ندیده بودند و اوصاف و شمایل و اخلاق او را بیشتر از زائرین و مبلغین شنیده و از آنجائی که آدمی به هر کس که از مطلوب او سخن می گوید می گردد و بالتبع او را دوست داشته باشد با رغبت کلمات وی را می شنود، بهائیان مخلص همین که می شنیدند شخصی از حیفا و عکا آمده پیرامونش جمع می شدند و فراوان نوازشش می کردند لقمه‌ی چرب و شیرینش می دادند و شاهد و انگین در کامش می ریختند - او هم برای گرمی بازار شروع به گفتن می کرد و امور عجیبه و حکایات غریبه از آن ناحیه نقل می کرد و بهاء و بهاء‌الله را به کرامات و خرق و عادات می ستود. از جمله می گفت نمی دانید وجه مبارک چقدر نورانی است و چشمانش چه اندازه گیرا! کجا انسان می تواند به رخساره‌اش نگاه کند: بلی چشم از آفتاب خیره شود - خیره گی چون فزوده تیره شود، با اشخاصی که در منتهای بغض و عداوت بودند به محض روبرو شدن منقلب و فاضل گشتند [۲۱۴]. ... یکی از منسوبان می گفت: چون حضور جمال مبارک (بهاء) مشرف شدیم ایشان با ما حرف می زدند ولی رویشان به طرف دریچه بود گفتم برای چه گفت برای این که ما تاب مواجهه نداشتیم اگر آدمی را زهره شیر بودی در مقابل چشمان مبارک «زهره‌اش بد دیدی و دلخون شدی!» از دیگری شنیدم که می گفت آنچه بر خاطر انسانی خطور کند او می داند و ناگفته می خواند، چنان که یکی از رجال مهم ایران به حضور عبدالبهاء مشرف شد و مؤمن هم نبود در خاطر گذراند این مدعی اگر این چراغ را که بر روی زمین است کتاب می کردی مرا در حقانیت او شبهه نمی ماندی، عبدالبهاء فی الحال گفت: ای فلان گرفتم که به قدرت الهی ما این کتاب را چراغ کردیم چه فایده... «مرد به سجده افتاد و خاضع شد!» [۲۱۵].

ملقات

...هیجانی غریب در ما احداث گشت که به زحمت توانستیم از پله‌ها بالا رفته در اطاق قرار گیریم، پس از چند دقیقه عبدالبهاء وارد اطاق شد میرزا هادی، شوقی افندی نیز از پی او آمدند، عبدالبهاء به محض ورود به اطاق گفت خوش آمدید، خوش آمدید «ابن اصدق» نزدیک شد تا دست و پائی ببوسد منعش نمود که به جان تو نمی شود! ما هم حساب کار خود را کرده پس از اذان نشستیم اما من قلبم به شدت می زد، بی اختیار می گریستم و ضمنا با کمال دقت [صفحه ۱۷۹] نگران به عبدالبهاء بودم و حاضر تا مجذوب لقا شوم دیدم شخصش قامتی نسبتا کوتاه و شکمی برآمده دارد، با محاسن سفید تنگ و صورت پر چین و چشمانی نزدیک به رنگ آبی و گیسوانی بلند ولی بیشتر از موها ریخته دستار سفیدی و جبه گشاد سیاهی در بر دارد و به عکس هائی که از شمایل او گرفته بودند و قبلا دیده بودم مانند نبود. پس از ترحیت و تحیت و احوال پرسی «شوقی افندی» را فرمود که «برای حضرات چائی

بیاور « شوقی افندی امثال نمود دگر بار گفت: چائی بیاور می‌خواهم خستگی حضرات با چائی بیرون بیاورم. بعد استفسار از اوضاع ایران و احوال احباب کرده پس از آن گفت: « حالا خسته‌اید بروید بالا قدری استراحت کنید، بعد خدمت می‌رسیم. » « این بود ملاقات نخستین ما، اما من هر چند در سلامح وجه عبدالبهاء فطنت و ذکا دیدم ولی چون آنچه را از قبل شنیده و قطع کرده بودم ندیدم، کمی افسرده شدم و مثل اینکه نمی‌خواستم باور کنم عبدالبهاء این کس است!... بالاخره با خودم گفتم دانی چیست چون ما عمری را در بعد و فراق روزگار بسر برده‌ایم، البته طاقت این که جلوه تام جمال را به بینیم نداریم این بود که با ما تفضل کرد او گوشه‌ی چشمی بما نمود! تا منصعق و مدهوش نشویم! و انشاءالله چون در ما خلق استعداد شود با کمال وجه تجلی خواهد فرمود!... « صبحی پس از این دیدار و یکه خوردن برداشت بعدی خود از دیدار « عبدالبهاء » چنین ادامه می‌دهد:

از کرامات شیخ ما چه عجب

« ... عبدالبهاء از طرف دست راست در حالی که دو دستش را بر زیر چشمانش گذاشته با حرکت خفیف سر همه را از نظر گذراند و از جمیع احوال‌پرسی کرد، بعد بر جای خود تکیه زده چشمان خود را بست و به فکر فرو رفت! حاضرین هم تمام ساکت دست ادب بر سینه نهاده چنان که گوئی نفس ذی نفسی در این اطاق نیست! عبدالبهاء پس از لمحه‌ی سر بر آورد و گفت: تأیید قوه‌ی غریبی است روح هر کار تأیید در جمیع شئون لازم است اوقاتی که در بغداد بودیم من طفل بودم [صفحه ۱۸۰] یک شاهزاده‌ی ایرانی بود که « تیمور میرزا » نام داشت پنجاه سال عمر خود را در شکار صرف کرده بود، یک روز در کنار شط صید مرغابی می‌کرد و آن مرغابی‌ها جنس مخصوصی بودند من هیچ جا از آنها ندیدم جز چند سال پیش در « طبایر » کنار دریا، اینها متصل در حرکتند زیر آب می‌روند و بیرون می‌آیند، « تیمور میرزا » یکی از آنها را نشانه گرفت چون تیر خالی شد مرغابی زیر آب رفته قدری جلوتر سر بیرون آورده خلاصه هر چه کرد نتوانست از آنها بزند، من تفنگ را از دستش گرفتم و جائی را هدف قرار دادم که مرغابی سر از آب بیرون می‌آورد، یک تیر به همین مقیاس خالی کردم یکی از مرغابی‌ها را زدم دومی را نشانه گرفتم به محض اینکه مرغابی سر از آب بیرون آورد هدف شد. به همین ترتیب همه‌ی مرغابی‌ها را زدم! شاهزاده متحیر شد و پرسید چه طور اینها را زدید، گفتم شما دیدید که روی آب آنقدر مکث نمی‌کنند تا تیر بخورد، پس جائی را باید نشانه قرار داد که سر از آب بدر می‌کنند، من فهمیده‌ام از کدام نقطه است، آنجا را هدف قرار دادم. تیمور میرزا رو به عقب کرده به نوکر خود گفت؛ سبحان الله این بابی‌ها در هر کار مؤیدند!! « پنجاه سال است که من شکارچیم ولی نتوانستم یکی از اینها را بزدم یک بچه بابی جمیع اینها را زد ملاحظه کنید که تأیید چه می‌کنند! « ... روز دیگر که جمعه بود با جمیع همراهان به حمام رفتیم و نزدیک ظهر بیرون آمدیم چون به در خانه‌ی عبدالبهاء رسیدیم [دیدم] سوار شده برای ادای فریضه جمعه عازم مسجد است، از روز نخست که بهاء و کسانش « به عکا » تبعید شدند عموم رعایت مقتضیات حکمت را فرموده متظاهر به آداب اسلامی از قبیل نماز و روزه بودند. بنابراین هر روز جمعه عبدالبهاء به مسجد می‌رفت و در صف جماعت اقتدا به امام سنت کرده به آداب طریقه‌ی حنفی که مذهب اهل آن بلاد است نماز می‌گذارد. « « ملاقات خصوصی » روز سوم به توسط « شوقی افندی » اجازه خواستم... اذن صادر شد قبل از ظهر مرا خواستند رفتم اشیائی که بعضی از دوستان پیشکش کرده بودند تسلیم کردم با لطف پذیرفت و گفت زحمت کشیدید... و ضمناً در وقت عرض جواب که بهترین موقع بود. [صفحه ۱۸۱] با دقت تمام به چشم و روی عبدالبهاء دیده دوختم تا بینم می‌شود نگاه کرد؟ دیدم اشکالی ندارد!! « « به عرض می‌رسانم که تشکیل اندرون و بیرون و اوضاع و احوال بهاء حکایتی کوچک با مختصر تغییر از دربار سلاطین قاجار بود. مثلاً بهاء‌الله و سلطان خانم - که بعدها بهائیه خانم شد و ورقه‌ی علیا لقب گرفت - دوم خانم باجی... سوم گوهر خانم... چهارم جمالیه که بهاء‌الله او را مهد علیا لقب داد! »

چهره‌ی سومین پیشوای بهائیت

«... در میان نواده‌های عبدالبهاء در روزهای نخست من با شوقی [منظور شوقی افندی پیشوای سوم بهائیان] آشنا شدم و او دارای سرشت و نهاد ویژه‌ای بود که نمی‌توانم درست برای شما بگویم؛ [صفحه ۱۸۲] خوی مردی کم داشت و پیوسته می‌خواست با مردان و جوانان نیرومند دوستی و آمیزش کند! شبی با او و «دکتر ضیاء بغدادی» فرزند یکی از بهائیان نامور که در آمریکا کارش پزشکی بود و برای دیدار عبدالبهاء به حيفا آمده بود در عکا گردهم بودیم و شوخی‌هایی که جوانان یکه می‌کنند می‌کردیم، در میان گفتگو من برای کاری از اطاق بیرون رفتم و باز گشتم، در بازگشت دیدم که «دکتر ضیاء» کار ناشایستی! کرده... من برآشفتم و گفتم: دکتر! این چه کاری است که میکنی؟ «شوقی» - خلیفه‌ی سوم بهائیان - رو به من کرد و گفت تو هم مردی داری نشان بده!! [۲۱۶] مانند این سخنان چند بار از او شنیدم و دیدم. « [۲۱۷]. [صفحه ۱۸۹]

تشکیلات و سازمانهای بهائیت

طرح ریزی نقشه دهساله

اشاره

شوقی افندی سومین رهبر بهائیان در دوران حیاتش برای تداوم و بقای بهائیت دست به طرح تأسیس تشکیلاتی به نام «بیت العدل» زد و چون می‌دانست که بعد از وی باید این تشکیلات را شخص مطمئنی اداره کند، «میسن ریمی» که درباره‌ی او سخن رفت مأمور اجرای اهداف طرح و نقشه‌ای نمود که به نقشه‌ی دهساله معروف شد. قبلاً شوقی طی نامه‌ای «به چارلز میسن ریمی» لزوم طرح این نقشه را چنین متذکر می‌شود. «... ای دوست روحانی من مکتوبی که به تاریخ سیزدهم اگوست ۱۹۰۶ - مرقوم نموده رسید و از قرائتش سرور حاصل گردید، زیرا دلالت بر یگانگی یاران غرب می‌نمود که الحمدالله به سبب امضای آن دو نامه جمیع الفت و اتحادی تازه حاصل نمودند... پس در فکر تهیه و مدارک سرمایه ساختن باشید نقشه‌ی «شرق الاذکار» [بزرگترین پایگاه بهائیان قبل از بیت العدل] عشق آباد در دست است، فرستاده‌اند، شما به همان طرز نقشه‌های دیگر اگر بکشید و بفرستید ضرری ندارد...»

نقشه دهساله چیست؟

نقشه‌ای که «میسن ریمی آمریکایی» مأمور اجرای اهداف آن از طرف سومین رهبر [صفحه ۱۹۰] بهائیان به نظر نمی‌رسد که طرح آن تنها از جانب «شوقی افندی» پیاده شده زیرا مفاد خود نقشه و مرگ مشکوک شوقی افندی به مجرد به پایان رسانیدن نقشه - درست در همان روز به ویژه اجرای آن توسط هیئتی که معرفی خواهند شد همه و همه سؤالات متعددی و در رأس آن این سؤال به ویژه عنوان می‌شود که چگونه حرکتی که از محله‌ی شمشیرگران شیراز در پوشش مذهب به نام مذهب و در قالب یک حرکت مذهبی به رهبری یک «سید» آغاز شد در مدت کمی به دست «چارلز میسن ریمی آمریکایی» می‌افتد؟ با بررسی نقشه دهساله، مجریان آن و اهداف آنها خوانندگان و پژوهشگران را در قضاوت و ارزیابی آزاد می‌گذاریم تا خود با مروری بر سیر این جریان یعنی از نقطه آغاز و سرانجام آن، با ژرف بیشتری به قضایا بنگرند.

طرح نقشه دهساله

شوقی افندی چند سال قبل از مرگش همواره درباره‌ی نقشه دهساله و اهدافی که بهائیت بایست آنها را به مرحله اجرا بگذارد صحبت می‌کرد، اگر چه پیروانش از این اهداف اطلاعی نداشتند ولی «خبر از نقشه دهساله» ای داشتند تا بالاخره در روز سی‌ام ماه ژوئن ۱۹۵۲ پیامی خطاب به همه بهائیان منتشر شد که در آن صریحا از نقشه‌ی دهساله سخن رفت و چون متن آن ملال انگیز است از انعکاس آن صرف‌نظر می‌شود. شوقی افندی در اکتبر سال ۱۹۵۲ تنظیم نقشه دهساله را آغاز کرد و در اکتبر سال ۱۹۵۷ آن را به فرجام رسانید، اما هنوز مرحله‌ی نهائی آن را شروع نکرده بود که ضرورتا به انگلستان رفت. شوقی افندی وقتی احساس کرد که روزهای پایانی عمر را می‌گذراند از همسرش «روحیه خانم ماکسول» خواست که برای تکمیل نقشه‌ی دهساله او را یاری دهد. روحیه درصدد بر آمد شوقی افندی را به علت ضعف مزاج و بیماری از این کار باز دارد، اما شوقی افندی مصرانه در پی اتمام آن برآمد. شوقی آن روزی که آخرین اصلاحات لازم را در نقشه دهساله انجام داد یعنی صبح روز دوشنبه چهارم نوامبر در همان روز او را در اطاقش مرده یافتند! شوقی افندی در سال ۱۳۲۷ - خ (۱۹۵۷ - م) هنگامی که در فلسطین بود، به همراهی - روحیه خانم ماکسول، عیال کانادائی اش - آن کشور را به قصد لندن ترک گفت و در بیستم اکتبر همان سال وارد لندن شد اما یک هفته بعد از اقامتش در لندن در گذشت از آنجا که مرگ وی بسیار مشکوک بود یک نشریه‌ی ۱۱ صفحه‌ای علت مرگ او را مسمومیت شدید ناشی از تحریکات همسر وی و عده‌ای از یارانش ذکر کرده است که در زیر می‌خوانیم: [صفحه ۱۹۱] «...چون تسلیم به تغییر نقشه دهساله و بر هم زدن هیئت [بین المللی که در رأس آن چارلز میسن ری می بود که با جناح انگلیسی بهائیان به رهبری عیال شوقی خانم ماکسول تضاد داشت] و تعویض رئیسه عالی آن که من هو بعده بود نشدند، لذا با مشارکت «جان فرابی» و «حسن بالیوزی» افغان [منظور شوقی است]. را مسموم و روز یکشنبه ۲۷ اکتبر سموم اثر خود را نموده بندهای انگلستان مبارک متالم می‌گردد. روحیه خانم سؤال می‌کند آیا هیکل مبارک درد دیگری هم احساس می‌فرمایند؟... فرمودند: «خیر، فقط انگشت‌ها درد می‌کند و منقبض (کذا) شده است... و بعدا اضافه فرمودند من خیلی خسته‌ام... خیلی خسته‌ام... آن شب هیکل مبارک تب داشتند و روز بعد این تب به ۳۹ درجه می‌رسد و با بودن محفل ملی و تشکیلات بهائی در لندن و طیب‌های حاذق و بیمارستان‌های مجهز و دو نفر ایادی و معاونین ایادی، روحیه خانم موفق به یافتن یک نفر طیب ناشناس می‌گردد و نسخه دوائی بدون بیمار و معاینه اخذ و سر شب که طیب مزبور از کار مریضخانه فارغ می‌شود به عیادت هیکل مبارک می‌آید، پس از معاینه اظهار می‌کند که هم شوقی و هم روحیه خانم مبتلا به انفلوآنزای آسیائی شده‌اند، با وجود این شورای پزشکی تشکیل نمی‌دهند و مرکز جهانی امر را مطلع نمی‌سازند. روز سه‌شنبه حال روحیه خانم به طوری خوب می‌شود که دکتر اجازه می‌دهد برای امر مهمی به خارج بروند، ولی این امر مهم معلوم نشده است برای چه کاری بوده است [۲۱۸]. «هیکل مبارک میل داشتند که زودتر لندن را ترک گفته طبق نقشه اولیه به حیفا مراجعت نمایند، ولیکن دکتر جدا مانع می‌شود و باز روحیه خانم که عضو رابط بین حضرت ولی الله و هیئت بین المللی بودند مراتب را به مرکز جهانی بهائی یعنی هیئت بین المللی و ولی» [صفحه ۱۹۲] امر ثانی اطلاع نمی‌دهند! و «جان فرابی» هم که ایادی امر و منشی محفل ملی بهائیان لندن بود یا «حسن بالیوزی افغان» که او هم ایادی امر و عضو محفل ملی بهائیان لندن بود تشکیلات بهائی را مطلع نمی‌سازد و از اعلام کسالت و تشکیل شورای پزشکی خودداری می‌نمایند به ناچار صبح شنبه دوم نوامبر هیکل مبارک عرصه را به خود تنگ دیده از روحیه خانم خواستند نقشه‌ی دهساله را ارائه دهند تا تکمیل نمایند و جهان فانی را وداع کنند.» «روحیه خانم درصدد مخالفت و انصراف خاطر مبارک بر آمده که حضرت ولی امرالله فرمودند: خیر من باید آن را تمام کنم زیرا فکر من را ناراحت کرده و جز مقابله چیز دیگری باقی نمانده است. یکی دو اسم دیگر هم با پست امروز رسیده که باید به آن اضافه شود و آن را تمام کنم. باز در ضمن تکمیل نقشه فرمودند: این کار مرا از بین می‌برد چگونه ممکن است به آن ادامه دهم...؟ آن روز حضرت ولی محبوب پس از فراغت از کار نقشه، خسته به نظر می‌رسیدند و در موقع ناهار به یک لقمه قناعت فرمودند و هنگام شب از تناول غذا امتناع نمودند. در آن شب طرز صحبت مبارک حاکی از افسردگی زیاد بود. هیکل مبارک

بسیار بسیار غمگین و افسرده بودند و مدت مدیدی بیانات می‌فرمودند و این بار چنان با حرارت و تأثر و شدت به تفصیل بیان فرمودند که حتی خاطر مشارکین در این اعمال شنیعه را پریشان و مضطرب و مشوش نمودند...» [۲۱۹]. نقشه دهساله شامل ۲۸ هدف است که این اهداف طبق خواست شوقی افندی باید توسط «چارلز میسن ریمی» یا چهارمین پیشوای بهائیان پیاده می‌گردید و اینک این اهداف: هدف اول: اتخاذ تمهیدات اولیه جهت تشبیه مقام اعز اطهر اقدس افخم جمال قدم و اسم اعظم در قلب حرم اقدس در ارض میعاد در مرج عکاء شمال مدینه منوره بیضاء. هدف دوم - مضاعفه عدد اقلیم که در ظل امر الهی وارد گشته که مستلزم ارتقاع علم دین الله در اقلیم مهمه‌ی باقیه‌ی عالم است و شامل جمیع اقلیم مذکوره در الواح مرکز میثاق است...مجموع این اقلیم به یکصد و سی و یک بالغ و شامل چهل و یک اقلیم در قاره آسیا، و سی و سه اقلیم در قاره‌ی آفریقا و سی اقلیم در قاره‌ی اروپا و بیست و هفت اقلیم در قاره‌ی [صفحه ۱۹۳] آمریکا و از این اقلیم فتح [۲۲۰] بیست و نه اقلیم به محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده محول گشته که یازده اقلیم از آن در قاره آفریقا و هشت اقلیم در قاره‌ی آسیا و شش اقلیم در قاره‌ی اروپا و باقی در قاره آمریکا واقع و «فتح» [۲۲۱] شانزده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان هند و برمه و پاکستان محول که یازده اقلیم از آن در قاره آسیا و باقی در قاره آفریقا و... و فتح هفت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان استرالیا و نیوزلند محول که تماماً در قاره آسیا واقع و فتح شش اقلیم به محفل مرکزی بهائیان سویس و ایتالیا محول که تماماً در قاره اروپا واقع و فتح سه اقلیم به محفل مرکزی بهائیان عراق محول که دو اقلیم از آن در قاره‌ی آسیا و یک اقلیم در قاره‌ی آفریقا واقع. هدف سوم: ازدیاد عدد لغاتی که آثار امریه به آن ترجمه و طبع شده و یا در دست ترجمه است؛ به بیش از دو برابر، و از این لغات جدیده چهل لغت در قاره‌ی آسیا و سی و یک لغت (منظور نسخه و ترجمه است) در قاره آفریقا و ده لغت در هر یک از دو قاره اروپا و از این لغات که اکثرش کتاب مقدس انجیل به آن ترجمه گردیده و سی و یک لغت سهم محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده و چهل لغت سهم محفل مرکزی بهائیان هند و برما و پاکستان. هدف چهارم: استحکام اساس امرالله در یکصد و هیجده اقلیم از اقلیم عالم که در ظل امرالله وارد گشته و شامل بیست و نه اقلیم در قاره‌ی آمریکا و چهل و یک اقلیم در قاره‌ی آسیا و بیست و دو اقلیم در قاره‌ی اروپا و بیست و چهار اقلیم در قاره‌ی آسیا و سه اقلیم در قاره‌ی آمریکا و باقی در قاره‌ی آفریقا واقع و چهارده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان ایران محول که دوازده اقلیم از آن در قاره‌ی آسیا و باقی در قاره‌ی آفریقا واقع... و سیزده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان در جمهوریات مرکزی آمریکا محول که جمعیتش در آن قاره واقع و یازده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان بریتانیا که نه اقلیم از آن در قاره‌ی آفریقا و یک اقلیم در قاره‌ی اروپا و یک اقلیم در قاره‌ی آسیا واقع و ده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان در جمهوریات جنوبی آمریکا محول که تماماً در آن قاره واقع و هشت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان مصر و سودان محول که تماماً در قاره آفریقا واقع و هفت اقلیم به محفل مرکزی آلمان و نمسه محول که ایضا تماماً در قاره اروپا واقع و هفت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان عراق محول که جمعیتش در قاره آسیا واقع و... و یک اقلیم به محفل مرکزی بهائیان سویس و ایتالیا محول و آن در قاره اروپا واقع... [صفحه ۱۹۴] هدف پنجم: مضاعفه عدد «مشارق الاذکار» در جامعه‌ی بهائی که مستلزم اقدام به تشبیه دو معبد یکی در قاره‌ی آسیا در مهد امرالله در ارض طا که به ام‌العالم و افق نور موصوف و منعوث و دیگری در قلب قاره‌ی اروپا در مدینه‌ی فرانکفورت که در قلب مملکت آلمان است و از آن کشور پر استعداد انوار امر الهی به فرموده مرکز عهدالله ساطع گردد و اقلیم مجاوره را روشن و منور گرداند. هدف ششم: تعیین محمل و ابتیاع اراضی جهت تأسیس بنیان افخم مشرق الاذکار جبل کرسل در جوار مرکز روحانی و اداری جهانی بهائیان در ارض قدس. هدف هفتم: تعیین محل و ابتیاع اراضی لاجل بنای یازده معبد که سه عدد آن من بعد تأیید من الله در قاره‌ی آمریکا یکی در شمال آن قاره در اقلیم کنادا [کانادا] در مدینه تورونتو و ثانی در عاصمه‌ی جمهوریات پناسا و ثالث در جنوب آن قاره در مدینه‌ی سانتیاگوی عاصمه جمهوریات شیلی تأسیس خواهد گشت و سه عدد دیگر در قاره‌ی آفریقا یکی در قاره‌ی آفریقا یکی در قلب آن قاره در مدینه کمپالا عاصمه‌ی اقلیم بوگندا و ثانی در شمال آن قاره در مدینه‌ی قاهره عاصمه‌ی قطر

مصر مرکز عالم عربی و اسلامی و ثالث مدینه‌ی جویز برک که از مدن مهمه‌ی آفریقای جنوبی محسوب بنا خواهد شد. و پنج عدد دیگر که در آینده در قاره‌ی آسیا و قاره‌ی اروپا و قاره‌ی استرالیا تأسیس خواهد گشت، که یکی از آن در مدینه‌الله در جوار بیت اعظم ثالث الحرمین عالم بهائی و دیگری در مدینه‌ی دهلی عاصمه‌ی خطه‌ی وسیعه هندوستان، و ثالث در شمال قاره‌ی اروپا مدینه استکهلم عاصمه‌ی اسوج و رابع در جنوب آن قاره در عاصمه‌ی ایتالیا در مدینه‌ی رومیه که مقر حبر اعظم و محور مرجع اعلائی اقدم و اهم مذاهب منشعبه از امت مسیحیه است و خامس در مدینه‌ی سیدنی که اولین مرکز امرالله است و از مدن مهمه‌ی قاره فسیحه‌ی تابعه‌ی استرالیا محسوب. هدف هشتم: بنای اولین مؤسسه از توابع و ملحقات ام المعابد غرب در ایالات متحده که در تاریخ امر بی سابقه و باعث استحکام روابط بین جامعه پیروان امر الهی و ساکنین آن دیار خواهد گشت. هدف نهم: تعیین وظایف و امتناع دائره اقدامات و خدمات ایادی امرالله در سراسر عالم بهائی. هدف دهم: تأسیس محکمه‌ی بهائی در ارض اقدس که مقدمه‌ی انتخاب و تشکیل اعظم هیئت تشریحیه جامعه پیروان امر الهی و استقرار بیت عدل اعظم در ارض اقدس خواهد بود. هدف یازدهم: تنظیم و تدوین احکام منصوبه کتاب مقدس ام‌الکتاب آیین بهائی ناموس اکبر «میزان المهدی بین الوری و برهان الرحمن لمن فی الارضین و السموات». هدف دوازدهم: تأسیس شش محکمه‌ی ملی بهائی در اعظم مدن ممالک اسلامیة در مدینه الله عراق عرب و ارض طا عاصمه‌ی کشور مقدس ایران و مدینه‌ی قاهره عاصمه قطر مصر مرکز [صفحه ۱۹۵] عالم عربی و اسلامی و دهلی عاصمه‌ی هندوستان و کراچی عاصمه‌ی پاکسان و کابل و عاصمه‌ی افغانستان. هدف سیزدهم: اتساع دائره‌ی موقوفات بین‌المللی بهائی در دامنه جبل کرمل و مرج عکا. هدف چهاردهم: بنای محفظه‌ی آثار بین‌المللی در جوار پر انوار مقام اعلی و در قرب مرقه بقیه البهاء خاتم اهل بهاء و رمیسن اطهر بن غصن شهید بهاء ورقه‌ی مبارک علیا. هدف پانزدهم: بنای مرقد منور حرم نقطه‌ی اولی در مدینه‌ی طیبه‌ی شیراز. هدف شانزدهم: تعیین مدفن والد ماجد جمال قدم و اسم اعظم و مخدره‌ی کبری ام نقطه‌ی اولی و ابن خال آن حضرت و انتقال رمس آنان به گلستان جاوید بهائیان در جوار بیت اعظم در مدینه الله. هدف هفدهم: تملک باغ رضوان در مدینه الله و ابتیاع محل بحن اکبر جمال رحمن در مدینه‌ی تهران و مشهد نقطه‌ی بیان در مدینه‌ی تبریز و محبس آن حضرت در جبل شدید در هدف هیجدهم: تزئید عده‌ی محافل مرکزی روحانی به بیش از چهار برابر که مستلزم بیست و یک محفل در قاره‌ی آمریکا. هدف نوزدهم: تزئید تعداد خطائر قدس ملی به هفت برابر مقرر، بدین قرار، آمریکا ۲۱، اروپا ۱۵، آسیا ۹، آفریقا ۳ و زلاند جدید ۱. هدف بیستم: تدوین قانون اساسی و نظامنامه‌ی ملی بهایی و تأسیس موقوفات ملی در هر یک از خواصم و مدن ممالک مستقله و اقالیم تابعه مذکوره. هدف بیست و یکم: تزئید عدد محافل مرکزی روحانی که تا بحال رسماً تسجیل گشته به بیش از ۵ برابر، بدین قرار، آمریکا ۲۱، اروپا ۱۳، آفریقا ۳ و استرالیا ۱. هدف بیست و دوم: تأسیس شش مؤسسه‌ی مطبوعاتی ملی بهائی در چهارده قاره‌ی عالم بدین قرار اروپا ۲، آسیا ۲، آمریکا ۱، آفریقا ۱. هدف بیست و سوم: اشتراکف امار الرحمن ایران در خصوصیات محافل روحانی ملی و محلی. هدف بیست و چهارم: تأسیس شعبه‌های محافل روحانی ملی بهائیان ایران و عراق و بریتانیا و استرالیا و آلمان و کنادا در ارض قدس. هدف بیست و پنجم: تأسیس مطبوعه‌ی ملی بهائی در عاصمه‌ی ایران. هدف بیست و ششم: در صورت امکان انضمام یازده جمهوریت که از اجرای اتحاد جماهیر شوروی محسوبند و دو کشور از کشورهای اروپا به دائر نظم اداری امر الهی. [صفحه ۱۹۶] هدف بیست و هفتم: انعقاد کنگره‌ی جهانی بهائی در جوار باغ رضوان به مناسبت جشن صدمین سال دعوت جهری جمال اقدس ابهی [۲۲۲]. [صفحه ۱۹۸]

شوقی افندی جانشین عبدالبهاء (خلیفه‌ی سوم)

بهاءالله - پدر عبدالبهاء - پیش از مرگش وصیت کرد که ابتدا عبدالبهاء و سپس پسر کوچکش «محمدعلی میرزا» ملقب به «غصن اکبر» جانشین وی گردد. اما عبدالبهاء به آن وصیت عمل ننمود، افزون بر این عبدالبهاء این وصیت نامه را از بین برد و به جای آن وصیت نامه‌ی جعلی صادر کرد بر جانشینی «شوقی افندی» حکایت داشت. شوقی افندی در اروپا درس خواند و بعد از پایان تحصیل هم در اروپا و آمریکا به سر برده و عیال کانادائی نیز اختیار نمود. این زن که پس از مرگ شوقی نقش بسیار مهمی در فعالیت‌های فرقه بهائیت ایفا نمود خانم «روحیه ماکسول» نام دارد. شوقی به پیشوای سوم بهائیان - ملقب به «ولی امرالله» یا «شوقی ربانی» باعث رنجش بسیاری از مبلغین بهائی - از جمله صبحی که «ولی امرالله» بهائیان را به خوانندگان معرفی نمود از خود رنجاند به طوری که این امر باعث تشدید ترک آنها از بهائیت گشته به هر حال اکثریت بهائیان شوقی افندی را امام مطاع خود دانسته و فرامین وی را او امر خدا می‌شمردند!!... شوقی افندی در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن پنجاه و هشت سالگی در لندن به طور ناگهانی درگذشت، وی هنگام مرگ فرزندی نداشت، به علاوه بر خلاف رسم بهائیان که هر ساله وصیت نامه خود را که قبلاً نوشته‌اند تجدید می‌نمایند، از خود وصیت نامه‌ای هم به جای نهاد و همین امر در بهائیت اختلافاتی را سبب شد. [صفحه ۱۹۹]

شوقی افندی و مسئله بیت‌العدل

همان طور که اشاره شد شوقی افندی فاقد اولاد بود بنابراین مسئله جانشینی وی دستگاه رهبری بهائیان را به این فکر واداشت که این فقدان را به نحوی جبران کند. اما این مقدمه خود مشکلات و گرفتاری‌های بعدی در پی داشت. به هر حال تشکیل تشکیلاتی به نام «بیت العدل» را چاره‌ای بود که برای بقای «بهائیت بعد از شوقی افندی در نظر گرفته شد. اطرافیان و یاران شوقی افندی در نقاط مختلف جهان علاقه‌مند بودند بدانند جانشین با جانشینان احتمالی وی چه کسانی هستند از این رو دو تن از آنها به خود جرأت داده و در زمان حیات «شوقی» این سؤال را مطرح کردند. آنها «محمد لیب» و خانم ویولت نخجوانی نام داشتند. شوقی افندی در پاسخ به این پرسش گفت: «این امور به شخص من است، هر تردید و تشویشی در این خصوص از سستی ایمان «اصبان است». شوقی افندی که خود می‌دانست فرزند و جانشین بلاانقطاعی ندارد، برای اداره‌ی بهائیت تشکیل «بیت العدل اعظم الهی» را لازم دانست، وی ایجاد بیت‌العدل را در آغاز ولایت خود به همه‌ی بهائیان جهان اطلاع داده بود. در سال ۱۹۵۱ - م شش سال قبل از فوت شوقی افندی پیام ذیل در مورد هیئت بین‌المللی بهائی به کلیه مراکز بهائی جهان ابلاغ شد: «...به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیر تاریخی تأسیس اولین شورای بین‌المللی بهائی را ابلاغ نمائید... درجه‌ی رشد کنونی محافل نه گانه ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه قائمند، مرا بر آن می‌دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگترین قدم در سبیل پیشرفت نظم اداری حضرت بهاءالله در سی سال اخیر محسوب است اتخاذ نمائیم.» این شورای جدید التأسیس عهده‌دار انجام سه وظیفه زیر است: «اول آن که با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید.» «ثانیا مرا در ایفای وظائف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمک و مساعدت کند.» [صفحه ۲۰۰] «ثالثا با اولیای کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه داخل مذاکره شود و چون این شوری که نخستین مؤسسه بین‌المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده‌دار وظائف دیگری خواهد شد و به مرور ایام به عنوان محکمه‌ی رسمی بهائی شناخته شده سپس به هیئتی مبدل می‌گردد که اعضایش از طریق انتخاب معین می‌شوند...» [۲۲۳]. شوقی افندی در پیام دیگری که در ۹ - ۲ - ۱۹۲۲ چنین وعده می‌دهد: «...انشاءالله تمهیدات لازمه‌ی کامله از برای انتخاب و تأسیس «بیت العدل عمومی»... ابلاغ به یاران خواهد شد...» [۲۲۴].

تشکیل بیت العدل

«شوقی افندی» بالاخره بعد از بیست و نه سال اعضای «بیت العدل اعظم» را انتخاب کرده و تشکیلات تازه‌ای برای بهائیان تشکیل

داد: «... حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] کرارا به اعضای هیئت خاطر نشان فرموده‌اند که اقدامات روحانی و اداری در این کشور باید مبتنی بر لوح کرمل باشد... سفینه‌الله شریعت الهی و اشاره به بیت‌العدل عمومی است که هیئت بین‌المللی کنونی جنین آن است، و باید پس از طی مراحل متوالی به بیت‌العدل تبدیل و در همین کوه مقدس مستقر گردد و وظائف مقدسه‌ی خود را انجام دهد.» [۲۲۵]. اعضای هیئت بین‌المللی بهائی به مرکزیت اسرائیل - به شرح زیر است: [صفحه ۲۰۱] ۱- ایادی امرالله اسدالبهاء روحیه خانم ماکسول (عیال شوقی افندی) عضو رابط بین ولی امرالله (شوقی) و هیئت. ۲- ایادی امرالله چارلز میسن ریمی رئیس. ۳- ایادی امرالله «املیا کالز» نایب رئیس. ۴- ایادی امرالله «لیروی ایواس» - منشی. ۵- ایادی امرالله «یوگوجیا گری» عضو سیار. ۶- ایادی امرالله «جسی رول» امین صندوق ۷- ایادی امرالله اسداله «اله اتل رول» معاون منشی برای مکاتبه با غرب. ۸- ایادی امرالله «لطف الله حکیم» - معاون منشی برای مکاتبه با شرق ۹- «امراه سیلوا آیواس»، طبق تلگراف مورخ چهارم ماه می ۱۹۵۵ - م نیز تعیین شد. [۲۲۶]. بدین سان تشکیل «بیت‌العدل اعظم» که شوقی افندی قبل از مرگش اعضای آن را جانشین خود کرده بود شکل گرفت و رسمیت یافت، اما دیری نپایید که نغمه‌های مخالفت بر سر چهارمین پیشوای بهائیت در میان بهائیان بلند شد و بلافاصله بعد از مرگ شوقی افندی، اکثر گروه «ایادی امراله» که مأموریت حفظ و اداره‌ی بهائیت را به عهده داشتند با انتصاب جانشینان از جانب شوقی افندی مخالفت کردند و دلیل خود را این گونه ارائه دادند که چون «شوقی افندی» فاقد اولاد بود و «ولی امر»... لذا خود به خود سد ولایت می‌گردد. [۲۲۷]. در پی این تنش و مخالفت ایادی و دیگر سرکردگان محافل روحانی عدم رضایتشان را با انتخاب «میسن ریمی» آمریکایی به عنوان چهارمین خلیفه‌ی بهائیت!! در مقام ریاست «بیت‌العدل اعظم» اظهار داشتند: «آقای» ریمی «آمریکایی هستند و فارسی و عربی بلد نبوده و قادر به تفسیر و تبیین الواح عربی و فارسی نمی‌باشند.» [۲۲۸]. [صفحه ۲۰۲]

چهارمین پیشوای بهائیان، میسن ریمی یا «ولی عزیزالله» کیست؟

«چارلز میسن ریمی» فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی است که در سال ۱۲۵۳ ه. ش (۱۸۷۴ - م) در یکی از شهرهای نزدیک رودخانه‌ی می‌سی‌سی‌پی. ایالات متحده‌ی آمریکا متولد شد. اجدادش از نخستین گروه‌های مهاجر آمریکایی در منطقه نیوانگلند در شمال و منطقه‌ی ویرجینیا در جنوب می‌باشند. همین منطقه را شوقی افندی به مهد دیانت بهایی - پس از انتقال از عکای اسرائیل - ملقب کرد. «میسن ریمی» از جمله شاگردان کلیسای اسقفی است که اعضایش از «ارتدوکس» اند «میسن ریمی» را طرفدارانش ولی عزیزالله الله ثانی و ولی امر ثانی نام داده‌اند. اختلافات بهائیان بعد از مرگ شوقی افندی آنان را به دو جناح انگلیسی - طرفداران [صفحه ۲۰۳] «روحیه خانم ماکسول» - عیال شوقی - و «میسن ریمی» آمریکایی تقسیم کرد. وی در مقابل مخالفت روحیه خانم ماکسول می‌گوید: «... ولی عزیز امرالله یعنی شوقی افندی ربانی مرا به ریاست هیئت بین‌المللی جهانی انتخاب و تسمیه فرمودند و طبق نوایای سامیه آن وجود نو را یعنی رئیس جنین بیت‌العدل اعظم الهی در صورتی که این هیئت مفخم.» و چون ایادی امرالله زیاد اعتنایی به این انتصاب نکردند و وی را رد شمردند خود تشکیلات جداگانه‌ای ترتیب دادند و عصبانی شده و می‌گوید: «... چون درنگ دیگر جایز نیست لذا بایستی لابدا و قهرا کلیه‌ی نقشه‌ها و شبحتات و اقداماتی که متباینا علی‌الاصول به دست ایادیان در سال ۱۹۶۳ از طریق معجاری تشکیلاتی عالم امر به منصفی ظهور رسیده بلادرنگ و بدون ادنی تأمل و تعلل متوقف و محو گردد.» در پایان «میسن ریمی» خود را «شبان» بهائیان دانسته: «... من ولی امراله دیانت سامیه ظهور اعظم الهی هستم ولی ثانی امراله معصوم و مظلوم دیانت جهانی بهائی رشته‌ی اصل و جبل‌المتین ولایت نازنین امراله تحت هیچ شرائطی قطع و گسسته نشده و این عبد مستمند از حین صعود (وفات) شوقی افندی و ربانی ولایت اولای امراله به مقام ثانی امراله الهی تسمیه گشته‌ام. بر محفل روحانی ملی بهائیان دول متحده فرض است که در اولین فرصت با این عبد به مکاتبه پرداخته و مرا در مصائب و در دریای پر تلاطم مسئولیت‌های شدید و باهظه امراله معاضدت و معاونت نمایند. جامعه اسم اعظم در خطه امریک

بایستی بدانند که از میان کلیه محافل ملیه در سراسر عالم محفل روحانی و ملی آمریکا به این موهبت عظمی مخصوص گردیده تا بتواند در صف اول دلیران مضمار منطه اله حرکتی و جنبشی عاشقانه داشته باشد و با این عبد در اجرای نوایای سامیه [صفحه ۲۰۴] و روحانیه تشکیلات جهانی امر هماهنگ و همداستان شوند. مسئولیت و امتحاناتی که از طرف حی ولایت بر دوش این محفل روحانی ملی در کلیه قارات عالم است که این ودیعه مورعه الهیه در سیل اعانت و معاضدت این عبد به آنان واگذار شده است. « با تقدیم تحیات ابدع الهی میسن ریمی - ولی امر ثانی بهائی رضوان ۱۱۷ بدیع و لوح زیر سندی است که از طرف جناح انگلیسی بهائیان به سرکردگی روحیه خانم ماکسول عیال کانادائی شوقی افندی علیه چارلز میسن ریمی آمریکایی منتشر شده که از نظر ارزیابی « خانه » ای که « علی محمد شیرازی » « باب » آن را گشود حائز کمال اهمیت است: میسن ریمی در لوح چنین می نویسد: « واحده و در همان زمان که مطرح می گردد چنین پاسخ می دادم: آن شوقی افندی هستند که هیئت بین المللی امراله را به منصفی ظهور و بروز رسانیده اند و فقط مقام انور ولایت امراله حق امر و نهی و صدور دستورات روحانیه و متعالیه تشکیلاتی نظم بدیع را دارا هستند لا-غیر و منحصر در چنین مواردی است که این عبد به تشکیل جلسات این هیئت به منظور اجرای نوایای الهی اقدام خواهم نمود... شوقی افندی ربانی ولایت اولادی عزیز امراله بدون اینکه به این عبد دستورات و یا فرامینی در باره هیئت بین المللی صادر فرمایند از این جهان ترابی به فضای روح نامتناهی پرواز نمودند. شوقی افندی ربانی در زمان حیات مبارک در عالم ناسوت به هیئت بین المللی بهایی هیچ گونه اختیارات و آزادی عمل تفویض نفرمودند، زیرا تا حینی که در این جهان فانی در مرکز جهانی امراله عهده دار مسئولیت های عظیمه بوده و صدمات و لطمات لا تحذو لا تحصی را بر شانه های مبارکشان تحمل می فرمودند، ایشان تنها مقام فرید [صفحه ۲۰۵] و بی مثل امراله و دارای مقام محمود و معصوم ولایت اولای امراله در قطب عالم امکان یعنی در ارض اقدس و مرکز جهانی بهائی بودند. و لذا موقعیت این عبد در آن زمان بالقوه قبول مسئولیت ها و حل مسائل و مشاغل امور مهمه امری بود. ولی در زمانی که وجود اطهر شوقی افندی ربانی دیگر از لحاظ عنصری در میان ما نبود بالمره نمی توانست هیکل اقدس در این جهان ترابی مرکز سنوحات و عصمت ربانی باشد. بنابراین بلافاصله و واسطه این عبد جهزا به مقام ریاست بالفعل هیئت بین المللی امر الهی فائز و به این ترتیب ریاست نامه و اکمل این هیئت منیر را حائز و حامل گردیدم. لذا این ذره ی بی مقدار بلا انقطاع و فی نفسه مسئولیت های جسمیه و عوامل عظیمه و باهظه امر نازنین الهی را پس از صعود هیکل انورش بر دوش گرفته ام... این است موقعیت ممتاز این عبد بی مقدار در جامعه اسم اعظم که الی یومنا هذا در اجرای نوایای آن غفلت نورزیده ام. در حالی که به هیچ فردی اجازه دخالت مستقل در نحوه اجرای اختیارات نامه که به این عبد تفویض و تخصیص گردیده یعنی در امور هیئت بین المللی امراله نخواهم داد. به عبارت اخری به هیچ فرد و یا افرادی اجازه دخالت در اعمال قدرت و یا ابداع نظر در اداره امور بهیه این هیئت سامیه متعالیه که در واقع اکیل جلیل و تاج و هاج تشکیلات بین المللی نظم بدیع جهان و اداری الهی است نخواهم داد. » [۲۲۹]. [صفحه ۲۰۹]

سازمان اداری و تشکیلات آئین بهائی و شبکه های آن در ایران

اشاره

سازمان اداری و تشکیلات آئین بهائیت شباهت زیادی به سازمان و تشکیلات آئین مسیحیت درجات روحانی آن هم شباهت بسیار نزدیکی به درجات « فراماسونری » و « اسمعلیه » که این دو هم بسیار به هم نزدیک اند - دارد: « ... فون هامر Von-Hammer نویسنده کتاب اسمعلیه که به عنوان آن به زبان آلمانی « Geschichte der assassien » می باشد می نویسد: « مراتب دعاء، رفقا و فدائیان در جمعیت اسمعلیه عینا مراتب سه گانه در سازمان بنایان آزاد و مشتمل است بر اساتید - بنایان و شاگردان این حرفه

و جوانان « مبتدی » « فون هامر » رعب و وحشتی را که فرقه صباحیان و اسمعلیه در مدت یک قرن و نیم در سراسر ایران، عراق و شام به وجود آورده بودند تشبیه به عملیات فراماسون‌ها در انقلاب کبیر فرانسه نموده... » [۲۳۰]. [صفحه ۲۱۱] مقایسه شود: « سازمان و تشکیلات مذهبی آئین بهائی، ماندگی زیادی به سازمان و تشکیلات وین موج و درجات روحانی آن نیز شباهت بسیار نزدیکی به درجات روحانی مذهب اسماعیلیه، دارد... درجات داعیان و وظائف هر کدام آنها در بهائیت نیز ماندگی به درجات اسماعیلیه دارد. » [۲۳۱]. در چنین تشکیلاتی فردی مانند « استاد بزرگ » یا « پاپ » در رأس و افراد دیگر مانند کشیشان، یا « احباء » در رأس « بیت العدل » صغیر (یا مانند مسیحیان کلیسا) در شهرهایی اند که از اهمیت کمتری برخوردارند مبلغان و داعیان - از نظر اهمیت و مقام - مانند فرماسونری یا اسماعیلیه - پیرو دستورات و مقررات خاصی اند و هر فرد مبلغ ناگزیر از اطاعت اوامر فرد یا افراد در درجات بالاتر از خود می‌باشد. طبق همین نظامات بعد از « شوقی افندی » که جانشینی به علت فقدان فرزند نداشته، سازمان و تشکیلات بهائیکری زیر نظر « ایادی بیت العدل اعظم » اداره می‌شود [۲۳۲].

وظیفه‌ی بیت العدل اعظم و محافل تابعه

« بیت العدل اعظم » و محافل کوچک‌تر آن در شهرستان‌ها جهت اجرای امور مختلف بهائیان بر مبنای دستورات بهاء الله که در کتاب « اقدس » - کتاب مقدس بهائیان - است به وجود آمد. بهاء الله در این کتاب می‌گوید: « خدا به بهائیان دستور داده است، که در هر شهر محفل بزرگی بنام « بیت العدل » قرار دهند و در آن محفل بزرگ، اعضایی به شماره‌ی حروف « بهاء » گردهم آیند، هر چه شماره‌ی اعضای آن بیشتر باشد، بهتر است و این تعداد اگر از شماره‌ی حروف « بهاء » [صفحه ۲۱۲] بیشتر شد، با کسی نیست. این افراد در آن مجلس، مانند حضور آنها در محضر خداست. آنها چیزهایی می‌بینند که دیگران نمی‌بینند، از این رو اعضای بیت العدل امینان خدا در میان مردم و وکیلان او در زمینند، که با هم در مصالح بندگان مشورت می‌کنند، و آنچه به صلاح مردم و مختار است، اختیار می‌کنند. » در بیت العدل یک نفر از نسل « بهاء الله »، به نام « ولی امر الله » باید بر اعضای آن نظارت و ریاست داشته باشد، که اطاعت از فرمان‌های او بر همه‌ی بهائیان واجب است. اگر چه بهاء الله همه‌ی محافل بهائی در شهرستان‌ها را « بیت العدل » نامیده است ولی جانشینان او به ویژه بعد از شوقی آنها را محافل شهرستان‌ها نامیده و تنها محفل بزرگ را که در رأس همه‌ی محافل و در مرکز بهائیت در شهر « عکا » قرار دارد، به نام بیت العدل اعظم خوانده‌اند گر چه بهاء الله محافل بزرگ بهائیان را سفارش کرده به وظائف آنها اشاره نموده است، ولی مجمع عمومی ایادی بهائیت، که به نام « بیت العدل اعظم » خوانده شده و بعد از شوقی انسجام و موجودیت یافته است ضرورت اوضاع، آئین بهاء بعد از شوقی ایجاد کرده است. چون شوقی افندی فاقد فرزند بود و برای جانشینی کسی را نداشت تأسیس « بیت العدل اعظم » را مطرح نمود و یا به قول او « جنین بیت العدل اعظم » یعنی پایه‌ی آن را ایجاد کرد و آن را به همه‌ی سران بهائی اطلاع داد. [۲۳۳] ولی بعضی از ایادی و مبلغان بهائی با آن مخالفت آغاز کردند زیرا شرایطی که شوقی افندی برای آن ایجاد کرد، با وصایای عبدالبهاء در آن مورد تطبیق نمی‌کرد: عبدالبهاء در الواح وصایا گفته بود، باید « ولی امر الله » یعنی شوقی در یک وصیت نامه مخصوص، جانشین خود را که « ولی ثانی » نامیده شد تعیین کند و باید در آن بیت العدل هشت تن از رجال و رجال درجه اول بهائی انتخاب کنند و ریاست آن هشت نفر به عهده‌ی « ولی امر ثانی » می‌باشد. عبدالبهاء نام این مجمع عالی را « بیت العدل اعظم » خوانده بود. [۲۳۴]. اولین دفعه که شوقی ربانی نظرات خود را درباره‌ی تشکیل « بیت العدل اعظم » اعلام کرد به هیچ عنوان از حد جانشینی به ویژه برای شخص خودش سخنی نگفت. تا بلکه در صدد برآمد تأسیساتی تشکیل دهد - که همان بیت العدل بوده و آن را تکلیف شدید خواند. [صفحه ۲۱۳] تأسیس بیت العدل برای شوقی افندی که فاقد فرزند ذکور بود، از درجه‌ی اول اهمیت بشمار می‌رفت. علاوه بر بیت العدل اعظم بیت العدل‌های فرعی کوچک‌تری نیز وجود دارد بیت - العدل‌های کوچک در پایتخت‌های کشور تأسیس می‌شوند این گونه بیت العدل‌ها را « بیت العدل صغری

«می‌نامند و اعضاء آنها که نسبت به محافل شهرستان‌ها مرکزیت دارند، از میان محافل شهرستان‌ها انتخاب می‌شوند. محافل شهرستان‌ها در درجه سوم اهمیت قرار دارند و آنها را به نام «محافل شهری و بلدی» می‌خوانند، که در شهرستان‌ها و در بخش‌های بزرگ تشکیل می‌شدند شماره‌ی اعضاء این محفل‌ها نه نفر که از بهائیان شهری و بالغ برگزیده می‌شوند و بر محافل پائین‌تر ریاست و نظارت دارند. محفل‌های کوچکی هم هستند که در قریه و محله‌های کوچک شهرها تشکیل شده و بزرگان قریه و محل در آنها گرد می‌آیند و در مسائل به تبادل نظر می‌پردازند. این محفل‌ها در درجه‌ی چهارم اهمیت‌اند. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که پیش از تشکیل «بیت العدل» توسط «شوقی افندی» «مشرق الاذکار» به عنوان بزرگترین مرکز بهائیان به شمار می‌آمد. بهائیان در حل اختلاف خود در هر کجا که باشد به این محفلها مراجعه می‌کنند و از رجوع به مقامات قضائی و دولتی جدا دوری می‌نمایند و در حقیقت در هر کشور و هر نقطه‌ای که باشند، احساس بیگانگی در عین حال استقلال کرده و دستورات محافل خود را بر هر قانون و دستور مقامات محلی ترجیح می‌دهند.

تأمین مخارج بیت‌العدلها

ظاهراً در آمد بیت العدل از طریق دیه‌ها و کفاره‌هایی که از جرم و گناهان بهائیان پرداخته می‌شود، تأمین می‌گردد، و کمک افراد متمول سهم اصلی آن را تشکیل می‌دهد. نحوه‌ی پرداخت دیه بدین ترتیب است که هر بهائی بزه کار برای بار اول ۹ مثقال طلا و برای دفعه بعد دو برابر آن را جریمه دهد. علاوه بر این گونه درآمدها موقوفات و دیگر عوائد متفرقه مخارج «بیت العدل» را تأمین می‌کند.

اصطلاحات خاص فرقه بهائی

بهائیان تا می‌توانند نام دین خود را پنهان می‌دارند و کیش خود را مخفی می‌کنند، [صفحه ۲۱۴] مگر در مواقعی که مصلحت ایجاب کند تا خود را معرفی نمایند. از این رو میان بهائیان رموز و اصطلاحاتی رایج است که در میان دیگران با آن اصطلاحات سخن می‌گویند: مقایسه کنید: یک عضو فراماسونری به وسیله حرکات دست‌ها می‌تواند خیلی از چیزها را به فراماسون دیگر بگوید. [۲۳۵]. [صفحه ۲۱۵]

بیت‌العدل اعظم یا بزرگترین مرکز فعالیت بهائیت

اهمیت و موقعیت بیت‌العدل اعظم

مطابق مفاد و مدلول ۱۲ فقره نصوص مبارکه که در صفحات قبل مرقوم شده بیت‌العدل اعظم بزرگترین رکن رکن نظم اداری «دیانت» مقدسه بهائی است که مافوق کلیه تشکیلات و مؤسسات نظم اداری و افراد و اشخاص بوده و اطاعت اوامرش بر همه بدون استثناء واجب لازم است و در تحت حفظ و صیانت جمال اقدس البهاء و حراست و عصمت فایض از حضرت اعلی و مصون از خطا بوده و آن چه قرار دهند من عندالله است.

اختیارات بیت‌العدل اعظم

الف: وضع قوانین در موارد غیر منصوصه به استثناء عبادات ب: حل جمیع مسائل مشکله و امور مبهمه و مسائل مختلف فیه ج: مرجع کل امور است برای هدایت جامعه جهانی بهائی و پیشرفت امر الهی آن چه صلاح دانند عمل می‌فرمایند. [صفحه ۲۱۶]

شرائط اعضاء بيت العدل اعظم

در حال حاضر نه نفر می‌باشند ولی به موجب اجازه مبارکه الهیه (و ان ازداد لایأس) هر موقع بیت‌العدل اعظم خود صلاح بداند می‌تواند راجع به ازدیاد اعضاء قرار صادر فرماید. [۲۳۶].

مدت دوره بیت‌العدل اعظم

چون در نصوص مبارکه مدت دوره بیت‌العدل اعظم تعیین و تصریح نشده مدت دوره به قرار خود بیت‌العدل اعظم است که هر طور صلاح بداند مدت دوره را معین می‌فرماید [۲۳۷].

محل تشکیل بیت‌العدل اعظم

در جوار مقام مقدس حضرت اعلی در شهر حیفا در دامنه کوه مقدس کرسل در حول مراقه مقدسه حضرت ورقه علیا و ام حضرت عبدالبهاء و محضن الله الاطهر می‌باشد که فعلا تا ایجاد ساختمان مخصوصی جهت مقر بیت‌العدل اعظم [۲۳۸].

دوره اول بیت‌العدل اعظم

توضیح: اولین دوره بیت‌العدل اعظم پس از اتمام نقشه صمیعه دهساله حضرت ولی امرالله و قبل از انعقاد جشن مثنوی اظهار امر علی حضرت بهاءالله در لندن بنا به دعوت هیئت مجلله حضرت ایادی امرالله علیهم بهاءالله از اعضای محترم ۵۶ محفل مقدس روحانی ملی که در تاریخ دعوت وجود داشت در عید رضوان ۱۹۶۳ در ارض اقدس در جوار مقام اعلی در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء اجتماع کرده از بین رجال جامعه جهانی بهائی مطابق قاعده [صفحه ۲۱۷] انتخاب بهائی نه (۹) نفر حضرات آقایان مفصله الاسامی ذیل را به مقام شامخ عضویت بیت‌العدل اعظم انتخاب کردند. ۱- جناب چارلز ولکات ۲- جناب علی نخجوانی ۳- جناب پورا کاولین ۴- جناب ایان سهیل ۵- جناب لطف‌الله حکیم ۶- جناب دیوید هوفمن ۷- جناب هیوچانس ۸- جناب ایموس گیسون ۹- جناب هوشمند فتح اعظم و مدت این دوره طبق قرارداد بیت‌العدل اعظم پنج سال تعیین شد.

دوره دوم بیت‌العدل

مطابق دعوت بیت‌العدل اعظم از اعضای محترم ۸۱ محفل مقدس روحانی ملی موجود در سراسر عالم در تاریخ دعوت در عید رضوان سنه ۱۹۶۸ در ارض اقدس اجتماع کرده حضرات آقایان مفصله الاسامی ذیل را از میان رجال جامعه جهانی بهائی به عضویت دوره دوم بیت‌العدل اعظم انتخاب کردند. [۲۳۹].

دستخطهای بیت‌العدل اعظم

بیت‌العدل اعظم نخستین بار یوم اول عید رضوان سنه ۱۲۰ تاریخ بدیع انتخاب گردید و در آن یوم اعضاء محافل روحانیه ملیه طبق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء به دعوت حضرات ایادی امرالله حراس اعظم جامعه جنینی جهانی حضرت بهاءالله این اکلیل جلیل نظم اداری بهائی را که اصل و طلیعه نظم بدیع لهذا ما اعضاء بیت‌العدل اعظم اتباعا لامرالله و متوکلا علیه بر این بیان نامه که به انضمام نظامنامه ضمیمه معا قانون اساسی بیت‌العدل اعظم را تشکیل می‌دهد صحه و مهر مینهیم. [صفحه ۲۱۸] هیوچانس - هوشمند فتح اعظم - ایماس گیسون - دیوید هوفمان - پورا کاولین - علی نخجوانی - دیوید روح - ایان سمپل - چارلز ولکات در مدینه

منوره حيفا در چهارم شهر القول یکصد و بیست و نه تاریخ بدیع مطابق با بیست و ششم ماه نوامبر ۱۹۷۲ میلادی به امضاء رسید [۲۴۰]. ۱- جناب ایموس گیسون ۲- جناب علی نخجوانی ۳- جناب هوشمند فتح اعظم ۴- جناب ایان سمپل ۵- جناب چارلز ولکات ۶- جناب دیو هوفمن ۷- جناب پورا کاولین ۸- جناب هیوچانس ۹- جناب دیوید روهه [۲۴۱]. [صفحه ۲۱۹]

دستخطهای بیت‌العدل اعظم

اشاره

هیئت‌های جلیله مشاورین ای - م ش - ۲ - ۱۲۸ - ۳۴ - ضمیمه ترجمه دستخط منیع مورخ ۲۴ جون ۱۹۶۸ موضوع تعیین حدود مناطق هر یک از هیئت‌های یازده گانه مشاورین قاره‌ای دوستان عزیز بهائی. بدین وسیله اسامی نفوسی که بسمت اولین هیئت مشاورین قاره‌ای انتصاب گردیده‌اند و عهده‌دار وظیفه خطیره تبلیغ و صیانت امرالله می‌باشند ذیلا به اطلاع می‌رسانم. قسمت شمال غربی آفریقا جنابان حسین اردکانی، (امین صندوق) محمد کیدانی و ویلیام مکسول قسمت مرکزی و شرقی آفریقا جنابان اولر اپی رو، کلونا ریواول، ایزوبل صبری، مهدی سمندری، عزیز یزدی (امین صندوق) قسمت جنوبی آفریقا جنابان سی و ساصبار - جی هبا ایا، شیدان فتح اعظم (امین صندوق) [صفحه ۲۲۰] (امین صندوق) بهیه فورد قسمت امریکایی شمالی جنابان لوید گاردینر، فورانس می‌بری، اوناترو، (امین صندوق) قسمت امریکای مرکزی جنابان کارمن دوبورا ناتو، آرتاموس لامب، آلفرد اسبورن (امین صندوق) قسمت امریکای جنوبی جنابان آتش کوستاس، هوپردانبار (امین صندوق)، دونالد ویتزل قسمت آسیای غربی جنابان دکتر مسیح فرهنگی، مسعود خمسی، هادی رحمانی (امین صندوق) (امین صندوق) منوچهر سلیمانپور، سنکاران نیرواسودوان قسمت آسیای جنوب شرقی جنابان - پان کی لئونگ، خدا رحم پیمان، (امین صندوق) شلی ساندرام قسمت آسیای شمال شرقی جنابان روح الله ممتازی، (امین صندوق)، ویسنت سامانیگو قسمت استرالیا جنابان سهیل علائی، هوارد هاروود، تلما پرکز، (امین صندوق) [صفحه ۲۲۱] قسمت اروپا جنابان اریک بلومنتال، خانم دورتی فرابی، (امین صندوق) لوئیس هنوزه قسمت دوم نواحی که جهت هیئت مشاورین قاره‌ای تعیین شده است به شرح زیر است.

آفریقا

۱ - منطقه شمال غربی حد جغرافیائی این ناحیه متضمن شمال غربی و غرب آفریقا و همچنین کشورهای تونس، الجزایر و نیجریه می‌باشد، این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌شود. شمال آفریقا، شمال غربی آفریقا، غرب آفریقا، مرکز غربی آفریقا ۲- منطقه مرکزی و شرقی حد جغرافیائی این ناحیه متضمن مرکز و شرق و شمال شرقی آفریقا است. این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را شامل می‌گردد. جمهوری کامرون، کنیا، شمال شرقی آفریقا، تانزانیا، یوگاندا و مرکز آفریقا ۳- منطقه جنوبی (آفریقا) حد جغرافیائی این ناحیه عبارتست از نواحی جنوبی و جنوب آفریقا و همچنین کشورهای آنگولا - زامبیا - مالاوی - موزامبیک جزایر اقیانوس هند این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل را شامل می‌گردد: اقیانوس هند، جنوب آفریقای مرکزی، جنوب و غرب آفریقا، سوازیلند - لوسوتو و موزامبیک، زامبیا

آمریکا

۱- منطقه شمالی حد جغرافیایی این ناحیه عبارتست از آمریکای شمالی بدون مکزیکو - این حد [صفحه ۲۲۲] منطقه فعالیت‌های

محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد. آلاسکا، کانادا، ایالات متحده ۲- منطقه مرکزی حد جغرافیائی این ناحیه متضمن کشور مکزیکو و جزائر کارائیب - و کشورهای ذیل یلیز، کوستاریکا، کوبا، جمهوری دومینیکن، السلوادور، گواتمالا، هائیتی، هندوراس، جامائیکا، مجمع الجزایر وارد - وینداوارد و ویرجین، مکزیکو نیکاراگوا، پاناما ۳- منطقه جنوبی حد جغرافیائی این ناحیه شامل آمریکای جنوبی است - این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد. آرژانتین، بولیوی، برازیل، شیلی، کلمبیا، اکوادور، پراگری، پرو، اروگوی، ونزوئلا

آسیا

۱- منطقه غربی حد جغرافیائی این ناحیه شامل آسیای غربی و غرب برمه می‌باشد، و محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد: عربستان، سیلان، قسمت شرقی و جنوبی عربستان، هندوستان، عراق، پاکستان، ایران، سیکیم ترکیه ۲- منطقه جنوب شرقی حد جغرافیائی این ناحیه شامل جنوب شرق آسیا و قسمت شرق و همچنین کشور برمه می‌باشد، این منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل را هم شامل [صفحه ۲۲۳] می‌گردد: بروئی، برمه، اندونزی، لائوس، مالیزیا، تایلند، ویتنام ۳- منطقه شمال شرقی حد جغرافیائی این ناحیه متضمن شمال شرقی آسیا است - این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد: کره، نواحی شمال شرقی آسیا، جزائر فیلیپین، تایوان

استرالیا

حد جغرافیائی این ناحیه استرالیا است - این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد: استرالیا، جزائر ژیلبرت والیس، جزائر هاوایی، نیوزیلند، جنوب اقیانوس آرام، جنوب غربی اقیانوس آرام

اروپا

حد جغرافیائی این ناحیه شامل ممالک اروپایی و جزائر مدیترانه و همچنین جزائر دریای شمال می‌باشد این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه - ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد: اطریش، بلژیک، جزائر بریتانیا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، ایتالیا، لوکزامبورک، هلند، نورژ، پرتقال، اسپانیا، سوئد، سویس [۲۴۲] . [صفحه ۲۲۵]

طریقه انتخاب و کلای انجمن شور روحانی ملی

۱- نظر به کثرت بهائیان ایران طبق تصویب بیت‌العدل اعظم در حال حاضر عده نمایندگان انجمن شور روحانی ملی یکصد و هفتاد و یک نفر می‌باشند. (نه واحد). ۲- محفل ملی ایران با اجازه بیت‌العدل اعظم از سنه ۱۲۷ بدیع مطابق ۱۳۴۹ کشور مقدس ایران از لحاظ امری به شصت و هفت قسمت نموده اینک فصل سیزدهم اصول نظم اداری بهائی شامل اسامی شصت و هفت قسمت و حدود و وظائف مراکز قسمت‌ها عینا نقل می‌شود. ۱- کشور مقدس ایران از لحاظ امری به ۶۷ قسمت تقسیم شده که برای هر کدام مرکزی معین گشته محفل روحانی آن نقطه به محفل روحانی مرکز قسمت تسمیه یافته. ۲- اسما ۶۷ قسمت امری به ترتیب حروف تهجی به قرار زیر است. ۱- آبادان ۲- آباد ۳- اراک ۴- آریاشهر ۵- اصفهان ۶- امیرآباد ۷- اندیمشک ۸- اهواز ۹- بابل ۱۰- بابلسر ۱۱- بجنورد ۱۲- بندر شاه ۱۳- بندر عباس ۱۴- بهمن شیر ۱۵- بیرجند ۱۶- تجریش ۱۷- تبریز ۱۸- جلفای اصفهان ۱۹- چالوس ۲۰- خرم آباد ۲۱- خرمشهر ۲۲- داودیه ۲۳- دره قشلاق ۲۴- دروس ۲۵- رشت ۲۶- قسمت امری رضائیه ۲۷- رفسنجان ۲۸- زاهدان [صفحه ۲۲۶] ۲۹- زرگنده ۳۰- زنجان ۳۱- ساری ۳۲- سنگسر ۳۳- سنندج ۳۴- سیستان ۳۵- شاه‌آباد غرب ۳۶-

شاهی ۳۷- شاهرود ۳۸- شهر آرا ۳۹- شهسوار ۴۰- شیراز ۴۱- طهران ۴۲- طهران پارس ۴۳- طهران سر ۴۴- طهران نو ۴۵- عباس آباد ۴۶- قزوین ۴۷- قلهک ۴۸- کاشان ۴۹- کرج ۵۰- کرمان ۵۱- کرمانشاه ۵۲- کلاک ۵۳- گنبد کاوس ۵۴- گرگان ۵۵- مراغه ۵۶- مرودشت ۵۷- مشهد ۵۸- مهاباد ۵۹- مهرآباد ۶۰- میاندوآب ۶۱- نارمک ۶۲- نجف آباد ۶۳- نی ریز ۶۴- نیشابور ۶۵- همدان ۶۶- یزد ۶۷- یوسف آباد [۲۴۳]. ۱۱ - حضرت والی امرالله طبق توفیق منبع تلگرافی مورخ فوریه ۱۹۵۲ هفت نفر اشخاص مفصله الامنای ذیل را نیز به سمت ایادی برگزیدند: ۱- جناب فرد شافلاخر از کانادا ۲- سرکار خانم کارین ترو از آمریکا ۳- جناب ذکرالله خادم از ایران ۴- جناب شعاع الله علائی از ایران ۵- جناب دکتر آلبرت مولشلگل از آلمان ۶- جناب موسی بنان از آفریقا ۷- سرکار خانم کلارادان از استرالیا ۱۲- حضرت ولی الله به موجب توفیق صنیع مورخ اکتبر ۱۹۵۷ هشت نفر دیگر را نیز به سمت پر افتخار ایادی امرالله و خدام برگزیده انتخاب فرمودند که اسامی آنان به شرح زیر است: ۱- جناب ایناک اولینگا ۲- جناب ویلیامز سرز ۳- جناب جان ربارتز از آفریقای غربی و جنوبی تسمیه و انتصاب حضرات ایادی در دوره حضرت ولی الله حضرت ولی امرالله طبق توفیق منبع تلگرافی مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ دوازده نفر اشخاص مفصله الاسامی [صفحه ۲۲۷] ذیل را به مقام شامخ ایادی برگزیده و منسوب فرمودند. ۱- جناب سادر لند ماکسول ۲- جناب میسن ریمی ۳- سرکار خانم امیلیا کالینز از ارض قدس (اسرائیل) ۴- جناب ولی الله ورکا ۵- جناب طراز الله سمندری ۶- جناب علی اکبر فروتن از ایران (مهد امرالله) ۷- جناب هوراس هولی ۸- سرکار خانم دروتی بیگر ۹- جناب لروی آیواس از قاره آمریکا ۱۰- جناب جرح تاوونند ۱۱- جناب دکتر هرمان کروسمن ۱۲- جناب دکتر یوگوجیاگری از قاره اروپا [۲۴۴]. ۴- جناب حسن بالیوزی از جزایر بریتانیا ۵- جناب جان فرابی از جزایر بریتانیا ۶- جناب کلیس فدرستون از منطقه اقیانوس آرام ۷- جناب دکتر رحمت الله مهاجر از منطقه اقیانوس آرام ۸- جناب ابوالقاسم فیض از شبه جزیره عربستان [۲۴۵]. و بر مبنای همین تشکیلات و سازماندهی است که بهائیان در ایران دست به یک سلسله برنامه ریزی وسیعی زده و سازمان های خود را هر روزه بیشتر گسترش می دادند. مدارکی که به دست آمده از محفل بهائیان که به طور بسیار محرمانه نگاهداری می شده نشان می دهد که آنها به صورت شبکه ای سعی در توسعه روز افزون آن داشتند. [صفحه ۲۲۸]

تصمیمات هیئت جلیله مشاورین

هیئت های معاونت ای - م ع - ۳ - ۱۲۸ - ۱۱ - ۱ - نمره ۵۲۰۲ مورخ شهر العزّه ۱۲۷ مطابق ۲ / ۷ / ۱۳۴۹ محافل مقدسه روحانیه شیدالله ارکانهم طبق اطلاع واصله از هیئت مشاورین قاره ای در غرب آسیا در امتثال امریه دیوان عدل اعظم الهی دائر بر افزایش عدد حضرات اعضاء معاونت علیهم بهاء الله در غرب آسیا هیئت مجلله مشاورین مقرر داشته اند در ایران چهار نفر عضو جدید تعیین و به این سمت منصوب شوند. اسماء نفوس مذکوره به شرح ذیل به استحضار می رسد: ۱- سرکار خانم روح انگیز خانم مہانیان (آبادان) ۲- جناب دکتر مسرور دخیلی (مهاباد) ۳- جناب دکتر منوچهر مفیدی (مشهد) ۴- جناب ابراهیم خلیلی (عباس آباد) این محفل انتصاب نفوس مفصله الاسامی فوق را با این سمت تهیت و تبریک عرض می نماید و امیدوار است در ظل توجهات الهیه به خدمات باهره موفق و مؤید شوند. با تقدیم تحیات بهائی - منشی محفل. ۱- نمره ۵۶۴۴ مورخ ۱۵ شهر المشیه ۱۲۷ - مطابق ۱۹ / ۷ / ۱۳۴۹ محفل مقدس روحانی شیدالله ارکانه لطفاً صورتی از مناطق ایران که از طرف هیئت مجلله مشاورین قاره ای در غرب آسیا جهت تشویق و ترغیب یاران در امر مهاجرت و تشریفات و ایفای وظایف روحانیه بین حضرات اعضاء هیئت معاونت تقسیم گردیده جهت استحضار آن محفل جلیل ارسال می شود ضمناً خاطر نشان می سازد که اعضاء هیئت معاونت هر وقت صلاح و مقتضی دانستند و فرصتی حاصل شد یاران سایر مناطق را از فیض دیدار خود معطوف خواهند فرمود. خواست محافل مقدسه روحانیه کمال مراقبت را معمول خواهند داشت که از وجود اعضاء آن هیئت مجلله کمال استفاده به عمل آید. با تقدیم تحیات بهائی - منشی

محفل [صفحه ۲۲۹]

دستخط‌های بیت‌العدل اعظم

هیئت معاونت ای - م ع - ۲ - ۱۲۸ - ۱۱ - طبق دستخط منیع مورخ ۲۴ جون ۱۹۶۸ بیت‌العدل اعظم با موافقت حضرات ایادی امرالله مقرر شده است: (بنابراین هیئت‌های معاونت برای صیانت امرالله و نشر نفحات الله از این به بعد تحت نظر هیئت‌های مشاورین قاره‌ای به خدمت مشغول خواهند بود راپورت اقدامات خود را به هیئت‌های مزبور تسلیم خواهند داشت و هیئت‌های مشاورین قاره‌ای هر موقع مقتضی و لازم باشد اعضای هیئت‌های معاونت را تعویض یا اعضاء جدید را تعیین خواهند نمود - در مراحل اولیه انتصابات و یا تغییراتی که از این لحاظ ضرورت پیدا کند پس از مشورت با حضرت ایادی امرالله که قبلا برای آن قاره یا منطقه تعیین گردیده بودند انجام خواهد گرفت). ۲ - مطابق پیام منیع رضوان ۱۹۷۰ بیت‌العدل اعظم (نظر به اتساع دائره خدمات امریه در سراسر جهان به هیئت‌های جلیله مشاورین دستور داده شده چهل و پنج عضو جدید برای هیئت‌های معاونت منصوب فرمایند. نه نفر در آفریقا شانزده نفر در آسیا دو نفر در استرالیا و هیجده نفر در نیمکره غربی. توضیح - طبق دستورات فوق عده اعضاء هیئت‌های معاونت به یکصد و هفده نفر بالغ گردیده و جزئیات وظایف آنان و طریقه ارتباطشان با جامعه بهایی و تشکیلات اداری امری و هیئت جلیله مشاورین در قسمت بیان وظایف هیئت جلیله مشاورین ذکر شده است.

تصمیمات هیئت مشاورین

هیئت‌های معاونت ای - م ع - ۳ - ۱۲۸ - ۲ حوزه مأموریت اعضای هیئت معاونت در ایران شماره: ۱، عضو هیات معاونت: جناب اشراقی، قسمت‌های امریه: بندرعباس، مناطق: منطقه ۵، ملاحظات: [صفحه ۲۳۰] شماره: ۲، عضو هیات معاونت: جناب اشراقی، قسمت‌های امریه: رفسنجان، مناطق: منطقه ۵، ملاحظات: شماره: ۳، عضو هیات معاونت: جناب اشراقی، قسمت‌های امریه: کرمان، مناطق: منطقه ۵، ملاحظات: شماره: ۴، عضو هیات معاونت: جناب اشراقی، قسمت‌های امریه: زاهدان، مناطق: منطقه ۱۴، ملاحظات: شماره: ۱، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: تجریش، مناطق: منطقه ۳، ملاحظات: شماره: ۲، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: دره قشلاق، مناطق: منطقه ۳، ملاحظات: شماره: ۳، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: زنجان، مناطق: منطقه ۳، ملاحظات: شماره: ۴، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: تهران سر، مناطق: منطقه ۳، ملاحظات: شماره: ۵، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: قزوین، مناطق: منطقه ۳، ملاحظات: شماره: ۶، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: کرج، مناطق: منطقه ۳، ملاحظات: شماره: ۷، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: کلاک، مناطق: منطقه ۳، ملاحظات: شماره: ۸، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: یوسف آباد، مناطق: منطقه ۳، ملاحظات: شماره: ۹، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: چالوس، مناطق: منطقه ۱۲، ملاحظات: شماره: ۱۰، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: رشت، مناطق: منطقه ۱۲، ملاحظات: شماره: ۱۱، عضو هیات معاونت: جناب خلیلی، قسمت‌های امریه: شهسوار، مناطق: منطقه ۱۲، ملاحظات: شماره: ۱، عضو هیات معاونت: جناب دکتر دخیلی، قسمت‌های امریه: تبریز، مناطق: منطقه ۱۰، ملاحظات: شماره: ۲، عضو هیات معاونت: جناب دکتر دخیلی، قسمت‌های امریه: رضائیه، مناطق: منطقه ۱۰، ملاحظات: شماره: ۳، عضو هیات معاونت: جناب دکتر دخیلی، قسمت‌های امریه: سیستان، مناطق: منطقه ۱۰، ملاحظات: شماره: ۴، عضو هیات معاونت: جناب دکتر دخیلی، قسمت‌های امریه: مراغه، مناطق: منطقه ۱۰، ملاحظات: شماره: ۵، عضو هیات معاونت: جناب دکتر دخیلی، قسمت‌های امریه: مهاباد، مناطق: منطقه ۱۰، ملاحظات: شماره: ۶، عضو هیات معاونت: جناب دکتر دخیلی، قسمت‌های امریه: میاندواب، مناطق: منطقه ۱۰، ملاحظات: شماره: ۱، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی،

قسمت‌های امریه: اراک، مناطق: منطقه ۱، ملاحظات: شماره: ۲، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: داودیه، مناطق: منطقه ۱، ملاحظات: شماره: ۳، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: زرگنده، مناطق: منطقه ۱، ملاحظات: شماره: ۴، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: طهران، مناطق: منطقه ۱، ملاحظات: شماره: ۵، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: کاشان، مناطق: منطقه ۱، ملاحظات: شماره: ۶، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: مهرآباد، مناطق: منطقه ۱، ملاحظات: شماره: ۷، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: سنگسر، مناطق: منطقه ۴، ملاحظات: [صفحه ۲۳۱] شماره: ۸، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: شاهرود، مناطق: منطقه ۴، ملاحظات: شماره: ۹، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: تهران پارس، مناطق: منطقه ۴، ملاحظات: شماره: ۱۰، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: تهران نو، مناطق: منطقه ۴، ملاحظات: شماره: ۱۱، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: عباس آباد، مناطق: منطقه ۴، ملاحظات: شماره: ۱۲، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: قلهک، مناطق: منطقه ۴، ملاحظات: شماره: ۱۳، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: نارمک، مناطق: منطقه ۴، ملاحظات: شماره: ۱۴، عضو هیات معاونت: جناب دکتر روحانی، قسمت‌های امریه: گنبد کاوس، مناطق: منطقه ۴، ملاحظات: شماره: ۱، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: آریاشهر، مناطق: منطقه ۲، ملاحظات: شماره: ۲، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: امیرآباد، مناطق: منطقه ۲، ملاحظات: شماره: ۳، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: بابل، مناطق: منطقه ۲، ملاحظات: شماره: ۴، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: بابلسر، مناطق: منطقه ۲، ملاحظات: شماره: ۵، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: بهمنمیر، مناطق: منطقه ۲، ملاحظات: شماره: ۶، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: دروس، مناطق: منطقه ۲، ملاحظات: شماره: ۷، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: ساری، مناطق: منطقه ۲، ملاحظات: شماره: ۸، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: شاهی، مناطق: منطقه ۲، ملاحظات: شماره: ۹، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: شهر آراء، مناطق: منطقه ۲، ملاحظات: شماره: ۱۰، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: خرم‌آباد لرستان، مناطق: منطقه ۹، ملاحظات: شماره: ۱۱، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: سنندج، مناطق: منطقه ۹، ملاحظات: شماره: ۱۲، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: کرمانشاه، مناطق: منطقه ۹، ملاحظات: شماره: ۱۳، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: همدان، مناطق: منطقه ۹، ملاحظات: شماره: ۱۴، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: گرگان، مناطق: منطقه ۶، ملاحظات: شماره: ۱۶، عضو هیات معاونت: جناب دکتر عباسیان، قسمت‌های امریه: بیدرشاه، مناطق: منطقه ۶، ملاحظات: شماره: ۱، عضو هیات معاونت: سرکار خانم مهانیان، قسمت‌های امریه: آبادان، مناطق: منطقه ۸، ملاحظات: شماره: ۲، عضو هیات معاونت: سرکار خانم مهانیان، قسمت‌های امریه: اندیمشک، مناطق: منطقه ۸، ملاحظات: شماره: ۳، عضو هیات معاونت: سرکار خانم مهانیان، قسمت‌های امریه: اهواز، مناطق: منطقه ۸، ملاحظات: شماره: ۴، عضو هیات معاونت: سرکار خانم مهانیان، قسمت‌های امریه: خرمشهر، مناطق: منطقه ۸، ملاحظات: شماره: ۱، عضو هیات معاونت: جناب دکتر مفیدی، قسمت‌های امریه: بجنورد، مناطق: منطقه ۱۳، ملاحظات: [صفحه ۲۳۲] شماره: ۲، عضو هیات معاونت: جناب دکتر مفیدی، قسمت‌های امریه: مشهد، مناطق: منطقه ۱۳، ملاحظات: شماره: ۳، عضو هیات معاونت: جناب دکتر مفیدی، قسمت‌های امریه: نیشابور، مناطق: منطقه ۱۳، ملاحظات: شماره: ۴، عضو هیات معاونت: جناب دکتر مفیدی، قسمت‌های امریه: بیرجند، مناطق: منطقه ۱۴، ملاحظات: شماره: ۱، عضو هیات معاونت: جناب سرهنگ وحدت، قسمت‌های امریه: آباد، مناطق: منطقه ۱۱، ملاحظات:

شماره: ۲، عضو هیات معاونت: جناب سرهنگ وحدت، قسمت‌های امریه: اصفهان، مناطق: منطقه ۱۱، ملاحظات: شماره: ۳، عضو هیات معاونت: جناب سرهنگ وحدت، قسمت‌های امریه: جلفای اصفهان، مناطق: منطقه ۱۱، ملاحظات: شماره: ۴، عضو هیات معاونت: جناب سرهنگ وحدت، قسمت‌های امریه: نجف آباد، مناطق: منطقه ۱۱، ملاحظات: شماره: ۵، عضو هیات معاونت: جناب سرهنگ وحدت، قسمت‌های امریه: یزد مناطق: منطقه ۱۱، ملاحظات: شماره: ۶، عضو هیات معاونت: جناب سرهنگ وحدت، قسمت‌های امریه: شیراز مناطق: منطقه ۷، ملاحظات: شماره: ۷، عضو هیات معاونت: جناب سرهنگ وحدت، قسمت‌های امریه: مرودشت، مناطق: منطقه ۷، ملاحظات: شماره: ۸، عضو هیات معاونت: جناب سرهنگ وحدت، قسمت‌های امریه: نی ریز، مناطق: منطقه ۷، ملاحظات:

تصمیمات هیئت مشاورین

هیئت‌های معاونت ای - م ع - ۳ - ۱۲۸ - ۵ اعضای هیئت معاونت مسئول حوزه قسمت‌های امریه در ایران الف ۱- آبادان، خانم مهانیان ۲- آبا ده، جناب وحدت ۳- اراک، جناب روحانی ۴- آریاشهر، جناب عباسیان ۵- اصفهان، جناب وحدت ۶- امیرآباد، جناب عباسیان ۷- اندیمشک، خانم مهانیان ۸- اهواز، خانم مهانیان ب ۹- بابل، جناب عباسیان ۱۰- بابلسر، جناب عباسیان ۱۱- بجنورد، جناب مفیدی ۱۲- بندر شاه، عباسیان ۱۳- بندرعباس، اشراقی ۱۴- بهنمیر، جناب عباسیان ۱۵- بیرجند، جناب مفیدی ت ۱۶- تجریش، جناب خلیلی ۱۷- تبریز، جناب دخیلی ج ۱۸- جلفا اصفهان، جناب وحدت چ ۱۹- چالوس، جناب خلیلی خ ۲۰- خرم آباد لرستان، جناب عباسیان [صفحه ۲۳۳] ۲۱- خرم شهر، خانم مهانیان د ۲۲- داودیه، جناب روحانی ۲۳- دره قشلان، جناب خلیلی ۲۴- دروس، جناب عباسیان ر ۲۵- رضائیه، جناب دخیلی ۲۶- رفسنجان، جناب اشراقی ۲۷- رشت، جناب خلیلی ز ۲۸- زاهدان، جناب اشراقی ۲۹- زرگنده، جناب روحانی ۳۰- زنجان، جناب خلیلی س ۳۱- ساری، جناب عباسیان ۳۲- سنگسر، جناب روحانی ۳۳- سنندج، جناب عباسیان ۳۴- سیستان، جناب دخیلی ش ۳۵- شاه آباد غرب، جناب عباسیان ۳۶- شاهی، جناب عباسیان ۳۷- شاهرود، جناب روحانی ۳۸- شهر آراء، جناب عباسیان ۳۹- شهبور، جناب خلیلی ۴۰- شیراز، جناب وحدت ط ۴۱- طهران، جناب روحانی ۴۲- طهران پارس، جناب روحانی ۴۳- طهران سر، جناب خلیلی ۴۴- طهران نو، جناب روحانی ع ۴۵- عباس آباد، جناب روحانی ق ۴۶- قزوین، جناب خلیلی ۴۷- قلهک، جناب روحانی ک ۴۸- کاشان، جناب روحانی ۴۹- کرج، جناب خلیلی ۵۰- کرمان، جناب اشراقی ۵۱- کرمانشاه، جناب عباسیان ۵۲- کلاک، جناب خلیلی گ ۵۳- گنبد کاوس، جناب روحانی ۵۴- گرگان، جناب عباسیان م ۵۵- مراغه، جناب دخیلی ۵۶- مرودشت، جناب وحدت ۵۷- مشهد، جناب مفیدی ۵۸- مهاباد، جناب دخیلی ۵۹- مهرآباد، جناب روحانی [صفحه ۲۳۴] ۶۰- میاندوآب، جناب دخیلی ن ۶۱- نارمک، جناب روحانی ۶۲- نجف آباد، جناب وحدت ۶۳- نی ریز، جناب وحدت ۶۴- نیشابور، جناب مفیدی ه ۶۵- همدان، جناب عباسیان ی ۶۶- یزد، جناب وحدت ۶۷- یوسف آباد، جناب خلیلی [صفحه ۲۳۵] موقعیت بهنیت در رژیم پهلوی [صفحه ۲۳۷]

موقعیت بهنیت در رژیم پهلوی

گفتارها و کردارها

« اگر ملل مختلف مسلمان جهان دور از منافع فردی و اجتماعی » « و سیاسی و اقتصادی و جغرافیایی بر روی اصول و تعلیمات اسلامی » « با هم نزدیکی و پیوستگی پیدا می کردند نه فقط بحال خود » « آن مجامع و ... » « ... کوشش همه ما باید این باشد که نه تنها مملکت ما بر طبق » « اصول عالی اخلاقی و معنوی دین مبین اسلام اداره شود، بلکه » « انشاء الله در دنیا یک جامعه حقیقی

اسلامی بوجود آید و دول و ملل « مسلمان صرف نظر از مقتضیات خاص جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی » خود به صورت اتحادیه‌ای در تحت لوای اصول اسلامی در آینده « که وظیفه‌ی آن... » از سخنان شاه در سلام عید مبعث « ۱۲ دی ماه ۱۳۴۰] صفحه ۲۳۸] و در جای دیگر: « ایمان و اعتقاد راسخ من با اصول حقه اسلامی همواره بزرگترین » راهنمای من در خدمت به ملت و مملکت بوده است... » از سخنان شاه در سلام عید غدیر ۲ خرداد ۱۳۴۱ « اسلام مذهبی است ادبی، و چیزی که ادبی باشد مسلماً باید « با طبیعت و با ترقی دنیا هماهنگ باشد و این را ما در تمام » احکام اسلام می‌بینیم، هر کس که غیر از این تعبیری بکند نفع « شخص خودش را می‌بیند، این مذهب ادبی، و این احکام مقدس » همواره راهنمای ما خواهد بود. » از سخنان شاه هنگام اعطای اسناد مالکیت کشاورزان قم ۴ بهمن ۱۳۴۱ « در حیفاً در دامنی کوه کارمل وقتی به معبد زیبا و کم مانند بهائیان » رفتید در سالن بزرگ و پرشکوه آن قالی‌های دهش نخست وزیر « ایران را خواهید دید که بر روی آن نام « امیر عباس هویدا » نقش « بسته است » (الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران صفحه ۱۰۸) با توجه به این واقعیت که اعمال نخست وزیری که حدود ۱۳ سال زمام امور مملکتی را در دست داشت، نمی‌توانست از نظر رئیس مملکت پوشیده بماند و نیز از آنجا که « هویدا » رئیس دولتی بود که بر یک کشور اسلامی فرمانروائی می‌کرد این سؤال همواره اذهان را بخود مشغول می‌دارد که واقعا چه رابطه‌ای بین امیر عباس هویدا و بهائیت که ماهیتش کم و بیش پوشیده نیست می‌تواند وجود داشته باشد و انگیزه‌اش چه بود؟ برای ریشه‌یابی و رفع ابهامات موجود خوانندگان را در بطن جریانات قرار داده تا با ارزیابی مستند خود بینانه‌تر به قضاوت نشینند: [صفحه ۲۳۹] میرزا حبیب الله عین الملک کاتب آثار و مباشر عبدالبهاء: در کتاب « ظهور الحق » یکی از کتابهای معتبر بهائیان که مورد قبول آنهاست در مورد « عین الملک » آمده است: « ... دیگر آقا محمد رضا قناد سابق الوصف از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت شد تا وفات نمود. مدفنش در قبرستان عکا است و از پسرانش « میرزا حبیب الله عین الملک » که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت صاحب حسن خط و کمال شد و هی سعی کرده و کوشید که شبیه به رسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید، بعداً مشاغل دولتی و مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت، پسر دیگرش میرزا خلیل خیاط در عکا و هم از دخترش که در شام شوهر نمود مآل باسعادت و رضایتی بروز نکرد... » [۲۴۶]. « ... میرزا حبیب الله عین الملک وارد کادر وزارت خارجه می‌گردد به او مأموریت داده می‌شود که در کشورهای عربی به گسترش و تبلیغ بهائیت پردازد. در عین حال وی مدت مدیدی در این کشورها عهده دار مقام قنصلگری می‌شود و تا سالهای پیش از جنگ جهانی فعالانه به این کار ادامه داد. ابتدا به همان نام (آل رضا) معروف بود بعداً فامیل « هویدا » را برمی‌گزیند... » [۲۴۷]. ادوارد براون در مورد پدر هویدا - میرزا حبیب الله عین الملک که قبلاً به محمد رضا شیرازی معروف بوده می‌نویسد: « ... محمد رضا شیرازی » یکی از چند تن رازدار « بهاء الله » است که پس از وی عهده‌دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می‌شود. » [۲۴۸]. [صفحه ۲۴۰] در سال ۱۲۹۹ - خ (برابر با سال ۱۹۲۰ - م) عین الملک دارای فرزندی شد. وی از عباس افندی (بهاء الله) خواهش کرد که اجازه دهد نامش را بر روی این پسر نهد، که بعداً « امیر » پیشوند آن شد. بهائیان با برخورداری از حمایت‌های دولت شبکه‌های اقتصادی، سیاسی و دیگر ابعاد را با اطمینان توسعه داده و در این راه تا آنجا جلو رفتند که ذینفوذترین رجال سیاسی مملکت را به محفل خود کشانیدند؛ این دامنه‌ی فعالیت صرفاً ناشی از پشتیبانی سردمداران رژیم و بویژه عده‌ای خاص در دستگاه حاکمه از این فرقه بود: [صفحه ۲۴۱] خیلی محرمانه طبقه بندی حفاظتی - گزارش خبر صفحه شماره: یک از یک صفحه نسخه‌ی شماره یک از ۴ نسخه ۱ - از ۲۳۲۱ - به... / ۳۰۷ - شماره‌ی گزارش ۶۹۴۶ / ۴۰ - تاریخ گزارش ۱۱ / ۳ / ۴۷ - پیوست ۶ - گیرندگان خبر ۷ - منبع: همکار ۸ - منشا: محفل بهائیان ۹ - تاریخ وقوع: ۱۰ / ۳ / ۴۷ - تاریخ رسیدن به منبع ۱۱ / ۳ / ۴۷ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۱۰ / ۳ / ۴۷ - ملاحظات حفاظتی موضوع: فعالیت بهائیان شیراز عطف پیرو... ساعت ۵ / ۶ بعد از ظهر مورخه ۳ / ۷ / ۴۷ کمیسیون نشر نفحات اله در محفل شماره ۴ واقع در تکیه نواب منزل اسداله قدسیان زاده تشکیل گردید. عباس اقدسی که سخنان کمیسیون

بود اظهار داشت جناب آقای اسداله علم وزیر دربار سلطنتی بما لطف زیادی نموده‌اند مخصوصاً جناب آقای امیر عباس هویدا (بهائی و بهائی زاده) انشاءالله هر دو نفر کدخدای کوچک بهائیان می‌باشند گزارشاتی از فعالیت‌های خود به بیت العدل اعظم الهی مرجع بهائیان می‌دهند. حضرت بهاءالله می‌فرماید (عن قال الله عن تصرف فیها) دولت اسرائیل در جنگ سال ۴۶ و ۴۷ قهرمان جهان شناخته شده ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش می‌کنم. ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احبای ایران طرح می‌نماید پیشرفت و ترقی ما بهائیان این است که در هر اداره‌ی ایران و تمام وزارتخانه‌ها یک جاسوس داریم و هفته‌ای یکبار که طرح‌های تهیه شده وسیله دولت که به عرض شاهنشاه آریامهر می‌رسد گزارشاتی در زمینه طرح به محفل‌های روحانی بهائی می‌رسد. مثلاً- در لجنه پیمان کار کادر بهائیان ایران هر روز گزارش خود را در زمینه ارتش ایران در اینکه چگونه با ایران وارد می‌شود چگونه اسلحه به ایران وارد می‌شود چگونه چتر بازان را آموزش می‌دهند به محفل روحانی بهائیان تسلیم مینمایند. حضور فعال هویدا در محافل مختلف بهائیان را از گزارشات مستند مکرر عوامل ساواک همانند گزارش زیر چنین می‌خوانیم: [صفحه ۲۴۳] خیلی محرمانه طبقه بندی حفاظتی گزارش خبر صفحه شماره ۱ از یک صفحه نسخه شماره ۱ یک از چهار صفحه ۱ - از ۲۳۲۱ - به ۳۰۷ - شماره ۱ گزارش ۷۶۵۱ / ۴ - تاریخ گزارش ۲۰ / ۲ / ۵۵۰ - پیوست ۶ - گیرندگان خبر ۷ - منبع گزارش به گزارش (ناخوانا) خبر مراجعه شود. ۸ - منشا ۹ - تاریخ وقوع ۲ / ۲ / ۱۰۵۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۲ / ۲ / ۱۱۵۰ - تاریخ رسیدن خبر به هر عملیات محل ۱۴ / ۲ / ۱۲۵۰ - ملاحظات حفاظتی موضوع فعالیت بهائیان دهیبد شب ۲ / ۲ / ۵۰ جلسه بهائیان ده بیید در منزل امرالله رفاهی تشکیل گردید. آقای عزیزالله بمبوسیان مبلغ و رابط بین محفل‌های شیراز و ده بیید سخنرانی کرد و در مورد آزاد شدن بهائیت و استقلال و رسمیت پیدا کردن بهائیت مطالبی بیان نمود. نامبرده سپس اشاره به حقوق معلمان و درآمد نفت و تیراندازی به سپهد فرسیو نمود. سپس اشاره به شرکت کردن جناب آقای نخست وزیر در محفل بهائیت در روز عید رضوان و همکاری دولت در شهرستانها نسبت به فرقه بهائیت کرد. نظریه یکشنبه اظهارات شنبه مورد تأیید است. نظریه چهارشنبه نظریه یکشنبه مورد تأیید است. نظریه ۷ / ۵ - نظریه چهارشنبه مورد تأیید است. م یکی از گزارشات ساواک در مورد محفل بهائیان به حضور افراد نزدیک درباری اشاره می‌شود. [صفحه ۲۴۵] خیلی محرمانه طبقه بندی حفاظتی گزارش خبر صفحه شماره یک از یک صفحه نسخه شماره یک از چهار نسخه ۱ - ۲۳۲۰ - ۷ هـ ۳ - شماره گزارش ۱۵۲۷۲ / ۴ - تاریخ گزارش ۲۹ / ۹ / ۵۵۰ - پیوست ۶ - گیرندگان خبر ۷ - منبع ۱۶۹۹ - ۸ - منشا ۹ - تاریخ وقوع ۲۴ / ۹ / ۱۰۵۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۲۴ / ۹ / ۱۱۵۰ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۲۷ / ۹ / ۱۲۵۰ - ملاحظات حفاظتی موضوع: فعالیت بهائیان شیراز جلسه‌ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان شیراز در منزل آقای صدیق حقیری در کوچه شمشیرگرها و زیر نظر آقای علی اکبر ایروانی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات شخصی بنام نعمت الله حکاکی که پیرمردی ۷۰ ساله می‌باشد و از اصفهان به شیراز آمده است چند نامه به آقای چهره نگار داد. نامبرده ضمن صحبت اظهار داشت روزی خواهد آمد که تمام سلاطین جهان به شیراز بیایند و در بیت مبارک سر فرود آورند. خصوصاً عده‌ای از دربار شاهنشاهی مخفیانه برای زیارت بیت مبارک به شیراز می‌آیند. وی اضافه کرد من در مدت عمرم ۴۵۰ نفر را بهائی کرده‌ام شما از کسی نترسید و بیشتر مبارزه کنید. سپس آقای ایروانی مدت ۴۵ دقیقه پیرامون بهائیت سخنرانی کرد آقای نصرالله چهره نگار اظهار داشت چند نفر از بهترین بهائیان آبادان و اهواز اخیراً به شیراز خواهند آمد آقایان روی کارتها و مهرها دقت نمائید. شرکت کنندگان در این جلسه عبارت بودند از علی اکبر ایروانی، نصرالله چهره نگار، نعمت الله هوشمند، عزت اله هوشمند، احسان الله و کاکاخان مهدیزاده قاسم کریمیان عنیقی رضائی، محمد حسن افغانی. بیژن گلشن، بدیع الله روحانی، نعمت الله حکاکی اصفهانی. نظریه یکشنبه، اظهارات شنبه مورد تأیید است. دریائی نظریه چهارشنبه، نظریه یکشنبه مورد تأیید است. م نظریه ۷ / ۵ - نظر چهارشنبه مورد تأیید است. [صفحه ۲۴۷] بهائیان شبکه خود را درون دستگاه حاکمه رسوخ داده و بنا به آنچه ساواک گزارش می‌دهد (گزارش شماره ۶۹۴۶ / ۵. که چند صفحه قبل به نظر رسید) و گزارش زیر، بهائیان پست‌های

حساسی از معاونت ساواک گرفته - ثابتی - تا وزیر کشاورزی - روحانی، اقتصاد - منوچهر تسلیمی - جنگ و دیگر سازمانها را اشغال کرده بودند، که در صفحات بعد به طور مستند بدان پرداخته می‌شود: خیلی محرمانه طبقه‌بندی حفاظتی گزارش خبر - صفحه‌ی یک از صفحه نسخه‌ی شماره از نسخه ۱ - به: ۲۳۴۱ - از: ۷ / ۳۳ - شماره گزارش ۳۰۲۹۹ / ۴۳ - تاریخ گزارش ۲۹ / ۸ / ۵۵۷ - پیوست ۶ - گیرندگان خبر ۷ - منبع ۸۸۸۳۵ - منشا مسموعات منبع ۹ - تاریخ وقوع ۲۱ / ۸ / ۱۰۵۷ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۲۱ / ۸ / ۱۱۵۷ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۲۴ / ۷ / ۱۲۵۷ - ملاحظات حفاظتی موضوع بهائیان شیراز آقای رئوفیان یکی از بهائیان سرشناس شیراز در یک مذاکره و اظهار داشته آقای امیر عباس هویدا به پشتیبانی بیت العدل اعظم و کامبالای افریقا مدت ۱۳ سال بر ایران حکومت کرد و جامعه بهائیت به پیشرفت قابل توجهی رسید و افراد متنفذ بهائی پست‌های مهمی را در ایران اشغال و پول‌های مملکت را به خارج فرستادند. نظریه شنبه: عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه بخاطر وقایع اخیر و رکورد فعالیت بهائیان بوده است نظریه یکشنبه: با عطف توجه به صداقت شنبه عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه صحت دارد. نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است. نظریه جمعه: نظریه چهارشنبه مورد تأیید است. نظریه ۷ / ۵: نظریه جمعه تأیید میشود. [صفحه ۲۴۸] در ضمن نمونه‌ای از دستخط نخست وزیر ۱۳ ساله ایران آقای امیر عباس هویدا را ملاحظه می‌فرمائید که گرچه باید به امضای «لا-تین» زیبای ایشان آفرین گفت اما باید نسبت به اغلاط ساده‌ای که از دانش آموز دبستانی هم انتظار نمی‌رود، بسیار تأسف خورده!! (تأسف بر ما که چنین افرادی ملت ما را در جهل و بی‌خبری نگاهداشتند...) گذشته از اینکه بعضی از کلمات قابل خواندن نیست، بهر حال ایشان بجای قطعه مرقوم فرموده‌اند «قطیه» خوش را «خش» مرقوم داشته، و... تاریخ آنهم که «تاریخ خودشان است. [صفحه ۲۴۹] با توجه به این مهم که مرکز آمار ایران یکی از حساس‌ترین مرکز اخذ اطلاعات می‌تواند باشد، و با توجه به اظهارات صریح رهبران بهائی مبنی بر رسوخ و نفوذ دادن یادیشان در ارگانهای دولتی ایران، باید انتظاری جز سقوط از آن رژیم نمی‌رفت. [صفحه ۲۵۰]

خوانندگان! حین خواندن این مطلب حدس بزنید چنین متنی در کجا می‌تواند مطرح شود؟

در شهر شیراز بود که در ماه می ۱۸۴۴ «انقلاب بابیت» متولد شد، یعنی هنگامی که هجده تن از خاصان «حی» به «محمد علی شیرازی» که «پیغمبر» و «فرستاده» «خدا» بود ایمان آورده، یعنی در حقیقت کسی که آنها بدنبالش بودند. این مریدان بعد از مدت کوتاهی بوسیله «رهبرشان» به نقاط مختلف جهت فراخواندن و دعوت مردم اعزام گشتند... اینهم در ادامه‌ی روند و مشی است که بهائیان در نظر داشتند با رسوخ در زوایای مختلف ارگانهای اجتماعی به اهدافشان دست یابند. - متنی که اصل رونوشت آن در صفحه بعد به نظر می‌رسد سؤال انگلیسی دانشسرای تربیت معلم برای شاگردان سال سوم در آذرماه ۱۳۵۱ می‌باشد. در یکی از گزارشات ساواک از نگرانی رضاخان نسبت به حمله‌ای که بهائیان در آن زمان شده خبر می‌دهد و در همین گزارش که در زمان پسرش در اول دهه‌ی آخر حکومت وی تهیه شده بهائیان علنا به این نکته اشاره می‌کنند که رضا شاه تحت تأثیر بهائیت دست به اقداماتی زده است می‌خوانیم: [صفحه ۲۵۳] خیلی محرمانه طبقه‌بندی حفاظتی گزارش خبر صفحه شماره یک از یک صفحه نسخه‌ی شماره یک از چهار صفحه ۱ - ۲۳۲۱ - ۷ - ۳ - شماره گزارش ۹۵۷۸ / ۴۰ - تاریخ گزارش ۳۱ / ۳ / ۵۵۰ - پیوست ۶ - گیرندگان خبر ۷ - منبع ۱۶۹۹۸ - منشا ۹ - تاریخ وقوع ۲۵ / ۴ / ۱۰۵۰ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۲۷ / ۳ / ۱۲۵۰ - ملاحظات حفاظتی موضوع فعالیت بهائیان جلسه‌ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان شیراز تحت عنوان کمیسیون نشر نفحات اله در منزل مسیح‌اله روحانی تشکیل گردید پس از قرائت مناجات و صفحاتی از کتاب لوح احمد آقای مسیح‌اله روحانی پیرامون بهائیت سخنرانی و اظهار داشت دیده شده است که یکی دو نفر از شما با افراد تبلیغات اسلامی تماس گرفته است دیگر نباید این موضوع تکرار شود شماها به یاد ندارید که در زمان رضاشاه و در زمان سید نورالدین ما را غارت

کردند ولی شخص رضاشاه از این موضوع بسیار ناراحت بود و مخفیانه و دور از چشم علما عده‌ای از مسلمانان را از بین برد چون او یک بهائی واقعی بود و همیشه از بهائیان پشتیبانی می‌کرد کشف حجاب از روی قانون و منطق بهاءالله صورت گرفته است. نظریه یکشنبه: اظهارات شنبه مورد تأیید است. دریائی نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است. نظریه ۷ / ۵ - نظر چهارشنبه مورد تأیید است. م در گزارش دیگری به سندی برمی‌خورد می‌کنیم که در سال ۱۳۵۱ تهیه شده، در یکی از محفل بهائیان گفته می‌شود که شاه در نظر داشته است به بهائیت جنبه‌ی رسمیت دهد. و در همین گزارش یکی از مسئولین ساواک به اولویت دادن افراد بهائی نسبت به مسلمان اشاره می‌کند. [صفحه ۲۵۵] خیلی محرمانه طبقه‌بندی حفاظتی گزارش خبر صفحه یک از یک صفحه نسخه شماره‌ی یک از چهار نسخه ۱- به ۲۳۴۱- از ۷ / ۳- شماره‌ی گزارش ۱۹۴۹۶ ر ه ۴- تاریخ گزارش ۷ / ۱۱ / ۵۵۱- پیوست ۶- گیرندگان خبر ۷- منبع ۱۷۶۶ ۸- منشأ ۹- تاریخ وقوع ۲۳ / ۱۰ / ۱۰۵۱- تاریخ رسیدن خبر به منبع ۲۳ / ۱۰ / ۱۱۵۱- تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۲۸ / ۱۰ / ۱۲- ملاحظات حفاظتی موضوع: فعالیت بهائیان شیراز در جلسه تذکری که در منزل مرحوم سرهنگ شهاب برگزار گردید ۱۷ نفر از بهائیان شیراز شرکت داشتند در این جلسه پس از قرائت مناجات به فرزند آن مرحوم تسلیت گفته شد. سپس آقای « اردشیر ماستر » در پاسخ یکی از شرکت کنندگان در جلسه اظهار داشت مرحوم سرهنگ شهاب افسر سازمان امنیت بود و موقعی که در سازمان امنیت شیراز خدمت می‌کرد خیلی به بهائیان شیراز خدمت می‌نمود. پس از آن درباره‌ی کارمندان بازنشسته بهائی صحبت گفته شد که کارمندان بازنشسته باید در کلاسهای تعلیم مبلغین شرکت نمایند و به جای این که بیکار بشینند، به مهاجرت بروند و به دیانت بهائی خدمت نمایند. رشیدپور که افسر ارتش می‌باشد گفت اگر به دیانت بهائی رسمیت می‌دادند دیگر هیچ ناراحتی در برابر ادیان دیگر نداشتیم چون وقتی نمی‌توانند دلیلی در رد بهائیت بیاورند میگویند پس چرا شما رسمیت ندارید آن وقت چند روز وقت لازم است که بتوانیم برای آنها صحبت کنیم و آنها را قانع نماییم سپس پدر سرهنگ شهاب گفت چند سال قبل شاهنشاه آریامهر تصمیم داشتند که دستوراتی در مورد رسمیت دادن به بهائیت صادر فرمایند لیکن جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر بهانه‌ای به دست آورد و گفت شاه ایران بهائی شده و دستورات اسلام را زیر پا گذاشته است وی اضافه کرد شاهنشاه ایران راهی را دنبال می‌فرمایند که بهاءالله گفته است. چون امر خدا است خود بخود اجرا می‌شود. نظریه یکشنبه. ۱- اظهارات شنبه مورد تأیید است. ۲- منظور شنبه مرحوم سرهنگ شهاب رئیس سابق سازمان اطلاعات و امنیت خرم‌آباد لرستان می‌باشد. دریائی نظریه چهارشنبه. نظریه یکشنبه مورد تأیید است نظریه ۷ / ۵ نظریه چهارشنبه مورد تأیید است [صفحه ۲۵۶] متعاقب این حمایت و گرایش دستگاه مملکتی به بهائیت به گزارش تکان‌دهنده‌ی زیر برخورد می‌کنیم: درجه فوریت طبقه‌بندی حفاظتی گزارش خبر نسخه‌ی شماره یک از چهار نسخه ۱- به ۲۳۲۱- از ۷ / ۳- شماره گزارش ۷۷۷۹ / ۴۶- تاریخ گزارش ۲۳ / ۴ / ۴۷۵- پیوست ۶- گیرندگان خبر ۷- منبع ۱۶۹۶ ۸- منشأ ۹- تاریخ وقوع ۱۸ / ۴ / ۱۰۴۷- تاریخ رسیدن خبر به منبع ۱۸ / ۴ / ۱۱۴۷- تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۲۲ / ۴ / ۱۲۴۷- ملاحظات حفاظتی موضوع: جلسه بهائیان شیراز مورخه ۱۸ / ۴ / ۴۷ جلسات بهائیان در منزل ضیاءاله هوشمند تشکیل و سرهنگ اقدسیه اظهار داشت (افتخار ما بر دیانت بهائی است. من زمانی که در ارتش بودم سربازان و درجه‌داران و افسران بهائی را احترام می‌گذاشتم ولی اگر یک فرد مسلمان از دیگری شکایت می‌کرد دستور شلاق زدنش را می‌دادم) مشارالیه افزوده است (ما اطلاع داریم که شاهنشاه آریامهر بهائی می‌باشند. ما بهائیان همه پولدار هستیم و ترقی بیشتری خواهیم کرد). [صفحه ۲۵۸]

دخالت یا عدم دخالت بهائیت در سیاست

ارتباط بهائیان ایران با صهیونیسم آلودگی به جاسوسی و فراماسونری از آنجا که این بحث از حساسیت خاصی برخوردار است و واقعیتی که از آن یاد می‌شود هم جای شگفتی و هم جای تأسف دارد رشته‌ی کلام را به دست اسناد و مدارک داده تا خوانندگان

خود با مرور و ارزیابی و استنباط از قضایا برداشتی منطقی برگیرند: یکی از اسناد تکان دهنده در این مورد مدرک ذیل است: خیلی محرمانه گزارش اطلاعات داخلی موضوع اظهارات - حسین... محل... تهران عطف به شماره... منبع خبر: ۱۱ تقویم: ب ۲ شماره ۲۱۳۱... الف تاریخ حادثه تاریخ وصول خبر ۲۶ / ۱۱ / ۴۴ تاریخ گزارش ۱۶ / ۱۱ / ۴۴ حسین... عضو مالی دارائی و معاون سابق اداره کل حسابداری ژاندارمری که با علماء و روحانیون ارتباط نزدیک دارد اظهار می‌داشت چون آقای هویدا نخست‌وزیر در معامله محرمانه فروش نفت ایران به اسرائیل خدمت بزرگی به آن کشور نموده دولت اسرائیل در قبال این خدمت یکصد و چهل هزار متر مربع زمین در فلسطین به ایشان واگذار نموده است. [صفحه ۲۶۰] و سند زیر در ارتباط با آنچه که بعداً خواهد آمد حائز اهمیت است: خیلی محرمانه طبقه‌بندی حفاظتی گزارش خبر صفحه... یک... از... یک... صفحه نسخه‌ی شماره‌ی یک از چهار نسخه ۱- به ۸۲۵ / ۲... از ۳۰۰ / ۳... شماره گزارش ۲۰۹۹۵ / ۳۰۰ / ۴ د - تاریخ گزارش ۱ / ۱۱ / ۴۸ - پیوست ۶ - گیرندگان خبر نسخه‌های ۱ و ۲ و ۳ (۸۲۵) نسخه ۴ پرونده ۷ - منبع شهربانی آذربایجان شرقی ۸ - منشأ ۹ - تاریخ وقوع ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۲۸ / ۱۰ / ۴۸ - ملاحظات حفاظتی موضوع... چند تن از افراد فرقه بهائی در کشور اسرائیل سکونت داشته و چند نفر نیز از جمله شخصی به نام روح‌اله مشتاق اهل قریه «سیسان» در اطراف تبریز به آن کشور تردد داشته و کمک‌هایی که از طرف فرقه مذکور به کشور اسرائیل می‌گردد توسط آنها انجام می‌گیرد ضمناً بهائینی که در آذربایجان و در سایر شهرستانها دارای تأسیسات و کارخانه‌هایی هستند از وسایل و آلات ساخت اسرائیل استفاده و با خرید آن به اقتصاد کشور مورد بحث به طور غیر مستقیم کمک می‌نمایند! نسخه اول به بخش بررسی داده شد که نظریه اعلام نمایند. مسؤل بخش ۸۱۶: نظری ندارند نسخه اول به عرض بناء مدیریت کل رسید مطلبی مرقوم فرمودند [صفحه ۲۶۲] در این جا باید به این نکته بسیار مهم اشاره نمود که بهائیان را همواره عقیده بر آن است که در امور سیاسی دخالت نکرده و از چنین فعالیت‌هایی بری هستند. سندی که در ذیل ارائه می‌شود روی همین هدف سیاسی و اطلاعاتی است که سران بهائیت خود را بری از آن نشان می‌دهند: در سال ۱۳۵۶ سرتیپ عطاءاله مقربی به جرم جاسوسی برای شوروی‌ها در ایران به اعدام محکوم شد که شرح و جزئیات آن از بحث ما به دور است؛ تنها بدین مطلب باید پرداخت که وی حائز پست بسیار مهمی در ارتش بود و به جرم داشتن همین وظیفه‌ی سنگین مجرمیت جاسوسی‌اش اعدام گردید. حال بعد از مرور سند دیگری از ساواک دال بر اهداف بهائیت در ایران به گزارش در ارتباط با سرتیپ عطاءالله مقربی می‌پردازیم: خیلی محرمانه نخست‌وزیری سازمان اطلاعات و امنیت کشور س.ا. و.ا. ک گزارش: درباره... انتخابات هیئت رهبری بهائیان جهان در اسرائیل منظور: استحضار تیمسار ریاست ساواک قرار است در تاریخ ۹ / ۲ / ۱۳۵۲ انتخابات اعضای هیئت رهبری محفل مرکزی بهائیان جهان را به عهده خواهد داشت. به همین منظور نه عضو از هر محفل بهائی از ۱۳ کشور جهان تا تاریخ فوق برای شرکت در این انتخابات به اسرائیل عزیمت خواهند نمود. با توجه به این که دولت اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فرقه بهائی را به عنوان یک مذهب به رسمیت شناخته است به نظر می‌رسد با اجرای برنامه تبعیت از این فرقه می‌کوشد از اقلیت بهائیان در سایر کشورهای جهان به ویژه ایران بهره‌برداری سیاسی - اطلاعاتی و اقتصادی نماید. آقای خادمی ۳ / ۷ / ۳۰۰ - ۱۳ اداره کل هفتم ۶ / ۲ / ۱۳۵۲ مسئله اقلیت‌ها که مذهب بهائی نیز جزو آن می‌باشد از وظایف اداره کل سوم است بخصوص که نمایندگی یک مجله از خبر پیوست را که از متن آشکار نیز می‌باشد به آن اداره ارسال نموده است. معهداً اگر اقدامی داشته باشد و یا بایستی این سازمان طریق است و به اداره کل هفتم مربوط نمی‌باشد. [صفحه ۲۶۴]

صورت مجلس سال ۱۳۴۶ بهائیان

مجمع عمومی عادی شرکت سهامی امناء که به موجب آگهی منتشره در روزنامه‌ی کیهان شماره ۷۱۴۶ مورخه ۱۳ / ۳ / ۴۶. روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی شماره ۶۴۹۶ مورخه ۲۰ / ۳ / ۴۶ ساعت ۶ بعدازظهر سه شنبه ۳۰ خرداد ماه ۴۶ در محل شرکت

واقع در خیابان منوچهری کوچه ارباب جمشید شماره ۳۷ با حضور کلیه سهامداران یا نمایندگان آنها به ترتیب ذیل (۱۹ تن اسامی که ذکر آنها ضروری به نظر نمی‌رسد) تشکیل و چون حاضرین در جلسه حائز اکثریت کامل بودند جلسه رسمی و برای انتخاب رئیس و منشی مجمع اقدام و در نتیجه مهندس عبدالحسین تسلیمی [از خانواده‌ی منوچهر تسلیمی [۱] وزیر بازرگانی دولت هویدا] رئیس و فتح‌الله فردوسی به سمت منشی جمع انتخاب و سپس در خصوص دستور جلسه مذاکره شد. ۱- سرتیپ عطاءالله مقربی عضو هیئت مدیره گزارش جامعی از عملیات و اقدامات شرکت بیان و بیلان سال ۱۳۴۵ را به اطلاع سهامداران رسانید... چون دوره‌ی چهار ساله‌ی اختیارات هیئت مدیره پایان یافته بود، لذا برای انتخاب اعضاء اصلی هیئت مدیره و اعضاء علی‌البدل اقدام به اخذ رأی گردید و بالنتیجه: ۱- سرلشکر شعاع‌الله علائی [صفحه ۲۶۵] ۲- علیمحمد ورقا ۳- سرتیپ عطاءالله مقربی به سمت اعضاء علی‌البدل هیئت مدیره برای مدت چهار سال از تاریخ مذکور انتخاب گردیدند... صورت جلسه سال ۱۳۴۶ هیئت امنای بهائیان سرتیپ مقربی (بعدا سرلشکر) عضو اصلی هیئت مدیره شرکت امناء بهائیان در دیماه سال ۵۶ به جرم جاسوسی برای شوروی اعدام می‌شود! [صفحه ۲۶۶]

سرلشگر مقربی تیرباران شد

به طوری که کسب اطلاع شده است، حکم دادگاه درباره سرلشگر احمد مقربی که به موجب رأی صادره از دادگاه تجدید نظر به اعدام محکوم شده بود، بامداد امروز - یکشنبه ۴ / ۱ / ۲۵۳۶ - اجرا شد. سرلشگر مقربی با ایجاد یک دولت بیگانه، اسناد و مدارک محرمانه ایران را در اختیار جاسوسان بیگانه قرار می‌داده است. به همین دلیل، دادگاه بدوی او را به اعدام محکوم کرد که این حکم در دادگاه تجدید نظر مورد تأیید قرار گرفت و رأی صادره از دادگاه بدوی ابرام شد. بنا به گفته سرلشگر مقربی، سال‌های قبل شخصی بر سر راه او قرار گرفت و با تهدید او را وادار به همکاری کرد. این شخص صریحا خودش را معرفی کرده بود و گفته بود که کارمند یکی از سفارتخانه‌هاست. دادستان پرونده، در دادگاه تجدید نظر گفت که سرلشگر مقربی اعتراف کرده است که با وجود این آگاهی به تقاضای آن کارمند سفارت پاسخ مثبت داد. سرلشگر مقربی در دادگاه گفته بود اخبار و اطلاعاتی که داده می‌شد، در سطح کلی بود و اکثر اخبار و اطلاعاتی بود که از او می‌خواستند. دادستان دادگاه این اظهارات را تکمیل کرد و گفت که: سرلشگر مقربی همکاری خود را در سطح گسترده‌ای با عوامل اطلاعاتی خارجی از سال‌های قبل ادامه داده و علاوه بر تأمین خواسته‌ها و تقاضای آن کارمند سفارت، شخصا نیز اطلاعات با ارزش دیگری را [صفحه ۲۶۸] جمع‌آوری کرده و در اختیار آنان گذارده است. سرلشگر مقربی، بنا به گفته‌ی خودش در دادگاه تجدید نظر، در ابتدای همکاری با عوامل بیگانه وسایلی در اختیار نداشته ولی به تدریج به ویژه در یکی دو سال اخیر عوامل بیگانه رادیو، ضبط صوت و چند دوربین در اختیارش گذاشته بودند. سرلشگر مقربی نوارها را در ساعات معین رد و بدل می‌کرد و رادیویی داشت که هر گاه عوامل بیگانه می‌خواستند با او ارتباط برقرار کنند، نقطه‌ای روی رادیو روشن می‌شد. سرلشگر مقربی طرز کار با این وسایل را با رفتن به سفارت و گذراندن دوره‌ای مخصوص و فشرده یاد گرفته بود و در دادگاه تجدید نظر، به عنوان آخرین دفاع گفت که: «مدتی که با عوامل بیگانه به اجبار و بر خلاف تمایل قلبی در تماس بودم، همواره مصالح ملی خود را پاسداری کرده و به سوگند سربازی خود پابند باقی مانده‌ام. علت و انگیزه اصلی همکاری من، ناشی از همکاری اداری و ترجمه تجاری در شرکت سهامی آبیاری، با سرگرد نیو بود: من در این مدت بعد از یک بازداشت ۷ ماهه، دانستم که وی افسری اخراجی و یکی از عوامل وابسته توده‌ای بود. طبعا ترس ناشی از این بازداشت، منجر به تصمیم من در مورد همکاری با آنها شد. البته این تصمیم غلط بود. دادستان دادگاه سرلشگر مقربی، معتقد بود که به دلیل بند ۴ هر کسی که اسرار نظامی یا سیاسی یا مفاتیح رمز را، برخلاف مصالح کشور به اجنبی بدهد جاسوس است. آنچه سرلشگر مقربی اعتراف کرده که به وابستگان بیگانه داده است، بنا به نظریه سازمان‌های اطلاعاتی، اخبار و اطلاعات با ارزشی بوده است که

مسلم جزو اسرار نظامی بود و دادنشان به یک کشور خارجی نیز، مطلقاً برخلاف مصالح کشور بود. با نهایت تأسف، این سرباز، با ارتکاب خیانتی به صورت جاسوسی، عملاً قسم خود را شکسته و امنیت کشور را با جاسوسی به خطر انداخته بود. [صفحه ۲۶۹]

بهائی - فراماسونرها

اشاره

« در یکی از جلسات « لژ فروغی » که جواد منصور، هویدا و دیگر یاران حسنعلی منصور حضور داشتند، تقاضای عضویت آن مرحوم مطرح شد ولی چون دو نفر از حضار با مهره کبود با عضویت او مخالفت کردند مورد قبول واقع نشد. مرحوم منصور پس از انحلال لژ همایون، همواره علیه فراماسونها سخن می‌گفت. « فراموشخانه و فراماسونری در ایران ج ۳ ص ۶۷۴ » توضیح آن که هویدا از اعضاء « لژ فروغی » که یکی از مهمترین لژهای فراماسونری است بود و نامش در ج ۳ ص ۶۸۰ جزء اعضاء ثبت است. « در کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران در ج ۳ صفحه ۴۶۴ عبارتی آمده است که با ادیان بهائیان در مورد عدم شرکتشان در چنین محافل جاسوسی و سیاسی و غیره مغایرت دارد. در متن مزبور می‌خوانیم که: « یکی دیگر از رؤسای بهائی که نام و عکس او در اسناد فراماسونری دیده شده دکتر ذبیح‌اله قربان است که در فصل بیست و پنجم کتاب تصویر او چاپ شده است... » در خاتمه جهت روشن شدن مشی افراد این فرقه به دو مورد در رابطه با این بحث یعنی بهائی - فراماسونرها پرداخته تا ضمن روشن شدن اذهان خود راهگشایی باشد برای [صفحه ۲۷۰] دیگر پژوهشگرانی که در این زمینه به تحقیق مشغول‌اند.

لژ حافظ شماره‌ی ۶۸ در شیراز

« استان فارس و شهر شیراز همواره مورد توجه فراماسونها بوده است نخستین لژ فراماسونی به وسیله افسران ارتش انگلیس در این شهر تشکیل شد لژی که در شیراز تأسیس شد در ردیف لژهای جهانی با شماره‌ی ۶۸ « گراند ناسیونال دفرانس » به ثبت رسید و در روز ۱۹ [۲۴۹] می ۱۹۶۰ در تهران تأسیس و تقدیس شد و سپس به شیراز منتقل گردید. « در تأسیس این لژ هشت نفر زیر به عنوان مؤسسین و اعضاء مؤثر معرفی شده‌اند: ۱- دکتر ذبیح قربان - رئیس دانشکده پزشکی ۲- دکتر فرهمند و... در سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ (۱۹۵۸ - ۱۹۶۰ - م) یک فراماسون آمریکائی به نام پروفیسور « جیراندو » ایتالیائی الاصل که استاد تشریح دانشکده‌ی طب شیراز بود در جلسات « لژ مولوی » شیراز شرکت می‌کرد. او چون یک ماسون قدیمی بود، فراماسونهای شیرازی را در انجام تشریفات راهنمایی می‌نمود. در سال ۱۳۳۹ ش لژ حافظ، هنگام پذیرفتن یک عضو جدید دچار اختلافاتی شد که نتیجه این مبارزات داخلی به افشاء شدن اسرار محرمانه لژ در شهر شیراز منجر شد. پس از این حادثه لژ مولوی کنترل بیشتری را بر لژ حافظ اعمال کرد. هر ماه که جلسه لژ تشکیل می‌شد قبلاً غلامحسین صارمی « استاد ارجمند » لژ مولوی از تهران به شیراز می‌رفت و کرسی استادی لژ را عهده‌دار می‌شد و یکی دو بار که از رفتن به شیراز خودداری کرد، مورد توبیخ و سرزنش « استاد اعظم، دکتر سعید مالک » قرار گرفت. از این پس لژ حافظ در اختفا و حفظ اسرار بیشتری اداره می‌شد. در ارتباط با دکتر قربان (بهائی - فراماسونر) و اختلافاتی که بین او و استادان پدید آمد. مبارزاتی که طی سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ - ش بین رئیس اسبق دانشگاه [صفحه ۲۷۱] شیراز و استادان عضو لژ فراماسونری « حافظ » وابسته به گراند لژ محلی ایران از یک طرف و مخالفین آنها از طرف دیگر رویداد سبب شد که اسامی اعضاء سازمان فراماسونری شیراز افشاء شده عملیات محرمانه آنان برملا شود. در سال ۱۳۴۰ - ش (۱۹۶۱) که محمد درخشش وزیر فرهنگ شد دکتر ذبیح‌اله قربان را در نیمه اول سال ۱۳۴۰ از کار برکنار کرد اگر چه دکتر قربان در نیمه سال ۱۳۴۱ یعنی یکسال بعد از عزل دوباره کرسی ریاست دانشگاه شیراز را اشغال کرد، معذالک کسانی که با فراماسونرهای شیرازی مبارزه

می‌کردند در همان مدت کوتاه موفق شدند اسرار فعالیت دکتر قربان و فراماسون‌های شیرازی را افشاء نمایند. « فریدون توللی شاعر توانای شیرازی » در مجله سپید و سیاه [۲۵۰]. نمونه‌ای از کردار دکتر ذبیح‌اله قربان را فاش می‌کند: « یکی از اقدامات پرارزش درخشش وزیر فرهنگ عزل مردی است بنام (دکتر قربان) که سالیان دراز، فارس و فارسی در زیر سیطره و نفوذ پایان ناپذیر این مرد می‌سوخت و می‌ساخت. برکندن و به انتظار خدمت نشانیدن رئیس دانشگاه شیراز را به هیچ یک از اعمال درخشش نمی‌توان هم‌تراز شمرد، برای مزید اطلاع خوانندگان و مبارزه بزرگ وزیر فرهنگ درباره عزل مرد سیزده شغله! مبادرت به چاپ مقاله زیر که به قلم نویسنده مطلع ارجمندی است گردید. » « شاید عزل و تعقیب قانونی ذبیح‌اله قربان که درخشش در اولین مصاحبه‌ی مطبوعاتی و رادیویی خود از دوازده شغل خطیر دیگر وی نیز به اختصار سخن راند از چشم مردم پایتخت و سایر هموطنان غیر فارسی‌ما، امری ساده و یا نیمه دشوار تلقی شود و بهر حال چنین تصور کنند که مشکلات این عمل نیز در ردیف کارهای دیگر درخشش بوده است؟ ولی مردم فارس و خصوصاً اساتید و دانشجویان دانشکده‌های مختلف این استان سالیان دراز، لگد کوب قدرت اهریمنی « قربان » و شاهد قانون شکنی‌ها و ستمگری‌های بی‌امان این پرورده مکتب « فراماسون » بوده و از تظلم و عالی‌ترین مقامات مسئول مملکت نیز خبر حبس و تبعید و اخراج نتیجه نگرفته‌اند خوب [صفحه ۲۷۲] می‌دانند که درخشش درین مصاف بر چه اژدر سهمناک و شکست‌ناپذیری غالب شده و تا چه پایه خطر کینه‌توزی عظیم‌ترین قدرت‌های مرموز و بی‌گذشت را به جان خریدار است. » « قربان نه تنها با احراز سمت ریاست دانشگاه تهران و در انحصار کشیدن متجاوز از پنجاه سمت رسمی و غیر رسمی به نفع سیاست [۲۵۱] بیگانه بر سراسر فارس پنجه قدرت نهاده بود، بلکه کار این اقتدار و نفوذ را بدان جا کشانیده بود که سال گذشته با وجود اعتصاب عمومی و قانونی اساتید و دانشجویان دانشگاه شیراز و هماهنگی باطنی استاندار و عالی‌ترین مقامات تأمین فارس با این جماعت روشنفکر و کثیر که با ذکر دلائل و مدارک محکمه پسند خواستار رفع شر وی بودند، همچنان بر اریکه‌ی قدرت شیطانی خویش باقی ماند و به دستگیری و پشتیبانی « مهران » وزیر فرهنگ وقت، تنی چند از شایسته‌ترین و محبوب‌ترین استادان و دانشیاران آن دستگاه را نیز منتظر خدمت و ویلان نمود. تا آنجا که نه تنها استاندار مقتدر نمای فارس در پیشگاه این روئینه تن بیگانه پرست سرافکند، بلکه قدرت‌های تأمین مافوق استاندار هم دانستند که هرگز تیغ ایشان بر پروردگار فراموشخانه‌ی سیاست‌های کهن برا نخواهد بود. » « برای آن که خواننده‌ی عزیز بر نمونه‌ای از نفوذ جهنمی « قربان » وقوف یابد و کار عظیم و پر ارج درخشش را آنقدرها هم سهل و ساده نپندارد، بایستی عرض کنم که در گرماگرم ماجرای سال گذشته، پس از آن که دکتر قربان کلیه اقدامات استاندار و مقامات تأمین فارس و گزارش‌های تند و صریح آنان را، در مراجع عالی مملکتی بی‌اثر گذاشت، مقامات مزبور با این تصور که چنانچه مدارک ارتباط مخفی دکتر ذبیح‌اله قربان را به اعمال سیاسی بیگانه به دست آورده به تهران بفرستند، موجبات رفع شبهه مرکز را در پاکدامنی و میهن پرستی وی فراهم خواهند کرد، مدتی چند « خانه مرموز سرکیس ارمنی » یا بهتر بگویم مرکز فعالیت و مشاوره و کسب دستور [صفحه ۲۷۳] فراماسون‌ها را زیر نظر گرفتند و خلاصه ضمن کنترل رفت و آمدهای قربان و همداستان وی و کاوش بعدی آن خانه موفق شدند مدارک مورد نظر را به یک مرکز انتظامی برده و ضمن بازجویی از شخص دکتر قربان گزارش نهایی امر را برای ارسال به تهران تکمیل نمایند، تصور می‌رفت که دکتر قربان در برابر اسناد مورد بحث کوتاه آید و علی‌العمول در مقام افکار یا ادعای جعل خط و امضاء خود برخیزد ولی عکس‌العمل وی آن چنان خلاف انتظار از آب درآمد که رندان غلاف کردند و بر عظمت حضرتش آفرین‌ها خواندند! بدین معنی که آقای ریاست دانشگاه و ده‌ها شغل دیگر نه تنها مراتب و مدارک را تکذیب نمود، بلکه اسامی چند تن از شخصیت‌های بسیار عالی مقام تهران را نیز به عنوان همکار مسلکی و هم‌لژ و معرف و رابط تشکیلاتی خود بر زبان آورد و گویا ذیل ورقه بازجویی محرمانه استدعا کرد که چون فعالیت دستجمعی نامبردگان در تهران و شهرستان‌های مهم کشور به خاطر مجد و علای کشور صورت گرفته و عضویت در فراموشخانه هم در قوانین مملکتی ایران جرم شمرده نشده، چنانچه مقامات تأمین مزبور خواستار تحقیق کامل موضوع هستند. بهتر

است از آقایان... و... هم در این زمینه سؤالاتی به عمل آورند [۲۵۲] و البته پر واضح است که آقایان مزبور اشخاصی نبودند که بتوان بدون سجد خاکبوسی مشرف حضورشان گردید، تا چه رسد به جسارت پرس و سؤال! « به طور خلاصه برخی از آقایان عظام همانهایی بودند که سالها است « پی برداری غارت عتیقات » موزه ایران باستان و فعل و انفعالات انجام یافته در سدسازی‌های بزرگ کشور و نظائر آن تا پای حصن و حصین و دژ استوار شخصیت ایشان رفته و همان جا محو و نابود گردیده است، خلاصه آن که هر چه مقامات دولتی فارس، به تهران نوشتند که بابا جان صلاح مملکت نیست به خاطر ابقاء مرد متجاوز و قانون شکن و دسیسه کار و مرموزی چون ذبیح‌الله قربان، تمام استادان و دانشجویان و دانشیاران یک دانشگاه را که از طرف اکثریت مردم فارس هم پشتیبانی می‌شوند سرکوب نمود و به مرد دشمن تراش و [صفحه ۲۷۴] دروغ پردازی این چنین، اجازه داد که این همه در مورد خود از حمایت‌های مقامات لاف و گراف زند، نه تنها مثر ثمر نگردید، بلکه همانهایی که از سالها به این طرف برای حفظ منافع نامشروع و یغمای بی حد و حصر خویش میان شاه و ملت پرده استتار کشیده‌اند، چنان دستگاههای قدرت مرکزی را به حمایت از قربان برانگیختند که نامبرده در مدتی کوتاه تمامی مدعیان خود را در آتش انتقام افکند و به کمک « مهران »، دمار از روزگار همه بر آورد و شاخ مبارکش را به مدد سوهان گاویندی وزیر تیزتر کرد! « از افتضاحات دیگری که قربان به همدستی مستر شارپ انگلیسی کشیش کلیسای شمعون غیور شیراز انجام داده و در سال قبل در مجله‌های تهران وسیله‌ی محقق دانشمند محیط طباطبایی مورد بررسی دقیق قرار گرفته یکی هم انتخاب (آرم دانشگاه شیراز) می‌باشد، که طابق النعل بالنعل از نقش سپر عیسویان در جنگ‌های صلیبی اتخاذ شده و با تردستی زیرکانه‌ای به خورد ملت شریف و بردبار ایران رفته است! « آن هم ملتی که خود دارنده‌ی قدیمی‌ترین دانشگاه‌های دنیا بوده و نوابغ جاویدانی از قبیل ابن سینا، رازی، فارابی، بیرونی، و خیام را تقدیم عالم بشریت کرده است. افسوس که نگارنده‌ی این مقاله‌ی کوتاه را مجال نیست تا در مختصر از « مرقومات فاضلانه محیط » استمداد [صفحه ۲۷۵] جوید و نقاب از چهره‌ی بیگانه پرستان برکشید، ولی آنان که طالبند می‌توانند به مرجع فوق الاشعار عنایت فرمایند. در معرفی دکتر « ذبیح‌الله قربان » و عقیده‌ای که مردم شیراز درباره وی از سر تجربه و تحقیق دارند همین بس که چندین سال قبل دولت وقت به مناسبت حوادث آن هنگام درب سفارت فحیمه و قونسولگری‌های تابعه‌ی آن را با قطع ارتباط فی ما بین فرو بست، مردم شیراز، اهمیت چندانی به تعطیل قونسولگری آن دیار نگذاشتند و رندانه چنین گفتند: « احمق آن کس است که با بودن « قربان » از تعطیل قونسولخانه خوشحال شود [۲۵۳]. »

چهره‌ی یکی دیگر از « بهائی - فراماسونرها »: علینقی خان نبیل الدوله

« یکی از بهائی - فراماسون‌های معروف ایران که دارای شهرت جهانی بود و در سازمان فراماسونی آمریکا مقام « ژنرال ماسونی » و درجه‌ی ۳۳ فراماسونی را داشت و همچنین عالی‌ترین نشان ماسونی را که فقط به رؤسای جمهور آمریکا اعطاء می‌شود، دریافت کرده علینقی خان نبیل الدوله بود. علینقی خان نبیل الدوله از افراد خاندان سپهر کاشی است. او که یکی از رؤسای فرقه‌ی مذهبی بهائیان ایران و آمریکا بود و عکس او را در کنار تصویر عبدالبهاء از ارادت فوق‌العاده او به پیشوای بهائیان حکایت می‌کند، در خانه خود محفل ماسونی کوچکی داشت، که اغلب روزها، در حضور دیگران در آنجا به عبادت می‌پرداخت. با اینکه نبیل الدوله بهائی بود و از رؤسای این فرقه به حساب می‌آمد، معذک در محفل ماسونی خود دو قطعه از آثار و مناجات‌نامه خواجه عبدالله انصاری را در دو تابلو بزرگ [صفحه ۲۷۶] قرار داده، جلو محراب عبادتگاهش نصب کرده بود، این دو تابلو به خط یکی از خوش‌نویسان عهد ناصری است که برای « میرزا آقاخان نوری » نوشته شده بود. نبیل الدوله آنها را به بهای گزافی خریداری کرده و همراه خود به آمریکا برد. در جلسات فراماسون‌های آمریکایی و ایرانی که در محفل کوچک ماسونی وی تشکیل می‌شد و مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری را به فارسی می‌خواند. حتی به طوری که گفته‌اند ترجمه انگلیسی آن را هم به فراماسون‌های

آمریکائی داده و آنها را وادار کرد که همراه با قرائت مناجات نامه مذکور از طرف او، آنان نیز با صدای ملایم ایات خواجه عبدالله را قرائت کنند. در محراب محفل ماسونی مذکور علاوه بر دو تابلو بالا، دو شمعدان سه شاخه سه جلد کتاب نیز قرار داشت که کتاب‌ها عبارت بودند از: ۱- قانون اساسی فراماسونری ۲- الواح بهاءالله ۳- کتاب بیان (مهمترین کتاب بهائیان) و علاوه بر این‌ها یک شمشیر ایرانی، یک برگ درخت مصنوعی، یک قطعه پارچه زری باف هندوستان نیز وجود داشت. هر گاه نبیل الدوله در جلو محراب ماسونی خود، به عبادت مشغول می‌شد، جبه‌ای از پشم شتر بافت کرمان که راه‌های طلایی و ابریشم سیاه رنگ داشت به دوش می‌انداخت و با زدن زانو به زمین به عبادت می‌پرداخت. «علینقی خان نبیل الدوله، با اینکه از رؤسای فرقه بهائی بود و معمولاً نمی‌بایستی در امور سیاسی دخالت کند، با این حال وارد فرقه سری فراماسونری شده بود. او شصت و سه سال در آمریکا اقامت داشت و روزی که بدرود حیات گفت هشتاد و هشت سال از عمرش می‌گذشت. «نبیل الدوله «عبدالرحیم کلانتر» معاون «کنت دو مونت فورت» رئیس نظمیته تهران بود. [۲۵۴]. وی ابتدا در خدمت سفارت انگلیس کار می‌کرد، سپس به شغل آزاد، و خرید و فروش تمبر پرداخت. این سالها مصادف با زمانی بود که بهائیان از طرف دستگاه حکومتی تحت فشار قرار گرفته بودند و او که بهائی سرشناسی بود ایران را ترک گفته عازم آمریکا شد نخستین شغل رسمی او در آمریکا «کاردار سفارت ایران» در نمایندگی جهانی پاناما و سپس همین عنوان در نمایندگی «پاسیفیک» بود که در سال ۱۹۱۴ گشایش یافت. چهار سال بعد ۱۹۱۸ - هنگامی که نمایندگی جهانی «سانفرانسیسکو» افتتاح شد، نبیل الدوله به خرج خود، غرفه‌ای در آن نمایندگی، به نام «غرفه ایران» تأسیس کرد، و آن چه که اشیاء عتیقه البسه، قالی، [صفحه ۲۷۹] تابلو و اشیای مثبت کاری، تذهیب کاری داشته در این غرفه به معرض نمایش گذاشت. در سال ۱۹۱۹ به دستور وثوق الدوله - نخست‌وزیر وقت مأمور مذاکره با ویلسن رئیس جمهوری آمریکا شد و با ژنرال «پرسینگ» نیز هنگام عقد قرارداد صلح در پاریس به مذاکره پرداخت. پس از سقوط کابینه‌ی وثوق الدوله از طرف «نصرت الدوله فیروز» وزیر خارجه تلگرافی به او اطلاع داده شد که از سمت‌های دولتی معاف شده است. نبیل الدوله آن گاه به ایران بازگشت و مدتی پیشکار «محمدحسن میرزا» ولیعهد بود. ولی در سال ۱۳۰۴ شمسی مجدداً از ایران به آمریکا مراجعت کرد و به شغل آزاد یعنی فروش اشیاء عتیقه پرداخت. در کابینه دوم قوام السلطنه که مسئله دریافت وام از آمریکا و دعوت از شرکت‌های نفتی مطرح بود، رئیس‌الوزراء او را به ایران دعوت کرد. اما این بار اقامتش در ایران طولانی نبود، یک سال بعد مجدداً به آمریکا بازگشت و پس از مدتی اقامت در نیویورک به واشنگتن رفت که تا پایان عمر در این شهر به سر می‌برد. همسر آمریکایی او بنام «فلورنس» لیدر زنان بهائی آمریکا بود و خود او هم علاوه بر فعالیت‌های مذهبی (بهائی) در شورای طریقت فراماسونی آمریکا نیز فعالیت می‌کرد. [۲۵۵].

پاورقی

- [۱] ۱۸۹۲. Gorge N. Curzon, Persian and Persian Question (London Vol I, pp. ۳۹۱-۳۹۴). قسمتی از متن واگذاری امتیاز است که در سال ۱۸۷۲ - م به تشویق برخی از رجال دولتی ایران توسط ناصرالدین به «روپتر» تفویض گشت.
- [۲] چند دقیقه بعد از صدور حکم مزبور از جانب مرحوم شیرازی در مخالفت با تفویض امتیاز تنباکو به بیگانگان در تمام بازار، و مساجد و عاظ و خطبا به صدای بلند آن را می‌خواندند، اجرای مفاد این حکم از طرف مجتهد مرجع تقلید مردم مسلمان ایران تا درون دربار شاهی هم نفوذ کرد به طوری که همسران ناصرالدین شاه در پی مطابعت از حکم میرزای شیرازی که از فراسوی مرزهای ایران صادر گشته بود از فرمان شاه سرپیچی کردند. این مهم بیگانگان را سخت به وحشت انداخت.
- [۳] اعتضاد السلطنه، فتنه باب، توضیحات و مقالات به قلم عبدالحسین نوائی، انتشارات بابک، چاپ سوم، بهار ۱۳۶۲، صفحه ۱۱.
- [۴] زعیم الدوله، مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بها - ترجمه از متن عربی توسط حسن فرید گلپایگانی، تاریخ نامعلوم، انتشارات

فرخی صفحه ۷۵.

[۵] فضل الله مهتدی صبحی، پیام پدر، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۵۶، صفحه ۱۱.

[۶] اعتضاد السلطنه، فتنه باب، توضیحات و مقالات به قلم عبدالحسین نوائی، انتشارات بابک، چاپ سوم ص ۲۲.

[۷] زعیم الدوله، مفتاح باب الابواب، ص ۷۳.

[۸] شیخ احمد احسائی طریقه شیخیه را بر این چهار اصل، معرفت خدا و رسول (ص) معرفت امام (ع)، معرفت رکن رابع، پایه گذاری کرده بود.

[۹] میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مطالع الانوار عربی، صفحه ۵۹.]

[۱۰] بیان عربی.

[۱۱] مرتضی، احمد، آ، تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائیت (چاپ اول سال ۱۳۴۴) چاپ سوم سال ۱۳۴۶، انتشارات دارالکتب الاسلامیه ص ۱۲.

[۱۲] در فصل های بعدی به تفصیل درباره وی سخن.

[۱۳] یکی از کتب معروف بهائیان.

[۱۴] منظور، علی محمد شیرازی است.

[۱۵] گفتگو بر سر ناهار (مفوضات ص ۱۹).

[۱۶] یکی از کتاب های معروف بهائیان.

[۱۷] اشراق خاوری در کتاب، گنجینه حدود و احکام باب ۶۴ از فصل سوم این موضوع را تأیید می کند. گنجینه حدود و احکام چاپ چهارم، مؤسسه ملی آثار امری، با اجازه رسمی شوقی افندی. ۱۳۳۱ ه، ش - ۳۴۸ - صفحه ی بیست سطری.

[۱۸] اشراق خاوری در کتاب، گنجینه حدود و احکام باب ۶۴ از فصل سوم این موضوع را تأیید می کند. گنجینه حدود و احکام چاپ چهارم، مؤسسه ملی آثار امری، با اجازه رسمی شوقی افندی. ۱۳۳۱ ه، ش - ۳۴۸ - صفحه ی بیست سطری.

[۱۹] مندرج در مجله ی « آهنگ بدیع » نشریه ی لجنه ی جوانان بهائی ایران، سال اول، شماره ی ۱۵ صفحه ی ۵.

[۲۰] تهران، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع، دارای ۵۸۰ صفحه.

[۲۱] تهران مؤسسه ملی مطبوعات ۱۰۲ بدیع، صفحه ی ۱۰۴۵، این کتاب در تشریح لوح قرن شوقی آفندی (نوروز بدیع) تألیف شده است.

[۲۲] صفحه ۲۳ ج ۲، تهران، مؤسسه ی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع (حروف ش ت ای) دارای ۴۳۰ صفحه.

[۲۳] جلد ۱ ص ۳۱ این کتاب در ۵۷۵ صفحه ۲۵ خطی در چاپخانه ی « السعاده » مصر در بیستم محرم ۱۳۴۲ ه. ق برابر با ۳ سپتامبر ۱۹۲۳ - م چاپ و منتشر شده است.

[۲۴] ص ۳۵ ج ۱ - تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع (حرف الف) رقی، در ۲۸۵ صفحه ی ۱۹ خطی و ص ۶۱ از جلد دوم همان کتاب.

[۲۵] صفحات ۲۶۳ و ۴۹۷ جلد ۳ (م - ۲۸۴ - ط) دارای ۵۳۲ صفحه.

[۲۶] صفحات ۲۶۳ و ۴۹۷ جلد ۳ (م - ۲۸۴ - ط) دارای ۵۳۲ صفحه.

[۲۷] ص ۱۲، چاپ اول، تهران: لجنه ی ملی نشریات امری، ۱۳۲۶ دارای ۱۴۸ صفحه.

[۲۸] « درس اخلاق » قسمت ۷ نگارش علی اکبر فروتن، ص ۱۶، تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۰ بدیع قطع رقی دارای ۱۲۰ ص.

[۲۹] اعتضاد السلطنه، فلسفه باب، توضیحات و مقالات به قلم عبدالحسین نوائی، انتشارات بابک، چاپ سوم ۱۳۶۲ ص ۲۸ (اعتضاد السلطنه از جمله نویسندگان منحصر به فردی است در مورد وقایع باب که شخصا جریانات را پی گیری می کرده و در بعضی هم شرکت داشته و ناظر بر اوضاع بوده، لذا از نظر اعتبار نوشته‌های وی یکی از قوی‌ترین و معتبرترین اسناد تاریخی در این زمینه است).

[۳۰] ایضا. ص ۲۳۱.

[۳۱] سیاق - حساب به روش قدیم که به علائم خاصی اعداد را مشخص می کردند.

[۳۲] نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست. انتشارات فتحی، ۱۳۶۳، ص ۶۳.

[۳۳] زعیم الدوله؛ باب الابواب - ترجمه فرید گلپایگانی ص ۷۳.

[۳۴] دهخدا، مجله حرف با - بین صفحات ۳۲ تا ۶۴ شرح نسبتا مفصلی در این مورد دارد.

[۳۵] اشراق خاوری، تلخیص نبیل زرنندی، ص ۸۶.

[۳۶] « میرزا آقاخان کرمانی بابی، کتاب هشت بهشت ص ۲۷۶.

[۳۷] نورالدین چهاردهی، انتشارات فتحی، چاپ اول پائیز ۱۳۶۳.

[۳۸] ایضا.

[۳۹] زعیم الدوله، مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء، انتشارات فرخی تاریخ نشر نامعلوم، ترجمه فرید گلپایگانی، صفحات ۷۲ و ۷۳.

[۴۰] زعیم الدوله، مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء، انتشارات فرخی تاریخ نشر نامعلوم، ترجمه فرید گلپایگانی، صفحات ۷۲ و ۷۳.

[۴۱] کتاب « نقطه الكاف » میرزا جانی کاشانی، صفحه ۱۰۹، به اهتمام ادوارد براون، چاپ مطبعه‌ای بریل، لیدن هلاند، ۱۳۲۸، ه. ق ۱۹۱۰ - م.

[۴۲] همان جا.

[۴۳] میرزا احمد روحی و آقاخان کرمانی، هشت بهشت، از انتشارات بایان، تهران مجموعا ۱۸ به اضافه ۳۳۰ صفحه، ص ۲۷۶.

[۴۴] اعتضاد السلطنه: فتنه باب.

[۴۵] به نقل از کتاب، کواکب الدریه، ج ۱ ص ۳۴، چاپ مصر، مطبعه‌ی سعادت، ۱۳۴۲، ه. ق (۱۳۰۲ شمسی) (۱۹۲۳ - م).

[۴۶] کتاب « تلخیص تاریخ نبیل زرنندی » صفحه ۶۶، تهران، لجنه‌ی ملی نشر، آثار امری ۱۳۱۵، ۱۳۲۹ ه. ش.

[۴۷] باب الابواب، ص ۷۴.

[۴۸] شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶ - ۱۲۴۱ ه. ق) پسر زین العابدین احسائی از مردم « احساء جزء منطقه « القطیف » در نواحی بحرین در دودمان پیرو مذهب تسنن زاده شد. تا بیست سالگی مقدمات علوم دینی - ادبیات عربی - را خواند و توجه خود را به اخبار و احادیث شیعه معطوف داشت و در نتیجه پیرو مذهب شیعه دوازده امامی گشت. وی در دوران تحصیل خود از میان علوم به اخبار و احادیث شیعه و مسائل فلسفه دینی بیش از همه علاقه و توجه داشت، او در شیعی گری تعصب و حمیت سختی نشان داد. - به نقل از شیخگیری و بایگیری، تألیف دکتر یوسف فضائی، ص ۲۵.

[۴۹] بهائگیری، کسروی، ص ۱۷.

[۵۰] وقایع معراج بسیار مفصل است که در کتاب‌های فرهنگ اسلامی مانند معراج نامه‌ها و قصص الانبیاء و حتی کتاب‌های تاریخ مانند سیره ابن هشام بیان شده که همگی این موضوع را از خود پیامبر (ص) و یا از صحابه‌ی او نقل کرده‌اند. موضوع معراج در

قرآن مجید چنین آمده است: پاک است آن خدا که شبی بنده‌ی خود را از مسجد الحرام تا مسجدالاقصی، سیر داده تا نشانه‌های خود را به او نشان دهد... (سوره‌ی اسراء آیه ۱). در چند آیه اول «سوره النجم» هم به آن موضوع اشاره شده است. ولی بیشتر مفسران آیات سوره‌ی «النجم» را مربوط به معراج ندانسته‌اند. در آیات سوره النجم اشاره شده است که، پیامبر (ص) به اندازه‌ای فاصله‌ی دو کمان ماند که به حضور خداوند برسد. (به نقل از شیخ‌گیری، بایگیری، بهائیکری، ص ۵۸ - ۹).

[۵۱] ظاهراً شیخ این اصطلاح را از پیروان «مذهب صابئی» گرفته است و در موضوع جسم لطیف، که قدیمیان آن را قالب مثالی خوانده‌اند، به کار برده است. زیرا بعضی گفته‌اند شیخ احمد احسائی با صابئیان، که در کنار رودهای پر آب زندگی می‌کنند و چون بیشتر مراسم مذهبی آنان با آب جاری است و از این جهت در بصره به سر می‌بردند تماس گرفته و از مذهب صابئیان که کم و بیش اطلاعاتی به دست آورده، اصطلاح «هور قلیائی» را از آنان گرفته است. چنان که شیخ احسائی در جواب ملاحسین اناری کرمانی در کتاب «جوامع الکلاذ» می‌نویسد، هور قلیائی زمانی است که در این زمان صاحب آن را صبی - صابئی - که در اطراف بصره‌اند، می‌نامند.

[۵۲] بهائیکری، احمد کسروی.

[۵۳] شیخ‌گیری، بایگیری، بهائیکری، تألیف دکتر یوسف فضائی ص ۳۲ - ۳.

[۵۴] باب الابواب ص ۷۴.

[۵۵] دکتر یوسف فضائی، شیخ‌گیری، بایگیری، بهائیکری، چاپ ششم ۱۳۶۳، مطبوعاتی عطائی، ص ۷۵ - ۷۶.

[۵۶] همان جا.

[۵۷] باب الابواب، ص ۷۴ - ۷۵.

[۵۸] وی چند سال قبل از وفات سید کاظم رشتی به کربلا آمد و در درس وی حاضر گردید و در آن زمان از نظر مقدمات درس عربی و منطق، کتاب سیوطی و حاشیه و ملا عبدالله را خوانده بود - صفحه ۲۰۰ کتاب ظهور الحق جلد سوم فاضل مازندران -.

[۵۹] قصص العلماء میرزا محمد تنکابنی، ص ۵۹. تهران انتشارات علمیه، اسلامیه.

[۶۰] کتاب، بهجة المرضیة و فی شرح الالفیة ابن مالک، شرح جلال الدین، ابوالفضل السیوطی (کتابی که در نحو و گرامر زبان عربی است در سال دوم تحصیلات حوزه‌ای تبدیل می‌شود) همچنین کتاب حاشیه مربوط به منطق و در سال دوم خوانده میشود.

[۶۱] حاشیه تهذیب المنطق، ملا سعدالدین تغتازانی، که ملا عبدالله یزدی بر آن حاشیه‌ای نگاشته و به کتاب «حاشیه ملا عبدالله» مشهور است. تهران چاپ سنگی، ۱۲۶۸ ه. ق تهران ۱۳۶۷ ه. ق و ده‌ها چاپ دیگر آن در ایران و عراق. «Dalon Breakers».

[۶۲] ص ۵۹ کتاب مطالع الانوار ترجمه عربی از کتاب به قلم شوقی افندی که در سال ۱۹۴۱ - م به دستور محافل بهائیان مصر و سودان ترجمه و چاپ گردیده. این کتاب تحت عنوان تلخیص تاریخ نبیل زرنندی توسط عبدالحمید اشراق خاوری به فارسی برگردانیده شد.

[۶۳] کشف الحیل، جلد سوم، تهران چاپ هفتم، ۱۳۴۰.

[۶۴] ایضا.

[۶۵] کتاب نور مسأله در جواب سؤالات آقای علی اصغر طاهرنیا، نوشته عبدالرضا ابراهیمی ۱۳۵۱، کرمان.

[۶۶] این عده ۱۸ تن بودند که با خود علی محمد شیرازی ۱۹ تن می‌شدند، خود علی محمد شیرازی این گروه را «حی» نامید و این وجه تسمیه از اعتبار عددی است که حی در حساب ابجد برخوردار است بدین ترتیب که ح مساوی ۸، ی مساوی ۱۰، (ح به اضافه ی) مساوی حی، ۱۰ به اضافه ۸ مساوی ۱۸.

[۶۷] باب الابواب ۸۵.

[۶۸] باب الابواب.

[۶۹] ایضا.

[۷۰] ایضا.

[۷۱] در کتاب « تلخیص نبیل زرنندی » ص ۱۳۸ آمده است که در آغاز مجلس میان نظام الدوله و علی محمد شیرازی گفتگوی تندی رخ داد و تصریح می‌کند که حسین خان به یکی از فراشان امر کرده سیلی سختی به صورت باب بزنند. این سیلی به قدری شدید بود که عمامه هیکل مبارک بر زمین افتاد. شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز که در مجلس حاضر بوده حسین خان را بر این گونه رفتار سرزنش کرده و فرمان داد عمامه بر سر باب گذاشتند.

[۷۲] اعتضاد السلطنه، فتنه باب، ص ۲۳۶.

[۷۳] باب الابواب، ص ۹۱.

[۷۴] باب الابواب، ص ۹۳.

[۷۵] ایضا ص ۹۶.

[۷۶] باب الابواب ص ۹۵ - ۶.

[۷۷] همان جا.

[۷۸] میرزا جانی کاشانی، « نقطه الکاف » صفحه‌ی ۱۱۶، به اهتمام ادوارد براون، چاپ مطبعه‌ی بریل، لیدن هلاند ۱۳۲۸ ه. ق ۱۹۱۰ م -

[۷۹] قرن بدیع. جلد اول، صفحه‌ی ۱۱۰، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع (۱۲۶۹ - ۱۲۶۰ ه. ق.).

[۸۰] مقاله‌ی شخصی سیاح، عباس افندی، صفحه‌ی ۱۴ مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۹ بدیع ۱۳۴۱، ه. ش.

[۸۱] کتاب قرون بدیع جلد اول، صفحه‌ی ۱۱۰، ایضا.

[۸۲] کتاب « تلخیص تاریخ نبیل زرنندی » عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۱۹۳ - ۱۳۲۵، ه. ش مجموعا ۶۶۰ صفحه.

[۸۳] مقاله شخصی سیاح، عباس افندی صفحه ۱۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری: ۱۱۹ مساوی ۱۳۴۱. ه. ش.

[۸۴] همانجا.

[۸۵] کواکب الدریه، صفحه‌ی جلد اول، ۵۷۵ صفحه‌ی ۲۵، سطری، چاپ مطبعه‌ی الساده‌ی مصر ۱۲۴۲ ه. ق. ۱۹۲۳ - م.

[۸۶] مقاله شخصی سیاح، عباس افندی، صفحه‌ی ۱۴، مؤسسه امری ۱۱۹، بدیع ۱۳۱۴ ه. ش ده سطری.

[۸۷] باب الابواب ۹۸ و نیز کواکب الدریه ص ۷۳. و همچنین فتنه باب ص ۱۷.

[۸۸] در قرن ۱۲ هجری میان فقهای شیعه درباره‌ی چگونگی استنباط احکام مسائل فرعی از منابع فقهی اختلاف سلیقه پیدا شد و سران و صاحب نظر آنها به دو دسته تقسیم شدند، دسته‌ای به نام اصولیون و دسته دوم به نام اخباریون. اصولیون بر خلاف اخباریون در مورد پذیرش اخبار و احادیث احتیاط کرده و چنین مواردی را با شرائط و قیود زیاد مانند قیود تواتر می‌پذیرفتند.

[۸۹] اعتضاد السلطنه، فتنه باب،... در ص ۲۳۷ همین کتاب در این مورد آمده است که وقتی قرار انعقاد مجلس مناظره گذاشته شد، عده‌ای از علمای اصفهان مثل حاج ملا محمدجعفر آواده‌ای از شرکت در جلسه امتناع کردند. بدین عنوان که در صورت غلبه جامعه دیانت بر جوانی عامی فخری محسوب نمی‌شود، ولی در صورت مجاب شدن وهنی بزرگ روی خواهد داد. اصولا نقشه‌ی منوچهرخان گرجی هم همین بود به نقل از کواکب الدریه ص ۷۴۳.

[۹۰] باب الابواب. ۱۰۱.

[۹۱] ایضا.

- [۹۲] باب الابواب ص ۱۰۱.
- [۹۳] فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ پنجم، چاپ شرکت افست ۱۳۵۵، صفحات ۴۴۵ - ۶.
- [۹۴] باب الابواب ص ۱۱۲.
- [۹۵] مقاله شخصی سیاح، عباس افندی، صفحه ۱۶ تهران، مؤسسه‌ی مطبوعاتی امری، ۱۱۹ بریج، ۱۳۴۱ ه. ش.
- [۹۶] در این سال (۱۲۶۳ قمری) پس از درگذشت منوچهرخان معتمد الدوله، میرزا علی محمد باب را بر حسب فرمان دولت از اصفهان به آذربایجان بردند و در قلعه چهریق محبوس داشتند، به نقل از؛ میرزا محمدتقی همدانی، احقاق الحق، چاپ سنگی تهران ص ۴۴ به بعد.
- [۹۷] «نقطه الکاف» یکی از کتاب‌های مشهور بهائیان که با همت «ادوارد براون» با حواشی‌هایی چاپ شده است.
- [۹۸] فتنه باب، ص ۲۳۸.
- [۹۹] بیان فارسی و عربی.]
- [۱۰۰] فتنه‌ی باب ص ۲۳۹.
- [۱۰۱] تاریخ نبیل زرنندی.
- [۱۰۲] ظهور الحق و کواکب و تاریخ نبیل زرنندی.
- [۱۰۳] فتنه باب ص ۳۳.
- [۱۰۴] (که البته از آن تاریخ تا زمان نگارش این کتاب بیش از صد سال می‌گذرد).
- [۱۰۵] ایضا.
- [۱۰۶] در مورد این دختر کلام بسیار است که در جای خود بدان اشاره می‌رود.
- [۱۰۷] اعتضاد السلطنه، فتنه باب، ص ۹۳.
- [۱۰۸] علی آباد قصبه‌ای بود بر سر راه تهران به ساری و تهران به بابل (بارفروش سابق) که بعداً شاهی خوانده شد، این قصبه به مناسب موقعیت ویژه و حساس ارتباطی خود ترقی کرد.
- [۱۰۹] اعتضادالسلطنه، فتنه باب ص ۴۱.
- [۱۱۰] ایضا.
- [۱۱۱] ایضا.
- [۱۱۲] بقعه شیخ طبرسی آرامگاه شیخ احمد بن ابی طالب معروف به شیخ طبرسی است. ادوارد براون که در ۲۶ سپتامبر ۱۸۸۸ آن را دیده شرح مختصری از آن نوشته و می‌گوید؛ در ۱۵ مایلی بارفروش واقع است و اسم شیخ به روی لوحه‌ای به شکل زیارتنامه بر دیوار ضریح آویزان است، بقیه عبارت است از حیاطی مستور از علف و بناهای مختصری. جلوی در بنائی است گلین که دلانی مسقف آن را به حیاط وصل می‌کند. در این حیاط دو سه درخت پرتقال و چند قبر دیده می‌شود. ساختمان طرف دیگر حیاط ۲۰ پا طول و ده پا عرض دارد و شامل دو اطاق است و قبر در وسط یکی از آن دو واقع شده است. - ادوارد براون، یکسال در میان ایرانیان.
- [۱۱۳] کواکب جلد اول صفحه‌ی ۱۴۴.
- [۱۱۴] اعتضاد السلطنه فتنه باب ص ۴۱.
- [۱۱۵] اعتضاد السلطنه فتنه باب ۴۴.
- [۱۱۶] کواکب الدریه جلد ۱۷ صفحه ۱۵.

- [۱۱۷] ایضا.
- [۱۱۸] اعتضاد السلطنه، فتنه باب ۴۷.
- [۱۱۹] همانجا.
- [۱۲۰] جسد ملا حسین را ملا محمدعلی شبانه به دست خود در گوشه بقعه دفن کرد و غدغن نمود آنرا بروز دهد. - نبیل زرنندی ص ۳۰۳.
- [۱۲۱] کمی مسامحه آمیز است زیرا بعضی از آنها را در شهرهای مختلف مازندران کشتند. از جمله دو نفر از اسراء بنام نعمه‌الله آملی و محمدباقر خراسانی در آمل به جزای خود رسیدند. وقتی که شخص اخیر را می‌خواستند بکشند، طناب دستش را پاره کرد و شمشیر از دست جلاد گرفت او را گردن زد و سپس به مردم حمله نمود تا اینکه هدف گلوله‌اش ساختند. پس از مرگش در جیب وی قطعه‌ای از کباب گوشت اسب یافتند - ملل و نحل در آسیای مرکزی « کنت دو گوینو ».
- [۱۲۲] مفتاح باب الابواب، ص ۱۴۹.
- [۱۲۳] اعتضاد السلطنه، فتنه باب ص ۲۱.
- [۱۲۴] ایضا.
- [۱۲۵] ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۱۹، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، اسلامیه ۱۳۸۵ ه. ق.
- [۱۲۶] نقطه الکاف ص ۱۴۲ - ۱۴۱، به اهتمام ادوارد براون، مطبعه‌ی بریل، لیدن هلاند ۱۳۲۸ ه. ق ۱۹۱۰.
- [۱۲۷] همانجا ص ۱۴۲.
- [۱۲۸] همانجا.
- [۱۲۹] فتنه باب، اعتضادالسلطنه، ص ۱۷۴ چاپ دوم ۱۳۵۱، ه. ش.
- [۱۳۰] کشف الغطاء. ص ۹۶.
- [۱۳۱] تذکره‌ی شعرای بهائی ص ۷۵ (ج سوم).
- [۱۳۲] کواکب الدریه؛ ص ۱۱ چاپ مصر، ۱۳۴۲، ه. ق - ۱۹۲۳ - م.
- [۱۳۳] کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۲۶۵، ترجمه اشراق خاوری، تهران مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری ۱۳۲۵.
- [۱۳۴] محمدعلی مدرس؛ « ریحانه‌ الادب » ج ۱ ص ۲۷۴، شرح حال مرحوم برغانی، چاپ دوم تهران انتشارات خیام، ۱۳۴۶ ه. ش.
- [۱۳۵] ناسخ التواریخ، قاجاریه، ج ۳، ص ۲۱۹.
- [۱۳۶] روضه‌ الصفا، ج ۱۰، ص ۳۴۰، تهران خیام ۱۳۳۹ - ه. ش.
- [۱۳۷] محمد مهدی خان زعیم‌الدوله، مفتاح باب الابواب، ص ۱۱۳، ترجمه‌ی، فرید گلپایگانی چاپ سوم ۱۳۴۷ ه. ش.
- [۱۳۸] فتنه‌ی باب. اعتضادالسلطنه ص ۱۷۶.
- [۱۳۹] تذکره‌ الصفاء، ص ۳۰۵، چاپ حیفاء.
- [۱۴۰] تلخیص نبیل زرنندی ۲۸۴، ۲۸۲ ترجمه عبدالمجید اشراق خاوری.
- [۱۴۱] فتنه‌ی باب، اعتضاد السلطنه، توضیحات دکتر عبدالحسین نوائی، ص ۱۷۷، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۲.
- [۱۴۲] کتاب ظهور الحق، فاضل مازندرانی، و ص ۱۸۲، کتاب فتنه باب.
- [۱۴۳] نقطه الکاف، ص ۱۵۳ به اهتمام ادوارد براون، مطبعه‌ی بریل، لیدن هلاند ۱۹۱۰ - م همانجا ص ۱۵۴.
- [۱۴۴] فتنه‌ی باب ص ۱۸۶.
- [۱۴۵] « تلخیص تاریخ نبیل زرنندی » صفحه ۲۹۹، ترجمه عبدالحمید اشراق خاوری، تهران مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری ۱۳۲۵ ه.

ش.

[۱۴۶] فتنه‌ی باب ص ۱۸۷.

[۱۴۷] ظهور الحق، ص ۳۲۸.

[۱۴۸] اعتضادالسلطنه، فتنه باب، توضیحات از دکتر عبدالحسین نوائی، انتشارات بابک چاپ سوم تهران ۱۳۶۲، ص ۱۸۹.

[۱۴۹] ایضا ۱۵۳.

[۱۵۰] اعتماد السلطنه، فتنه باب، ص ۲۱.

[۱۵۱] متن این نامه در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی نگه‌داری شده است و ادوارد براون در صفحه‌ی ۲۵۹، ۲۵۲ در کتاب «

Materials for Study of the Babi « منعکس کرده است. ۸۱۹۱. Religion.

[۱۵۲] پاورقی ص ۲۰۵، کتاب «کشف الغطاء» و ص ۱۴ کتاب ظهورالحق مازندرانی جزء سوم که عینا نامه مزبور را کلیشه کرده.

[۱۵۳] زعیم الدوله، باب الابواب، صفحات ۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰.

[۱۵۴] میرزا ابوالفضل گلپایگانی، کشف الغطاء ص ۲۰۴.

[۱۵۵] اعتضاد السلطنه، فتنه باب و احمد کسروی، بهائی‌گری ص ۳۳ چاپ دهم ۱۳۳۶ ه. ش.

[۱۵۶] «رضا قلی‌خان هدایت»، روضه‌الصفاء، جلد دهم انتشارات خیام ۱۳۳۹ ه. ش.

[۱۵۷] میرزا تقی‌خان لسان‌الملک، ناسخ التواریخ به اهتمام محمدباقر بهبودی، تهران انتشارات اسلامیة ۱۳۸۵ ه. ق. ص ۱۳۰ ج - ۳.

[۱۵۸] کتاب: «نقطه‌الکاف» میرزا جانی کاشانی، صفحه‌ی ۱۳۸.

[۱۵۹] اعتضادالسلطنه، فتنه باب، صفحات ۳۰ ۲۹.

[۱۶۰] ایضا.

[۱۶۱] زعیم الدوله - باب الابواب، ص ۱۶۲.

[۱۶۲] (گزارش) شل به پالمرسون: انگلستان ۱۵۹ ر ۶۰ چهاردهم مارس ۱۸۵۱ - م.

[۱۶۳] صفحه‌ی ۴۰، کتاب بلانفلید و تاریخ نیبل زرنندی ص ۵۲۳.

[۱۶۴] اعتضاد السلطنه، فتنه باب، ص ۲۰۰، به همت دکتر عبدالحسین نوائی.

[۱۶۵] ایضا.

[۱۶۶] همانجا ۲۰۲.

[۱۶۷] تلخیص تاریخ نیبل زرنندی، صفحه‌ی ۱۹۶، ترجمه‌ی عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲۵ ه. ش.

[۱۶۸] نقطه‌الکاف، صفحه‌ی ۲۳۳، به اهتمام ادوارد براون، مطبعه‌ی بریل، لیدن هلاند، ۱۳۲۸ ه. ق. ۱۹۱۰ - م.

[۱۶۹] ایضا ص ۲۶۶.

[۱۷۰] پیام پدر، فضل‌الله مهتدی، صبحی (کاتب عبدالبهاء) چاپ چهارم، دی‌ماه ۱۳۵۶ مؤسسه امیرکبیر ص ۴۶ - ۷.

[۱۷۱] مقاله‌ی، تاریخ قدیم و جدید، سید محمد محیط طباطبائی، مجله‌ی: گوهر، سال سوم، شماره‌ی ۵، مرداد ۱۳۵۴، ص ۳۴۳.

[۱۷۲] «قرن بدیع» جلد دوم، صفحه ۱۸۱، تهران مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.

[۱۷۳] قرن بدیع، جلد دوم، صفحه‌ی ۱۲۵، تهران مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.

[۱۷۴] محمد محیط طباطبائی، مجله گوهر. سال ۲، شماره‌ی ۵، مرداد ۱۳۵۴.

[۱۷۵] عبدالحسین آوره، کواکب الدریه، جلد اول، صفحه ۳۸۱، مصر، ۳ سپتامبر ۱۹۲۳ م ۵۷۵ صفحه ۲۵ سطر.

[۱۷۶] کتاب قرن بدیع شوقی افندی، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۷۴، تهران مؤسسه‌ی مطبوعاتی امری، ۱۲۰ بدیع.

[۱۷۷] ایضا.

[۱۷۸] سید محمد طباطبایی، مجله گوهر، سال ۴، شماره ۴ تیر ۱۳۵۵.

[۱۷۹] سید محمد محیط طباطبایی، مجله گوهر، سال ۴ شماره ۴ تیرماه ۱۳۵۵.

[۱۸۰] کتاب قرن بدیع، شوقی آفندی ج ۳ ص ۲۹۱، تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۲ بدیع.

[۱۸۱] کتاب بیان الحق، عبدالحسین آیتی، ص ۷۱.

[۱۸۲] کتاب قرن بدیع، شوقی آفندی جلد سوم صفحه ۲۹۷، تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.

[۱۸۳] درباره‌ی وی به تفصیل سخن خواهد رفت.

[۱۸۴] کتاب، مجموعه‌ای در خطابات عبدالبهاء جلد اول، صفحه ۲۳ / ۲۹۴ صفحه ۲۲ سطر، وزیر (۲۸۴ - ۴ ط).

[۱۸۵] کتاب بیان الحقایق، عبدالحسین آیتی، صفحه ۶۷.

[۱۸۶] Samuel Herbert

[۱۸۷] مجله: «اخبار امری» ارگان محفل بهائیان، ایران شماره ۸ - ۷، آبان و آذرماه ۱۳۲۴، صفحه ۷.

[۱۸۸] مجله‌ی: «اخبار امری» ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره ۴ تهران، مردادماه ۱۳۲۹.

[۱۸۹] کتاب: «تاریخ صهیونیسم» نوشته‌ی: «ساکالو» ن ج ۲ صفحه ۵۵.

[۱۹۰] کتاب: «از ماکس نوردو به مردم خود» صفحه ۵۷.

[۱۹۱] کتاب: «صهیونیسم»، یوری ایوانف، ترجمه‌ی: ابراهیم یونسی، صفحه ۱۲۶، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۵۳.

[۱۹۲] کتاب: «تاریخ خاورمیانه» ژرژ لنچافسکی ترجمه‌ی جزایری، صفحه ۳۲۵، تهران اقبال، ۱۳۳۷.

[۱۹۳] Samuel Herbert

[۱۹۴] این کتاب از طرف «مرکز الدراسات السياسته و الاشرانیجهت بالاهرام» در سال ۱۹۷۵ - م در مصر منتشر شد. دائرة المعارف صهیونیسم مذکور شرح حال هربرت ساموئل را به عنوان یکی از شخصیت‌های بزرگ صهیونیسم جهان در صفحه ۲۴۱ نوشته است.

[۱۹۵] موسوعه المفاهیم و المصطلحات الصهیونیه «تألیف دکتر عبدالوهاب محمد المیری»، چاپ قاهره - ۱۹۷۵ - م ص ۲۴۳.

[۱۹۶] کتاب: «تاریخ خاورمیانه»، ژرژ پنچافسکی، صفحه ۳۴۲.

[۱۹۷] مجله‌ی: «اخبار امری» ارگان محفل ملی بهائیان، ایران شماره ۳، تیرماه ۱۳۳۳ ه. ش.

[۱۹۸] مندرج در ص ۲۹۰ کتاب، توقیعات مبارکه، «حضرت ولی امرالله» آپریل ۱۹۵۲ - ۱۹۴۵ - م تهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۵ بدیع.

[۱۹۹] مجله «اخبار امری» ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۱۲ فروردین ۱۳۳۲، ه. ش.

[۲۰۰] مجله‌ی «اخبار امری» ارگان محفل بهائیان ایران، شماره ۳ تیرماه ۱۳۳۳، ص ۹.

[۲۰۱] مجله‌ی «اخبار امری» ارگان محفل بهائیان ایران، شماره ۵ شهریور ۱۳۳۱، ه. ش.

[۲۰۲] مجله‌ی «اخبار امری» ارگان رسمی بهائیان ایران، شماره ۹ - ۸ آذر-.

[۲۰۳] مجله‌ی: «اخبار امری» ارگان محفل بهائیان، ایران، پلی کپی حرف تایپ شماره ۱ اردیبهشت ۱۳۳۱ - ه. ش.

[۲۰۴] در جای خود چهره‌ی وی را معرفی خواهیم نمود.

[۲۰۵] در این مورد به تفصیل سخن خواهد رفت.

[۲۰۶] مجله‌ی: «اخبار امری» ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۸ - ۹ آذر - دی ۱۳۳۳ - ه. ش.

- [۲۰۷] مجله‌ی: «اخبار امری» ارگان رسمی محفل بهائیان ایران، شماره ۳ تیر ماه ۱۳۳۳.
- [۲۰۸] دکتر یوسف فضائی، بهائیگری، شیخیگری مؤسسه مطبوعاتی عطائی تهران ۱۳۶۳ چاپ ششم، ص ۱۷۶ - ۱۷۷.
- [۲۰۹] نگاه کنید به فصول پیشین همین کتاب.
- [۲۱۰] در فصول بعد درباره‌ی اغصان و افنان سخن رفته است.
- [۲۱۱] فضل الله صبحی مهتدی، تاریخ بایگری و بهائیگری ۱۳۱۲ شمسی، چاپ مطبوعه دانش، تهران، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.
- [۲۱۲] فضل... مهتدی (صبحی) پیام پدر، تهران مؤسسه امیر کبیر ۱۳۳۴ ه. ش ص ۲۲.
- [۲۱۳] به تفصیل به شرح آن خواهیم پرداخت.
- [۲۱۴] خاطرات زندگی صبحی، تاریخ، بایگری و بهائیگری به قلم فضل الله مهتدی صبحی داستانسرای معروف ایران، چاپ مطبوعه دانش - تهران ۱۳۱۲ ص ۹۳.
- [۲۱۵] ایضا.
- [۲۱۶] فضل الله مهتدی صبحی، پیام پدر، انتشارات امیر کبیر ۱۳۵۶، چاپ چهارم ص ۱۴۳ - ۴.
- [۲۱۷] فضل الله مهتدی صبحی، پیام پدر، انتشارات امیر کبیر ۱۳۵۶، چاپ چهارم ص ۱۴۳ - ۴.
- [۲۱۸] سرهنگ بازنشسته راسخ، رساله ۱۱ صفحه‌ای که در روز اول اردیبهشت ۱۳۴۷، برابر با بیستم آپریل ۱۹۶۸، در ۱۱ صفحه به قطع نیم برگی کپی شده. در صفحه‌ی آخر نام نویسنده، امضاء - سرهنگ بازنشسته راسخ - و با کلمات با تحیات ابدع البهی در تهران و دیگر نقاطی که بهائیان به سر می‌برند منتشر شد.
- [۲۱۹] رساله‌ی اول اردیبهشت ۱۳۴۷، سرهنگ راسخ ص ۲.
- [۲۲۰] منظور از فتح هر اقلیم است که یک خانواده‌ی بهائی به آن منطقه مهاجرت کرده باشند.
- [۲۲۱] ایضا.
- [۲۲۲] توقیع نوروز یکصد و ده، چاپ تهران صفحات ۴۵ تا ۵۶. این رساله در ۶۵ صفحه با ماشین تحریر کپی شده است.
- [۲۲۳] اخبار امری. آذر و دی ۱۳۲۹، شماره‌های ۸ و ۹ صفحات ۴ و ۵.
- [۲۲۴] اسرار صعود، چاپ ۱۳۴۳، خ - ص ۱۶.
- [۲۲۵] اخبار امری، سال ۱۰۹.
- [۲۲۶] اخبار امری سال ۱۰۹ شماره ۵.
- [۲۲۷] اسرار صعود، ص ۲۹.
- [۲۲۸] ایضا.
- [۲۲۹] در این بخش همه کلمات و جملات، حتی آنهایی که به نظر نگارنده ناصحیح آمده است. همه را نقل کرده‌ایم. باشد تا این سند مورد استفاده پژوهشگران قرار گیرد. به نقل از انشعاب در بهائیت ۱۶۵ - ۶.
- [۲۳۰] فراموش خانه و فراماسونری در ایران، ج ۱ ص ۲۴۱.
- [۲۳۱] دکتر یوسف فضائی، تحقیق در تاریخ عقائد؛ بهائیگری شیخیگری، بایگری، چاپ ششم، ص ۲۳۳.
- [۲۳۲] از بخش پنجم ارتباط نزدیک تر بهائیت - فراماسونری به طور مستند آمده است.
- [۲۳۳] دکتر یوسف فضائی، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخیگری، بایگری بهائیگری. مؤسسه مطبوعاتی عطائی تهران ۱۳۶۳ چاپ ششم، صفحات ۵ - ۴ - ۲۳۳.
- [۲۳۴] ایضا.

- [۲۳۵] ۱ - فراموشخانه و فراماسونر، ج ۱ ص ۲۰۰.
- [۲۳۶] از قسمت نظم اداری مدارکی که به صورت تحریر شده محرمانه در محفل بهائیان نگاهداری می‌شده، استخراج گردید، شماره رمز، ن ض ۳ - ۱۲۸ - ۱: « این مدارک اولین باری است که ارائه می‌شود.
- [۲۳۷] ایضا شماره‌ی رمز ن ظ ۳ - ۱۲۸ - ۱ .
- [۲۳۸] شماره‌ی رمز ن ظ ۳ - ۱۲۸ - ۱ .
- [۲۳۹] از مدارک محرمانه محفوظ تحریر شده‌ای که در محفل بهائیان نگاهداری می‌شده، استخراج گردید. شماره‌ی رمز منبع ن ظ ۱ - ۱۲۸ - ۲.
- [۲۴۰] منبع از دستخطهای بیت‌العدل که به صورت تحریر شده در محفل بهائیان تهران به طور محرمانه نگاهداری می‌شده استخراج گردید. رمز مدرک: ن ظ ۲ - ۱۲۹ - ۱۰ . این مدرک اولین باری است که ارائه می‌شود.
- [۲۴۱] نظم اداری دستخط بیت‌العدل اعظم - ترجمه‌ی قانون اساسی بیت‌العدل اعظم شامل بیان نامه و نظامنامه، رمز ن ض ۲ - ۱۲۹ - ۶ - .
- [۲۴۲] چون اسامی کشورها عیناً از منبع نقل شد در مواردی که بعضی از اسامی مثل « ایتالیا » - که صحیح آن ایتالیا است - به غلط آورده شده جهت حفظ و اصالت مدرک و منبع می‌باشد. منبع اسناد فوق که برای اولین مرتبه منتشر می‌شود، از سری اسناد و مدارکی است که از مخفیگاه‌های محفل بهائیان در ایران به دست آمده است. شماره‌ی رمز منبع مربوطه‌ای - م ش - ۲ - ۱۲۸ - ۷ - می‌باشد که تحت عنوان « مؤسسه ایادی » به صورت ماشین شده نگاهداری می‌شده است.
- [۲۴۳] مستخرج از اسناد مکشوفه‌ی محفل بهائیان در ایران انتخابات، دستورات و قراردادهای محفل روحانی ملی ص ۳ شماره‌ی رمز ان - ۳ - ۱۲۸ - ۳. (برای اولین بار).
- [۲۴۴] از مدارک سری به دست آمده از مخفیگاه‌های بهائیان به صورت ماشین شده حضرات ایادی امرالله، نصوص مبارکه شماره‌ی رمز ای - ای - ۱ - ۱۲۸ - ۵ ص ۵.
- [۲۴۵] از سری اسناد مکشوفه مرکز بهائیان.
- [۲۴۶] فاضل مازندرانی، ظهور الحق، جلد هشتم، قسمت دوم، صفحه ی ۱۱۳۸.
- [۲۴۷] مجله ی چهره نما شماره ی ۲۹ رمضان ۱۳۵۰.
- [۲۴۸] Materinl for stwdy the Babi Religion. P. ۲۰.
- [۲۴۹] منوچهر تسلیمی فراماسونر و رئیس « لژ ابوسینا » بود. نگاه کنید به فراموشخانه و فراماسونری ج ۳ ص ۶۴۹ و ۳۹۹.
- [۲۵۰] با توجه به اینکه عدد ۱۹ را بهائیان مبدأ و مأخذ بسیاری از اعیاد و تاریخ غیره قرار می‌دهند این تاریخ تأسیس با عضویت دکتر قربان از اعضاء برجسته بهائیت احتمالاً بی‌ارتباط نیست. م.
- [۲۵۱] مجله‌ی سپید و سیاه. سال هشتم، جمعه ۱۹ خرداد ص ۱۱.
- [۲۵۲] بهائیان مدعی‌اند که در امور سیاسی و دیگر پست‌های دولتی دخالت ندارند!!!.
- [۲۵۳] بهائیان مدعی‌اند که در سیاست دخالت ندارند!.
- [۲۵۴] به نقل از فراموشخانه و فراماسونری ص ۳۸۰ - ۶.
- [۲۵۵] بهائیان مدعی‌اند در سیاست دخالت ندارند!.
- [۲۵۶] فراموشخانه و فراماسونری در ایران صفحات ۴۵۹ - ۶۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

